

iea

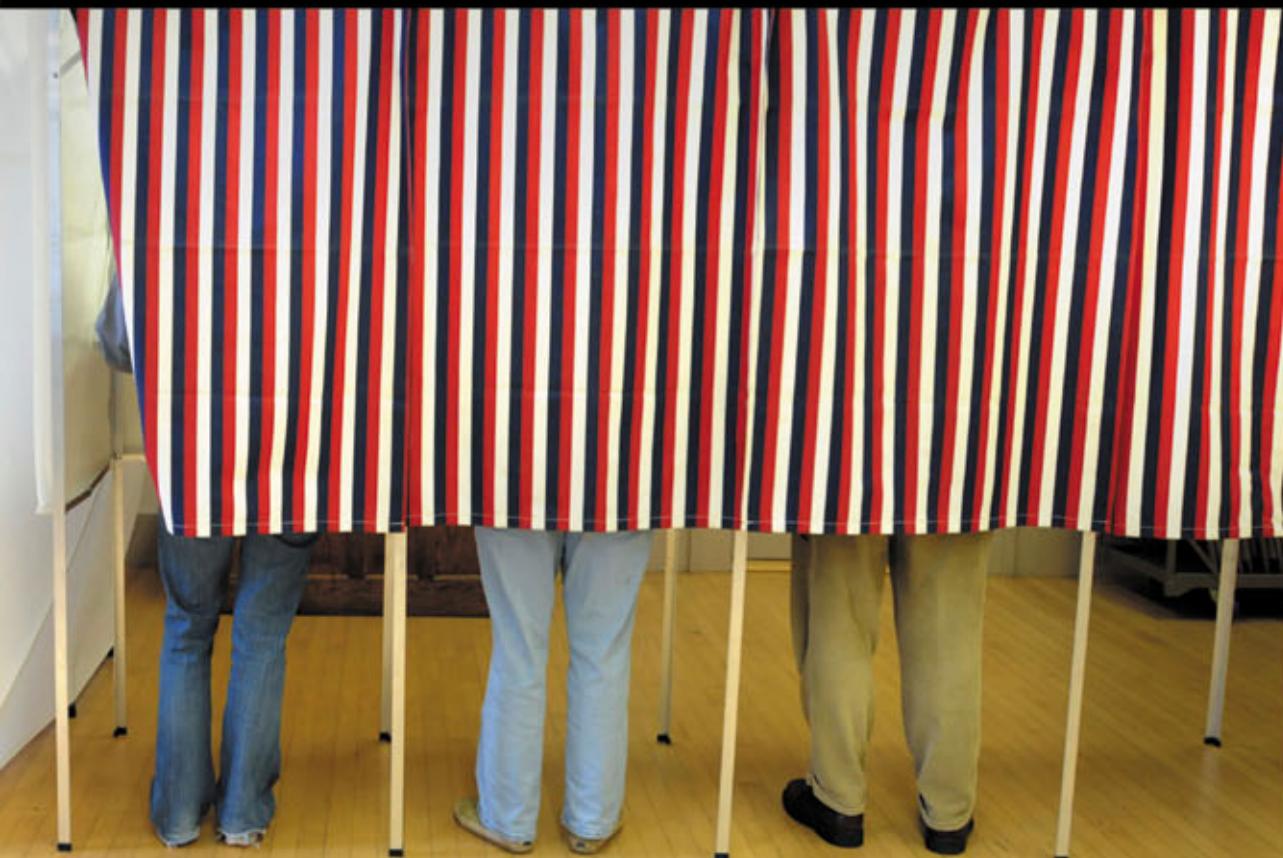
مقدمه‌ای بر

انتخابات

عمومی

ایمون باتلر

مترجم: بردیا گرشاسبی



مقدمه‌ای بر انتخاب عمومی

نویسنده: ایمون باتلر

مترجم: بردیا گرشاسبی



Public Choice- A primer

باتلر، ایمون، ۱۹۵۲ - م.	سرشناسه
Butler, Eamonn	
مقدمه‌ای بر انتخاب عمومی / نویسنده ایمون باتلر؛ مترجم بردیا گرشاسبی؛ ویراستار سمیه شریعتی‌راد.	عنوان و پدیدآور
تهران: سارگل، ۱۳۹۱	مشخصات نشر
۱۳۶ ص.	مشخصات ظاهري
۹۷۸-۹۶۴-۵۸۹۰-۹۲-۴	شابک
فیبا	وضعیت فهرست نویسی
عنوان اصلی: Public Choice- A primer, 2012	یادداشت
واژه‌نامه.	یادداشت
انتخاب اجتماعی	موضوع
اقتصادی-- جنبه‌های سیاسی	موضوع
گرشاسبی، حسین، ۱۳۴۴ -، مترجم	شناسه افزوده
شریعتی راد، سیمیه، ۱۳۵۹ -، ویراستار	شناسه افزوده
HB846/۸/۲۰۷	رده‌بندی کنگره
۳۰۲/۱۳۰۱	رده‌بندی دیوبی
۲۸۲۷۳۱۵	شماره کتاب‌شناسی ملی

حق هر گونه چاپ و تکثیر (به هر طریق ممکن) برای نشر سارگل محفوظ است.

نام کتاب	:	مقدمه‌ای بر انتخاب عمومی
نویسنده	:	ایمون باتلر
متجم	:	بردیا گرشاسبی
ویراستار	:	سمیه شریعتی‌راد
ناشر	:	سارگل
نوبت چاپ	:	اول - ۱۳۹۱
تیراز	:	۵۰۰
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۵۸۹۰-۹۲-۴
قیمت	:	۸,۰۰۰ تومان

نشر سارگل: تهران- میدان فاطمی- خیابان یکم- پلاک ۱۴ - طبقه پنجم

تلفن: ۰۹۰۴-۸۸۹۸۳۳۲۴-۸۸۹۵۰۴۷۵ نمبر: ۸۸۹۵۰۴۷۵

www.goto847.ir

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	درباره نویسنده
۹	پیشگفتار
۱۳	خلاصه
۱۵	۱- «انتخاب عمومی» چیست؟
۱۵	دلیل استفاده از اقتصاد در این رهیافت چیست؟
۱۶	به کار بستن اقتصاد در سیاست
۱۸	به چالش کشیدن طرز فکر مرسوم توسط تئوری «انتخاب عمومی»
۲۰	منافع خصوصی یا عمومی؟
۲۲	منطق محاسبه رأی‌گیری
۲۳	اقدام برای کسب آرا
۲۴	قدرت «انتخاب عمومی»
۲۵	۲- «انتخاب عمومی»- بیوگرافی
۲۶	پیشروان «انتخاب عمومی» مدرن
۲۷	متفکران نظریه «انتخاب عمومی» در دوران مدرن
۲۹	جمیز بیوگنین و گوردون تالاک
۳۰	مدارس و جوايز
۳۱	قدرت گروههای ذینفع
۳۲	دیوان سالاری و مقررات
۳۳	بازنگری‌های اخیر
۳۵	رهیافت‌های تازه
۳۷	۳- چه کسی نیاز به دولت دارد؟
۳۹	هزینه‌های تصمیم‌گیری
۴۰	یافتن تعادل
۴۱	ناکامی دولت
۴۲	تقسیم‌ناپذیری کالاهای عمومی

۴۴	فشار برای گسترش دولت
۴۵	فقدان رابطه مستقیم بین گزینش و نتیجه
۴۷	۴- چگونگی پیروز شدن در انتخابات
۴۷	پارادوکس‌های رأی‌گیری در عمل
۴۹	دیگر سیستم‌های انتخاباتی
۵۰	ناآگاهی عقلانی
۵۲	انگیزه رأی
۵۳	رانش به سمت میانه
۵۵	افسانه رأی دهنده عقلانی
۵۷	۵- استبداد اقلیت‌ها
۵۷	منافع متمرکز و منافع پراکنده
۵۹	سیاست گروه‌های ذینفع
۶۰	مشکلات سازمانی
۶۱	انتلاف‌سازی
۶۳	رفتار ائتلاف‌ها
۶۴	از ائتلاف تا تجارت رأی
۶۷	۶- بازاری برای آرا: همیاری در رأی دادن (یا تجارت رأی)
۶۸	همیاری ضمنی و همیاری آشکار در رأی دادن
۷۰	استیلای همیاری در رأی
۷۱	همیاری در رأی در حوزه قانون‌گذاری
۷۳	تأثیرات همیاری در رأی
۷۴	دیگر مشکلات همیاری در رأی
۷۶	محدودسازی همیاری در رأی
۷۷	۷- سودهای سیاسی: رانت‌جویی
۷۸	وسوسة رانت‌جویی
۸۰	هزینه‌ها و تحریف‌ها
۸۲	برآورد هزینه
۸۳	هزینه‌های سیاسی

۸۵	۸- موعد پرداخت برای سیاستمداران
۸۵	قانون گذاران و ما
۸۷	درآمد سیاسی سیاستمداران
۸۸	خطرات انگیزه رأی
۸۹	مهار کردن رهبران
۹۳	۹- بوانگیختن دیوان سالاران
۹۵	مقامات و بودجه‌ها
۹۶	منابع قدرت دیوان سالاران
۹۸	مهار کردن دیوان سالاری
۹۹	پرسش‌های اخیر
۱۰۱	۱۰- نقش قوانین اساسی
۱۰۲	هزینه‌های تصمیم‌گیری
۱۰۴	محتوای یک قانون اساسی
۱۰۵	قانون اساسی مالیاتی جیمز بیوکین
۱۰۷	فدرالیسم
۱۰۹	مشکلات و مبانی
۱۱۱	۱۱- دستاوردها و مشکلات
۱۱۱	برخی دستاوردها
۱۱۲	موضوع نفع شخصی
۱۱۴	مشکلات مربوط به قانون اساسی
۱۱۶	آیا نظریه «انتخاب عمومی» هم منفعت شخصی خودش را دارد؟
۱۱۹	۱۲- افق‌های گنونی و آینده
۱۲۱	بازنگری در ایده‌های قدیمی
۱۲۳	مباحث نسل دومی
۱۲۴	مرزهای نسل سوم
۱۲۵	نظریه بازی
۱۲۷	پتانسیل آینده
۱۲۹	فرهنگ واژگان و اصطلاحات
۱۳۳	جدول زمانی «انتخاب عمومی»

First published in Great Britain in 2012 by The Institute of Economic Affairs
2 Lord North Street, Westminster, London SW1P 3LB in association with Profile Books Ltd

Copyright © The Institute of Economic Affairs 2012

The moral right of the author has been asserted. All rights reserved. Without limiting the rights under copyright reserved above, no part of this publication may be reproduced, stored or introduced into a retrieval system, or transmitted, in any form or by any means (electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise), without the prior written permission of both the copyright owner and the publisher of this book.

A CIP catalogue record for this book is available from the British Library.

ISBN 978 0 255 36650 2

eISBN 978 0 255 36677 9

Many IEA publications are translated into languages other than English or are reprinted.
Permission to translate or to reprint should be sought from the Director General at the address above.

Typeset in Stone by MacGuru Ltd

info@macguru.org.uk

Printed and bound in Britain by Hobbs the Printer



Institute of
Economic Affairs

23 July, 2012

To Whom It May Concern,

I hereby give Bardia Garshabi permission to translate into Farsi and publish in Iran
the publication listed below;

Butler, E. (2012) *Public Choice - A Primer*. Institute of Economic Affairs: London.

Yours sincerely,

A handwritten signature in black ink, appearing to read "Philip M. Booth".

Professor Philip Booth
Editorial & Programme Director

درباره نویسنده

«ایمون باتلر» مدیریت « مؤسسه آدام اسمیت »^۱ را بر عهده دارد که اندیشکده‌ای پیش‌تاز در ارائه خط‌مشی است. باتلر مدارک دانشگاهی در رشته‌های اقتصاد، فلسفه، و روان‌شناسی دارد و دکتراً خود را در سال ۱۹۷۸ از دانشگاه «سنت اندروز» اسکاتلند دریافت کرده است. وی در طی دهه ۱۹۷۰ برای مجلس نمایندگان در کنگره آمریکا کار می‌کرد و پیش از بازگشت به انگلستان و تأسیس مؤسسه آدام اسمیت، در «کالج هیلسدیل» در میشیگان به تدریس فلسفه اشتغال داشت.

ایمون باتلر کتاب‌های متعددی در باره اقتصاددانان پیشرو مانند «میلتون فریدمن»، «فردریک هایک»، و «لودویگ فن میزس»، و نیز مقدمه‌ای بر «مکتب اتریشی در اقتصاد» نوشته است. وی برای « مؤسسه امور اقتصادی » نیز مقدمه‌هایی بر آدام اسمیت و لودویگ فن میزس نوشته است. باتلر یکی از نویسنده‌گان «تاریخچه‌ای از نظارت‌های قیمت و دستمزد»، و همچنین مجموعه کتاب‌هایی در مورد «ضریب هوش» بوده است. از جمله آثار معروف و اخیر او می‌توان به «بهترین کتاب در باب بازار»^۲، «وضعیت پوسیده بریتانیا»^۳ (عنوان این کتاب با زیرکی به گونه‌ای انتخاب شده که می‌توان آن را به این صورت نیز تعبیر کرد: «کشور پوسیده بریتانیا»- مترجم)، و «بیانیه جایگزین»^۴ اشاره کرد که توجهات فراوانی را جلب کرده است. ایمون باتلر به طور مستمر با نشریات و رسانه‌ها همکاری دارد.

نظرات مطرح شده در این تکنگاری، همانند دیگر آثار منتشر شده از سوی « مؤسسه امور اقتصادی »، صرفاً نظرات نویسنده‌گان است و نظر مؤسسه (که هیچ نظر رسمی و تشکیلاتی

1 . Adam Smith Institute

2 . *The Best Book on the Market*

3 . *The Rotten State of Britain*

4 . *The Alternative Manifesto*

ندارد) یا هیئت امنای مؤسسه، یا اعضای انجمن مشاورین آکادمیک، یا کارکنان عالی رتبه
این مؤسسه محسوب نمی‌گردد.

پیشگفتار

در هفته اخیر نخست وزیر بریتانیا دو فقره اظهارات عمدۀ داشته و در هر دو مورد به بیان این نظر پرداخته که شناسایی و تصحیح ناکامی بازار بر عهده دولت است. چندین نقد مهم به یک چنین رهیافتی به دولت وجود دارد. نقد مکتب اتریشی به این رهیافت استدلال می‌کند که بازار فرایندی از رقابت است و اگر رقابت کامل وجود نداشته باشد، ما قادر به دانستن نتیجه‌ای که قرار است در صورت وجود این رقابت پدید بیاید نخواهیم بود. بنابراین، دولت قادر به تصحیح ناکامی بازار نیست، بلکه فقط می‌تواند مواعنی را که خود در مسیر فرایند رقابتی برپا داشته از میان بردارد. در جایی که پدیداری ناکامی بازار ناشی از عوامل بیرونی دانسته شود، می‌توان استدلال کرد که ما برای بی‌بردن به ارزش آن عوامل بیرونی برای مردمی که از آن‌ها متأثر شده‌اند نیاز به یک بازار داریم. در توان دولت نیست که بخواهد به سادگی در مورد این ارزش حدس و پیش‌بینی داشته باشد.

شاید ساده‌ترین نقد به لحاظ درک مفهومی، نقدی است که از سوی مکتب «انتخاب عمومی» ارائه می‌گردد. اقتصاد «انتخاب عمومی» در یکی از سطوح خود خواستار آن است که ما در باره رفتارهای انسانی در حوزه سیاست امور را همان‌گونه فرض بگیریم که در هنگام تحلیل بازارها فرض می‌گیریم. به طور مثال، این‌گونه فرض کنیم که اگر صاحبان انحصارات (که به دنبال منفعت شخصی هستند) سعی در بیشینه‌سازی سودشان نمی‌داشتند، مقوله انحصارات به مشکلاتی که در کتاب‌های آموزشی اقتصاد به آن‌ها اشاره شده منجر نمی‌شد؛ برونداد دی‌اکسید کربن تا این اندازه موجب نگرانی ما نمی‌شد اگر مصرف کنندگان، با هر سطح درآمدی، سعی در بیشینه‌سازی مصرفشان نمی‌داشتد؛ ناکامی‌های بانک‌ها موجب نگرانی ما نمی‌شد اگر بانک‌ها در پاسخ به ضمانت‌های دولتی، میزان رسیک‌پذیری‌شان را افزایش نمی‌دادند. به عبارت دیگر، اگر عامل منفعت شخصی در بازار عمل نمی‌کرد، این به اصطلاح «ناکامی بازار» به آن نوع

مشکلاتی که نخست وزیر ما و دیگران شناسایی کرده‌اند دامن نمی‌زد – هر چند که ممکن بود به بروز مشکلات دیگری بیانجامد.

اما اگر منفعت شخصی به بروز برخی نتایج مشخص در بازارها منجر می‌شود که به اعتقاد عده‌ای علت پیدایش مشکلاتی است که دولت مردان باید در رفع آن‌ها بکوشند، آیا ما نمی‌بایست چنین پیداریم که همان نیروهای منفعت شخصی در درون آن دسته از نظام‌های سیاسی که سعی در «تصحیح» ناکامی بازار دارند نیز هستند؟ یقیناً چنین پنداشتی به محض درک شدن‌ش «قاعده بازی» را در بحث مربوط به مقتضی بودن دخالت دولتی بر هم می‌زنند، زیرا در آن صورت ما دیگر نمی‌توانیم فرض کنیم که یک دولت خیرخواه و دانای کل قادر به ایجاد بهبودی در نتایج بازار خواهد بود. تصمیمات دولت به نوبه خود تحت تأثیر سیاستمداران، رأی‌دهندگان، دیوان‌سالاران، تنظیم‌کنندگان، و امثال ایشان است که هر یک به نوعی به دنبال منفعت شخصی خودشان هستند. شما کی دیده‌اید که رأی‌دهندگان در یک حوزه انتخایی به خاطر بهبود وضعیت درمانی در دیگر حوزه‌های انتخابی دست به تظاهرات بزنند و خواستار تعطیلی بیمارستانی در منطقه خودشان بشوند؟

منفعت شخصی عمل‌کننده در نظام سیاسی به «ناکامی دولت» می‌انجامد که به دلیل اعمال قدرت قهری توسط دولت و نیز به این دلیل که دولت (بر خلاف بازار) در معرض یک فرایند مستقیم رقابت قرار ندارد، نسبت به «ناکامی بازار»، به مراتب جدی‌تر (و خطرناک‌تر) است. در یک دموکراسی نماینده‌گرا این احتمال هست که منفعت شخصی یک اقلیت بسیار کوچک به اخذ تصمیماتی بیانجامد که می‌تواند به زیان اکثریت تمام گردد. به طور مثال، یقیناً می‌شود استدلال کرد که اعضای اسکاتلندي پارلمان بریتانیا و آن دسته از نماینده‌گان پارلمان که مناطق حوالی «فروودگاه هیترو^۱ را نمایندگی می‌کنند در طی سال‌های اخیر، و به دلیل نقش محوری ایشان در تعیین چگونگی ایجاد اکثریت پارلمانی، قدرت عظیمی را در پارلمان (و قوانین مصوبه) اعمال کرده‌اند.

1. Heathrow airport

اقتصاد «انتخاب عمومی» از زمانی که سلف من، «آرتور سلدون»^۱، ایده این اقتصاد را (که آن زمان «اقتصاد سیاست»^۲ نامیده می‌شد) به انگلستان معرفی کرد، راه درازی را طی کرده است. دانشکده‌های بسیاری در دانشگاه‌ها این رشته را به طور تخصصی تدریس می‌کنند و نیز نشریات علمی به آن می‌پردازند. گرچه آثار منتشر شده توسط «گوردون تالاک»^۳، «جیمز بیوکن»^۴ و دیگران در ایجاد تحول در فضای نظری بسیار مؤثر بوده‌اند (و به طور مثال، تأثیر بسزایی در سازندگان سری برنامه‌های تلویزیونی «بله، جناب وزیر»^۵ و «بله، جناب نخست وزیر»^۶ گذاشتند)، اما اکنون اهمیت بسیار دارد که «مؤسسه امور اقتصادی»^۷ اقدام به انتشار خلاصه بهروزشده‌ای از انصباط فکری این اقتصاد (که در دسترس طیف وسیعی از مخاطبین قرار دارد) نماید.

مقدمهٔ عالی «ایمون باتلر»^۸ برای دانشجویان، معلمان، و شکل‌دهندگان افکار عمومی جامعه یک کتاب ایده‌آل است. این کتاب هم‌چنین برای تنظیم کنندگان مقررات و سیاستمدارانی سودمند است که فروتنانه خواستار تفحص در محدودیت‌های کنش دولتی هستند. این مقدمه به کاوش در سیاست دولتی اعمال منعطف شخصی در درون نظام سیاسی و تضمینات بالقوه این سیاست می‌پردازد، و بحث می‌کند که نظام‌های سیاسی چگونه می‌توانند طراحی شوند تا به ایجاد تعادل درست بین کنش دولتی و خویشتن‌داری بیانجامند. کتاب هم‌چنین به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه تصمیم‌گیری دولتی خواهد توانست به حوزه‌هایی محدود گردد که کنش جمعی در آن‌ها مطلوب هستند.

بسیار حیاتی است که این موضوعات بهتر در کشوند تا شاید بتوانیم در دولت‌ها و نظام‌های سیاسی بهتر طراحی شده، شاهد تواضع و فروتنی بیشتری باشیم. موضوعات طرح شده در این مقدمه، به طور مثال، به مباحث مربوط به واگذاری اختیارات به اسکاتلندها، و بحث

1. Arthur Seldon

2. *The Economics of Politics*

3. Gordon Tullock

4. James Buchanan

5. Yes, Minister

6. Yes, Prime Minister

7. IEA (Institute of Economic Affairs)

8. Eamonn Butler

واگذاری‌های مالیاتی به اسکاتلندر بر اساس توافق جاری، ربط پیدا می‌کنند. این موضوعات هم‌چنین به میزان زیادی به بحث‌هایی که بر سر حاکمیت اتحادیه اروپا در جریان است مربوط می‌شوند. امید است که این مقدمه به ترویج درک گستردگتری از ماهیت فرایندهایی بیانجامد که در درون دستگاه دولت رخ می‌دهند و این درک به نوبه خود باعث کاهش احتمال تشکیل دولت‌هایی شود که «ناکامی بازار» را در همه جا مشاهده می‌کنند، اما هیچ درک متناسبی در بارهٔ توان دولت در تصحیح این ناکامی ندارند.

مقدمه ایمون باتلر افاضهٔ عالی و ارزشمندی است در توضیح این موضوع شدیداً بغنج به مخاطبینی گستردگتر، و « مؤسسه امور اقتصادی» با خشنودی اقدام به چاپ و انتشار آن نموده است.

فیلیپ بوث

مدیر برنامه و ویراستاری، مؤسسه امور اقتصادی

پروفسور بیمه و مدیریت ریسک

مکتب اقتصادی کاس

۲۰۱۲

خلاصه

- «انتخاب عمومی» متد‌های اقتصادی را در تئوری و عمل سیاست و دولت به کار می‌برد و بینش‌های مهمی برای شناخت ماهیت تصمیم‌گیری دموکراتیک به ما ارزانی می‌دارد.
- منفعت شخصی به همان طریق که مردم را در انتخاب‌های شخصی‌شان برمی‌انگیزند، بر تصمیمات اجتماعی‌شان نیز تأثیر می‌گذارد. مردم در مقام افراد رأی‌دهنده، گروه‌های رایزنی، سیاستمداران، و مقامات دولتی نیز با هدف بیشنه‌سازی نتایج مورد دلخواهشان به شیوه‌ای اقتصادی عمل می‌کنند. در نتیجه، ابزار توسعه‌یافته اقتصادی، نظیر سود و زیان، قیمت‌ها، و کارامدی می‌توانند در تحلیل‌های سیاسی نیز مورد استفاده قرار بگیرند.
- تصمیم‌گیری جمعی در برخی حوزه‌ها لازم است. اما این واقعیت که بازار احتمالاً نمی‌تواند به اندازه کافی در این حوزه‌ها ارائه طریق کند الزاماً به این معنا نیست که دولت این قبیل کارها را بهتر انجام می‌دهد. «ناکامی دولتی» نیز واقعیتی است که وجود دارد. تصمیم‌گیری سیاسی یک پیشنهادی طرفانه و عاری از احساسات برای پی‌گیری «منافع عمومی» نیست و می‌تواند شامل درگیری بین منافع شخصی و گروهی مختلف باشد.
- در هر صورت چیزی به اسم «منفعت عمومی» واحد وجود ندارد. ما در دنیا ای از کثرت‌گرایی ارزشی زندگی می‌کنیم: مردم مختلف منافع و ارزش‌های مختلفی دارند. رقابت بین منافع رقیب اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل، مطالعه چگونگی حل و فصل این منافع و تقاضاهای رقیب توسط فرایند سیاسی امری حیاتی است.
- منفعت شخصی احزاب سیاسی در این نهفته است که برای به دست آوردن قدرت و مقام به کسب آرای مورد نیازشان پردازند. آن‌ها ممکن است به دنبال «رأی‌دهنده میانه»¹ باشند، یعنی موقعیتی در مرکز یا جناح میانه، جایی که رأی‌دهندگان تجمع می‌کنند. مقامات دولتی هم‌چنین منافع شخصی خودشان را دارند، که ممکن است شامل بیشنه‌سازی بودجه‌هایشان باشد.

1. median voter

- در این تنافع میان منافع، گروههای کوچک با منافع صریح و متمرکر میزان تأثیرگذاری‌شان بر تصمیم‌گیری‌ها بیشتر از گروههای بزرگ‌تر با منافع متفرق (مانند مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان) است. تأثیر گروههای ذینفع احتمالاً بیشتر نیز خواهد شد چرا که انتخاب‌کنندگان نسبت به مباحث سیاسی «ناآگاهی عقلانی»^۱ دارند، و هر یک از آنان می‌داند که تک رأی او به احتمال زیاد تأثیر چندانی نخواهد داشت و این را نیز می‌داند که پیامدهای آتی هر سیاستی غیرقابل پیش‌بینی است.
- به دلیل مزایای بزرگی که می‌توان از فرایند سیاسی کسب کرد، برای گروههای ذینفع این یک امر عاقلانه محسوب می‌شود که مبالغه هنگفتی جهت به دست آوردن امتیازات ویژه صرف کنند - فعالیتی که به آن «ارانت جویی»^۲ می‌گویند.
- گروههای ذینفع می‌توانند میزان تأثیرگذاری‌شان را از طریق معامله آرا یا «همیاری در رأی دادن»^۳ باز هم افزایش دهند، یعنی با توافق بر سر معامله کردن آرا و حمایت از طرح‌های ابتکاری مورد علاقه یکدیگر. این عوامل به ویژه موجب افزایش قدرت گروههای اقلیت ذینفع در نظام‌های دموکراسی نمایندگی، نظیر مجالس قانون‌گذاری، می‌شود.
- در دموکراسی مستقیم، با استفاده از مکانیسم‌هایی مانند رفاندم، قاعده رای اکثریتی که عموماً اتخاذ می‌گردد ۵۱ درصد از جمعیت را مجاز می‌دارد که از ۴۹ درصد بقیه بهره‌کشی کنند. همان طور که لطیفه‌ای قدیمی می‌گوید: "دموکراسی حکایت دو گرگ و یک گوسفند است که می‌خواهند تصمیم بگیرند کدام یک آن دیگری را برای شام بخورد". در دموکراسی نمایندگی، نسبت‌های بسیار کوچک‌تری از رأی‌دهندگان قادرند از نفوذ و تأثیر ناروا برخوردار باشند.
- به دلیل مشکل بهره‌کشی از اقلیت - یا بهره‌کشی اقلیت از اکثریت - بسیاری از نظریه‌پردازان اقتصاد «انتخاب عمومی» استدلال می‌کنند که تصمیم‌گیری سیاسی می‌بایست توسط احکام قانون اساسی مقید و مهار گردد.

1. rational ignorance

2. rent seeking

3. logrolling

۱- «انتخاب عمومی» چیست؟

از «انتخاب عمومی» اغلب به عنوان یک مکتب اقتصادی یاد می‌شود، در حالی که به واقع بیشتر یک رهیافت به علوم سیاسی است. «انتخاب عمومی» سعی ندارد چگونگی کارکرد اقتصاد را توضیح کند بلکه با استفاده از متدها و ابزار اقتصاد سعی در توضیح این امر دارد که سیاست و دولت چگونه کار می‌کنند. «انتخاب عمومی» رهیافتی است که بینش‌های شگفت‌انگیزی تولید می‌کند و ما را با پرسش‌های چالش‌برانگیز مواجه می‌سازد – پرسش‌هایی نظیر این که فرایند سیاسی حقیقتاً تا چه حد کارآمد، مؤثر، و به واقع مشروع است.

دلیل استفاده از اقتصاد در این رهیافت چیست؟

استفاده از اقتصاد برای تحلیل سیاسی و دولت شاید به نظر عجیب بیاید. در نظر بسیاری از مردم اقتصاد به تمامی به پول، اقتصاد بازار، کسب‌وکار، و نفع شخصی مربوط می‌شود، در حالی که دولت قرار است از راه‌های غیرانتفاعی، و با ابزارهای غیرانتفاعی، صرفاً در کار خیررسانی به عموم مردم باشد.

اما اقتصاد فقط به پول خلاصه نمی‌شود. واژه «اقتصاد»^۱ از ریشه یونانی «اویکونومیا»^۲ مشتق شده است که به معنای مدیریت امور یک خانه است – یعنی جایی که هدف بیشتر خشنودی خانواده است تا سود مالی؛ جایی که در آن باید بین بسیاری از عوامل گوناگون، هم عوامل انسانی و هم مالی، هماهنگی برقرار گردد.

1. economics

2. oikonomia

ما هر روز گزینه‌های مشابهی را برمی‌گرینیم. آیا چشم‌انداز تپهٔ بعدی به صعود کردنش می‌ارزد؟ چه مقدار وقت باید صرف کنیم تا دقیقاً آن کارت تولد مناسب را برای یک دوست پیدا کنیم؟ در اینجا پای پول در میان نیست، اما تصمیماتی که برای انجام این امور می‌گیریم، در معنای عام کلمه، تصمیمات «اقتصادی» هستند. ما در این امور نزد خود محاسبه می‌کنیم که در گزینش میان احتمالات گوناگون، و برای رسیدن به اهدافمان، چه میزان وقت و کوشش باید صرف کنیم. نفس اقتصاد به واقع چگونگی انتخاب ما در صرف منابع موجود (نظیر وقت و میزان تلاش) است برای رسیدن به چیزهای دیگری که برایمان ارزشمندتر هستند. اقتصاد فقط در گزینش‌های مالی خلاصه نمی‌شود.

اقتصاددانان برای این منظور تعدادی ابزار ساده اما بسیار مفید ساخته‌اند که شامل مفاهیمی چون «هزینهٔ فرصت»^۱ و «نفع»^۲ است. هزینهٔ فرصت اشاره به ارزشی دارد که شما جهت رسیدن به اهدافتان برای هر آن چه مجبور به فدا کردنش هستید (مثالاً وقت یا میزان تلاش) تعیین می‌کنید، و دومی نظر به ارزشی دارد که شما به دست می‌آورید (مثالاً کارت تولد یا یک چشم‌انداز زیبا). بر همین سیاق، تفاوت بین ارزش آن چه از دست داده‌اید و آن چه کسب کرده‌اید (سود)^۳ شما خواهد بود— و البته به همان نسبت، قشنگ نبودن کارت تولدی که پیدا کرده‌اید و یا نامید کننده بودن چشم‌انداز تپه‌ای که از آن صعود کرده‌اید می‌تواند در حکم «ضرر»^۴ شما باشد. و اقتصاددانان می‌گویند که مردم وقتی گزینش انجام می‌دهند، آگاهانه در پی آن هستند که چیزهایی را که کم‌تر ارزش‌گذاری کرده‌اند با چیزهایی که برایشان ارزشمندتر است مبادله کنند، به عبارت دیگر مردم افرادی معقول هستند و در فکر منفعت شخصی خودشان.

به کار بستن اقتصاد در سیاست

مضمون «انتخاب عمومی» این است که این مفاهیم ساده اقتصادی را در مطالعه چگونگی شکل‌گیری انتخاب‌های «جمعی» به کار بندد— یعنی این مفاهیم را در اموری نظیر طراحی و

1. opportunity cost

2. benefit

3. profit

4. loss

طرز کار قوانین اساسی، مکانیسم‌های رأی‌گیری، احزاب سیاسی، گروه‌های ذینفع، رایزنی، دیوان‌سالاری، پارلمان‌ها، کمیته‌ها، و دیگر اجزای نظام دولتی به کار بندد. تصمیمات جمعی «دولتی»، نظیر این که آیا بهتر است مالیات ملک افزایش یابد یا جاده جدیدی ساخته شود، درست به همان اندازه «اقتصادی» هستند که تصمیمات دیگر، و درست مانند هر تصمیم دیگری متضمن گزینش بین هزینه‌ها و منافع هستند (نه فقط هزینه‌ها و منافع مالی، بلکه در معنایی گسترده‌تر، گزینش بین هر آن چه می‌بایست فدا شود و هر آن چه در نتیجه این فدا شدن حاصل می‌گردد).

اما یک پیچیدگی در این میان هست. وقتی افراد اقدام به انتخاب اقتصادی می‌کنند خودشان شخصاً هم هزینه‌ها را تجربه می‌کنند (مثل زمان یا میزان تلاش) و هم منافع را (مثلاً چشم‌انداز یا کارت تولد مناسب).^۱ به علاوه، در محیط بازار هر دو طرف قرارداد می‌بایست بر سر هزینه و منافع به توافق برسند - چنانچه خشنودی خریدار یا فروشنده حاصل نشده باشد هر یک می‌تواند به سادگی راه خود را در پیش گرفته و از انجام معامله صرف نظر کند. در سیاست، درست برخلاف معاملات بازار، اقلیت راه گریزی ندارد و نمی‌تواند از معامله صرف نظر کند، زیرا اقلیت به زور ناچار می‌شود که تصمیم اکثریت را پذیرد و تمام فدایکاری‌هایی را که آن انتخاب جمعی ایجاب می‌کند متحمل گردد.

متأسفانه این موضوع برای اکثریتی که در فکر منافع خودش است شرایطی ایده‌آل فراهم می‌آورد که از اقلیت به نفع خود بهره‌برداری کند، و با رأی دادن به قوانین یا سیاست‌هایی که متضمن مزایای عمومی برای گروه اکثریت باشد بار مالی و دیگر مسئولیت‌های ناخواسته را بر بقیه افراد و گروه‌ها تحمیل نماید. به طور مثال، ممکن است عده‌ای که از تردد جاده‌ای زیاد استفاده می‌کنند تصمیم به ساخت یک شاهراه جدید بگیرند که از وسط باعچه دیگران رد می‌شود یا میزان مالیات پرداختی دیگرانی را افزایش می‌دهد که شاید هیچ وقت از آن شاهراه استفاده نکنند و بهره‌ای از آن نبرند. آن چه مطالعه چگونگی تصمیم‌گیری‌های دولتی

۱. البته این گونه کنش‌های اقتصادی متضمن هزینه‌ها و منافع «بیرونی» و «جتماعی» نیز هستند. اما این‌ها در اکثر معاملات اغلب جنبه کوچکی از کل هزینه‌ها و منافع را در بر می‌گیرند. در مواقعی که این هزینه‌ها و منافع کلان باشند دولت معمولاً در پی مداخله در امور خواهد بود. با وجود این، همان گونه که در ادامه توضیح خواهد شد، یکی از موضوعات مهم در اقتصاد «انتخاب عمومی»، تبیین این امر است که این گونه دخالت‌های دولتی نیز به نوبه خود در بردازندۀ هزینه‌ها و منافع بیرونی خواهد بود.

را بسیار حائز اهمیت می‌سازد وجود این واقعیت مسلم است که دولت توان استفاده از قوه قهری برای وادار ساختن اقلیت به پذیرش خواست و تصمیم اکثریت را دارد. اختیار دولت در استفاده از قوه قهری به اکثریت قدرتی عطا می‌کند که شاید مسئولانه نیز اعمال گردد، اما در عین حال می‌تواند اکثریت را قادر سازد تا به واسطه کثرت آرا برای خودش مزایایی بخرد و هزینه آن را به دیگران انتقال دهد.

تئوری «انتخاب عمومی» با استفاده از نظریه اقتصادی در کنکاش برای فهم چگونگی اخذ تصمیمات دولتی، به ما کمک می‌کند که این فرایند را بهتر بشناسیم، مشکلاتی از قبیل منفعت شخصی گروه‌های خاص و بهره‌برداری بالقوه از اقلیت‌های تحت اجبار را شناسایی کنیم، و به طرح راه حل‌هایی برای این کاستی‌های محدود کننده پردازیم. به دنبال به رسمیت‌شناختی همین نقش مهم بود که اقتصاددان آمریکایی «جیمز بیوکن»^۱ در سال ۱۹۸۶ به خاطر کارهایش در توضیح ماهیت بهره‌کشی در سیستم‌های رأی‌گیری، منفعت شخصی سیاستمداران و دیوان‌سالاران، قدرت گروه‌های ذینفع، و نقش بالقوه مهم قیود قانون اساسی در محدودسازی آثار زیان‌آور آن‌ها بر تصمیم‌گیری‌های عمومی، جایزه نوبل در علوم اقتصادی را دریافت کرد.

به چالش کشیدن طرز فکر مرسوم توسط تئوری «انتخاب عمومی»

«اقتصاددانان رفاه‌گرا»^۲ در دوران پس از جنگ جهانی دوم سخت تلاش می‌کردند تا هزینه‌ها و منافع طرح‌های پیشنهادی راهبردی (نظیر جاده‌ها یا فرودگاه‌های جدید) را اندازه‌گیری و محاسبه کرده و مشخص نمایند که «رفاه اجتماعی» (یعنی رفاه و آسایش جامعه در کل) چگونه می‌تواند به واسطه گرینش‌های درست افزایش یافته و به حد اکثر برسد. این کار به اعتقاد آن‌ها به ارتقای آگاهی و بهبود تصمیم‌گیری عمومی می‌انجامید.

اما یک فرض ناگفته و کلیدی در رهیافت فوق این بود که این گونه تصمیمات راهبردی بر اساس منطق و عقلانیت و توسط صاحبمنصبانی گرفته می‌شوند که به آگاهی و روشنی

1. James Buchanan

2. welfare economists

۱- «انتخاب عمومی» چیست؟

رسیده‌اند و پی‌گیر منافع عموم مردم هستند، و به همین دلیل تصمیمات اتخاذ شده دولتی به مراتب برتر از گزینه‌های بازارند—بازاری که طبعاً همه چیز در آن با انگیزه منفعت شخصی و سود خصوصی به پیش می‌رود.

رهیافت «انتخاب عمومی» فرض مزبور را در هم شکست و نابود کرد. «انتخاب عمومی» ضمن پذیرش نیاز به تصمیمات جمعی برای برخی از کارهایی که به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر کش گروهی طلب می‌کنند، نشان داد که چگونه و تا چه اندازه فرایند اتخاذ چنین تصمیماتی در برآورده ساختن آن ایده‌آل مفروضی اقتصاددانان رفاه‌گرا ناکام می‌ماند. همان گونه که دانشوران «انتخاب عمومی» اشاره کرده‌اند، کسانی که تصمیمات عمومی می‌گیرند به واقع همانند هر فرد دیگری به دنبال منافع شخصی خودشان هستند. این عده در نهایت مثل بقیه مردم هستند؛ افراد بعد از پیدا کردن یک شغل دولتی ناگهان تبدیل به فرشته نمی‌شوند. البته بحث رهیافت «انتخاب عمومی» الزاماً این نیست که بگوید که همه کنش‌های تأثیرگذار در سیاست دولتی بر حول محور نفع شخصی می‌گردند. این بحث فقط می‌خواهد بگوید که ما باید فرض کنیم که رفتار مردم در محیط بازار برای خرید یا فروش کالا و خدمات متفاوت از رفتار آن‌ها در هنگام تأثیرگذاری در تصمیمات دولتی است. عقل حکم می‌کند فرض را بر آن بگذاریم که منفعت شخصی ممکن است در همه آدم‌ها ایجاد انگیزه کند.

البته منفعت جویی شخصی مردم به معنای خودخواه بودن آنان نیست. مردم ممکن است عمیقاً به فکر افراد دیگر باشند و ممکن است به جای نفع‌رسانی به خودشان واقعاً بخواهند به دوستان و خانواده و اجتماع اطرافشان کمک کنند. اما نکته در این است که عقلاً می‌شود فرض را بر آن گذاشت که مردم برای هر چیزی که خواهان رسیدن به آن هستند—از ثروت شخصی گرفته تا هماهنگی اجتماعی—به گونه‌ای عامدانه و مؤثر برای افزایش احتمال دست‌یابی به خواسته‌شان عمل می‌کنند. به قول اقتصاددانان، مردم «ییشینه‌سازانی معقول»^۱ هستند.

متفسران سنتی و وابسته به طرز تلقی مرسوم به شدت بهت زده شدند وقتی جیمز بیوکین^۲ و همکارش «گوردون تالاک»^۳ این بینش «اقتصادی» از انسان را به صورتی نظاممند در تحلیل

1. rational maximizers

2. Gordon Tullock

تمام نهادهای دولتی به کار بسته و نشان دادند که قانون گذاران، مقامات اجرایی، و رأی دهنده‌گان همگی از فرایند سیاسی برای پیشبرد منافع شخصی‌شان استفاده می‌کنند. درست همان گونه که در محیط بازار عمل می‌کنند. از این نیز بهت آورتر، نتیجه‌گیری جیمز بیوکِن و همکارش بود که نشان می‌داد تصمیمات سیاسی نه تنها به هیچ عنوان به شکلی کارامد و بی‌طرفانه در جهت تأمین «منافع عمومی» گرفته نمی‌شوند، بلکه این تصمیمات می‌توانند به واقع بسیار ناکارامدتر و نامعقول‌تر از فرایند به اصطلاح معیوب بازار باشند و به مراتب بیشتر از بازار در معرض دستکاری گروه‌های ذینفع قرار بگیرند.

منافع خصوصی یا عمومی؟

«انتخاب عمومی» سپس به بررسی این موضوع می‌پردازد که انگیزه‌های افراد چگونه نتیجه تصمیمات جمعی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هم چنین، «انتخاب عمومی» این ایده را که سیاست فرایندی است که به واسطه آن ما، به نوعی، چیستیٰ حقیقی «منفعت عمومی» را کشف می‌کنیم، مردود می‌شمرد.

در آغاز باید پرسیده شود که اصولاً «منفعت عمومی» چه معنایی ممکن است داشته باشد؟ اگر گروه بزرگی از مردم خواهان ساخته شدن یک جاده جدید باشند، در حالی که گروه دومی ضمن مخالفت با احداث جاده خواستار کاهش مالیات‌ها باشند، و در همان حال گروه سومی نظرش این باشد که هزینه‌ها باید صرف مسائل دفاعی کشور گردد، و گروه چهارمی خواهان صرف هزینه برای احداث بیمارستان باشد، و گروه پنجمی خواستار تقسیم هزینه‌ها بین امور رفاهی و آموزش و پرورش باشد، در این صورت کاملاً آشکار است که این عقاید متضاد را به هیچ عنوان نمی‌توان به سیاست معناداری واگرداند که نمایانگر «منفعت عمومی» باشد. ما در یک دنیای کثرت‌گرایی ارزشی زندگی می‌کنیم، و تا جایی که به تصمیمات اقتصادی اتخاذ شده توسط دولت مربوط می‌گردد، مردم برای کالاهای و خدمات متفاوت ارزش‌های متفاوتی قائل هستند. لذا منافع متفاوت آدمهای متفاوت به گونه‌ای اجتناب ناپذیر با هم در تقابل قرار خواهند گرفت و توافق بر سر چیستیٰ عناصر بر سازنده «منفعت عمومی» امری ناممکن است.

این مشکل مصدق همان لطیفه قدیمی «گوسفند و دو گرگ» است؛ لطیفه‌ای که دموکراسی را به یک گوسفند و دو گرگ تشبیه می‌کند که می‌خواهند تصمیم بگیرند کدام یک باید دیگری را برای شام بخورد. طبعاً از نظرات به شدت متصاد آن‌ها نمی‌توان سنجه و میزانی استخراج کرد که معرف «رفاه اجتماعی» گوسفند و اجتماع گرگ‌ها باشد. دانشوران «انتخاب عمومی» تأکید دارند که اقتصادان رفاه‌گرا در یک مخصوصه گرفتار شده‌اند، زیرا فراموش کرده‌اند که فقط «فرد»‌ها هستند که انگیزه‌هایی دارند نه «گروه»‌ها. «افراد» برای خود منافع و باورها و ارزش‌هایی دارند، در حالی که یک «گروه» به جز منافع و باورها و ارزش‌های مربوط به تک‌تک افراد تشکیل دهنده گروه فی‌نفسه هیچ منفعت و باور و ارزشی برای خودش ندارد. به همین منوال، فقط «افراد» هستند که انتخاب می‌کنند - مثلاً هنگامی که در انتخابات رأی می‌دهند. «گروه‌ها» هیچ گزینشی انجام نمی‌دهند؛ یک «گروه» هیچ وقت به پای صندوق رأی نمی‌رود.

لذا مطابق با نظر «انتخاب عمومی»، رأی گیری و قانون گذاری فرایندهایی هستند که طی آن‌ها «افراد» به پی‌گیری منافع اغلب ناسازگار خود می‌پردازند. در این میان، هیچ گونه «منفعت عمومی» مشترک و عینی وجود ندارد که فرایند رأی گیری بخواهد آن را به نوعی کشف کند. به واقع نظام‌های متفاوت تصمیم‌گیری به ایجاد گزینه‌های راهبردی بسیار متفاوتی خواهند انجامید.

به طور نمونه، در یک دموکراسی مستقیم با استفاده از سیستم ساده رأی اکثریت - مثلاً برگزاری رفراندم بر سر موضوع احداث یک جاده جدید - اکثریت می‌تواند بر اقلیت چیره گردد. اگر ۵۱ درصد از رأی‌دهندگان به احداث جاده جدید رأی بدنهند، طبعاً این جاده احداث خواهد شد، حتی اگر ۴۹ درصد از رأی‌دهندگان با آن مخالفت کرده باشند و فارغ از این که این مخالفت چه قدر شدید بوده باشد. در عوض اگر قرار می‌بود که نحوه تصمیم‌گیری بر مبنای اتفاق مطلق آرا باشد، آن گاه حتی یک رأی‌دهنده مخالف نیز می‌توانست طرح پیشنهادی مزبور را وتو کند. از طرفی، چنانچه قانون رأی گیری بر اساس دو سوم آرا می‌بود، احتمالاً لایبی طرفدار احداث جاده ناچار می‌شد طرح‌های خود را به گونه‌ای تعديل کند که بتواند با رأی‌دهندگان مخالف به نوعی سازش و توافق برسد. به عبارت

دیگر، هر کدام از این سیستم‌ها یک نتیجه متفاوت به بار می‌آورد و هیچ یک از نتیجه‌های حاصله را نمی‌توان در حکم آن «منفعت عمومی» عینی و بی‌چون و چرا در نظر آورد و از آن جانبداری کرد. هر سیستمی صرفاً بازتاب‌دهنده کثرت ترجیحات مردم به شیوه‌های متفاوت است.

به همین خاطر، «انتخاب عمومی» هدفش را معطوف آن نمی‌کند که یک جور منفعت عمومی یا رفاه اجتماعی گولزننده و ناشدنی ارائه دهد، بلکه صرفاً می‌خواهد با توضیح پویایی‌های متفاوت بین افرادی که با انگیزه‌های گوناگون در نهادهای متفاوت سیاسی ظاهر می‌شوند، و نیز با ترسیم خطوط کلی پیامدهای متفاوتی که در نتیجه این روند به بار می‌آیند، به آگاهی‌سازی گفتمان سیاسی پردازد.

منطق محاسبه رأی‌گیری

یکی از نتیجه‌گیری‌های زود هنگام تحلیل حاضر این است که حتی در بهترین موقع نیز رأی‌گیری ممکن است بازتاب‌دهنده نظرات حقیقی رأی‌دهندگان نباشد. همان گونه که دانشوران «انتخاب عمومی» اشاره کرده‌اند، مردم اغلب بیش از آن که مطابق با عقاید و نظرات حقیقی خود رأی بدهند به صورت تاکتیکی رأی می‌دهند. به طور مثال، مردم ممکن است در محاسبات خود به این نتیجه برسند که گزینه یا نامزد مورد علاقه‌شان بخت چندانی برای پیروزی ندارد و لذا به کسی رأی می‌دهند که عمیقاً از او ناخشنودند تا به این ترتیب کاندیدای دیگری که واقعاً از او متنفرند برنده نشود.

نتیجه‌گیری دیگر این تحلیل آن است که ممکن است قدرت آرای رأی‌دهندگان در گروه‌های کوچک که منافع بسیار نیرومند شخصی دارند به مراتب بیشتر از تعداد کمی آن‌ها باشد. مثلاً کسانی که از احداث یک جاده جدید متعفون می‌گردند انگیزه مستقیم و بسیار نیرومندی دارند تا برای طرح مورد نظرشان پول جمع کنند و ستادهای نیرومند تبلیغاتی تشکیل دهند. در مقابل، مالیات‌دهندگان که جمعیت ابوبهی را تشکیل می‌دهند، ممکن است با خودشان حساب کنند که هزینه احداث جاده جدید وقتی بین همه آن‌ها سرشکن شود مبلغی ناچیز خواهد بود و بنابراین، علی‌رغم این که جمعیت مزبور اکثریتی به مراتب بیشتر

دارند، انگیزه بسیار اندکی برای تشکیل ستاد و تبلیغ علیه طرح پیشنهادی و یا حتی شرکت در انتخابات خواهند داشت، و بدین ترتیب مخالفتشان در مقیاسی گسترده ثبت ناشده و ناشنیده باقی خواهد ماند.

گروههای ذینفع همچنین ممکن است با گروههای دیگر متعدد شوند و ائتلافهایی تشکیل دهند که دارنده اکثریت آرا باشند. به طور مثال، گروههای متفاوتی که هر یک خواهان احداث جاده جدید در مناطق مربوط به خود هستند ممکن است به هم پیوندند و ستاد گستردهای در حمایت از احداث جاده برپا کنند که در صورت موقفيت، طرح مزبور همه آن گروهها را به نوعی منتفع خواهد کرد. به همین ترتیب، نامزدهای انتخاباتی نیز می‌توانند با توسل به حمایت گروههای قدرتمند و ذینفع برای خود اکثریت آرا ایجاد کنند [که به واقع اکثریتی از اقلیت ذی‌نفوذ است]. این امر در سیستم‌های دموکراسی نمایندگی، مثلاً در زمان رأی‌گیری برای نامزدهای مجلس قانون‌گذار، قدرت تأثیرگذاری مشخصاً قابل توجهی به اقلیت‌ها می‌دهد. در دموکراسی‌های مستقیم چیرگی با اکثریت است و در دموکراسی‌های نمایندگی با اقلیت.

اقدام برای کسب آرا

«انتخاب عمومی» در مورد انگیزه‌های احزاب سیاسی، سیاستمداران و مقامات حکومتی نیز مطالبی به ما می‌گوید (مثلاً این که افراد و احزاب هر یک مقاصد و اهداف شخصی نیرومندی برای انتخاب شدن دارند). بنا به نظر تئوری‌سینهای «انتخاب عمومی»، احتمالاً بهترین شانس احزاب سیاسی برای پیروزی در انتخابات، اتخاذ سیاست‌هایی است که مورد توجه و پسند توده‌های انبوه مردم در جناح میانه باشد زیرا با اتخاذ این قبیل سیاست‌های میانه رو احزاب می‌توانند امیدوار باشند که شاید برخی آرای رأی‌دهندگان در طرفین جناح میانه را نیز به دست بیاورند. اما این پی‌گیری «رأی‌دهنده میانه» موجب می‌گردد که در زمان انتخابات همه توجه و فعالیت احزاب در تجمع در جناح میانه متتمرکز شود و بدین ترتیب تعداد کثیری از رأی‌دهندگانی را که به جناح میانه تعلق ندارند نمایندگی نکنند.

موضوع دیگر آن است که سیاستمداران به محض پیروزی در انتخابات به سادگی ممکن است به معامله آرا (یا همیاری در رأی) متولّ شوند تا بتوانند سیاست‌های خودشان را از طریق قانون‌گذاری پیش برد و به تصویب برسانند. به طور مثال، سیاستمداران با توافق در حمایت از برخی اقدامات که شدیداً مورد علاقه نمایندگان طرف مقابل در مجلس است، حمایت آن نمایندگان در تصویب طرح‌های خودشان را جلب می‌کنند. ترجمه این معامله ساده این است که «شما به طرح‌های ما رأی بدھید و ما هم در مقابل به طرح‌های شما رأی می‌دهیم»؛ اما نتیجه این معامله در نهایت به تصویب روزافزون قوانین و مقرراتی خواهد انجامید که واقعاً کسی به آن‌ها نیاز ندارد.

رشد بدنه بخش دولتی هم‌چنین به واسطه نفع شخصی کارکنان دستگاه‌های دولتی تشویق و ترویج می‌گردد. دانشوران «انتخاب عمومی» بارها اشاره کرده‌اند که کارمندان دولتی طبیعتاً به دنبال امنیت شغلی و شأن و موقعیت اشتغال در یک وزارت‌تخانه بزرگ با بودجه کلان هستند و به همین دلیل نیز مدام قانون‌گذاران را به گسترش و افزایش قوانین و مقرراتی که خود مسئولیت اداره آن‌ها را بر عهده دارند ترغیب می‌کنند. باز هم آن‌چه در طی این فرایند مغفول مانده و به گوش نمی‌رسد همان صدای عموم مردم است، مردمی که ناچارند هزینه این مقررات اضافی را پردازند و عوارض ناشی از آن‌ها را تحمل کنند.

قدرت «انتخاب عمومی»

اقتصاد «انتخاب عمومی» تأثیر نیرومندی بر علم سیاست دارد. «انتخاب عمومی» منجر به برخی بازاندیشی‌های عمدۀ در ماهیت انتخابات، قانون‌گذاری‌ها، و دیوان‌سالاری‌ها شده است؛ و نیز منجر به بازاندیشی در این مورد که آیا فرایند سیاسی اصولاً می‌تواند مدعی باشد که در هیچ زمینه‌ای بر فرایند بازار برتری دارد؟ موضوعات برخاسته از این بازاندیشی، به ویژه چشم‌انداز بهره‌کشی از اقلیت‌ها توسط ائتلاف گروه‌های ذینفع، نظریه‌پردازان «انتخاب عمومی» را بر آن داشت تا به دفاع از اعمال قیود محکم قانون اساسی بر دولت و فرایند سیاسی پردازند.

۲- «انتخاب عمومی»—بیوگرافی

روشنفکران از دیرباز ایمان راسخی به دولت داشته‌اند. از زمان افلاطون و رویای «شاه فیلسوفان»^۱ او تا کنون، عمدۀ دغدغۀ روشنفکران صرفاً این بوده که چگونه افراد مناسب و درست را در مصدر قدرت بنشانند و چگونه توجه دولتمردان را به انجام کارهای درست معطوف کنند. متفکرین اجتماعی در دوره‌های ابتدایی دنیای مدرن، وجود انصاف و عینیت‌گرایی در خدمت‌گزاران دولتی را امری بدیهی فرض می‌کردند و لذا توجه‌شان عمدتاً بر مسئولیت‌های «اخلاقی» مستخدمین دولت متمرکز بود. در این بین، کتاب «شهریار»^۲ «ماکیاولی»^۳ در سال ۱۵۳۲ یک استثنا بود؛ اما در این کتاب نیز عموماً چونان هجویه‌ای رسوایی آور از دولت واقعی نگریسته شد و مورد بی‌اعتباً قرار گرفت.

به تدریج اما متفکرین بیشتری با تردید در پاکدامنی نظام دولتی (و منافع ضمنی افرادی که این نظام در مصادر قدرت می‌نشاند) شروع به پرسشگری کردند. فیلسوف اسکاتلندی، «دیوید هیوم»^۴، در مقاله‌ای در باب پارلمان به سال ۱۷۴۲، منافع شخصی مقامات دولتی را محکوم کرد و اصرار نمود که ما می‌بایست برای محافظت از خودمان با مقامات دولتی به گونه‌ای رفتار کنیم که گویی جماعتی «حقیر و دغل‌باز» هستند. سپس «آدام اسمیت»^۵ در رساله «ثروت ملل»^۶ به سال ۱۷۷۶، به شدت به انتقاد از رابطه گرم و دوستانه بین کسب و کار

1. philosopher kings

2. *The Prince*

3. Niccolo Machiavelli

4. David Hume

5. Adam Smith

6. *The Wealth of Nations*

و دولت پرداخت، رابطه‌ای که طی آن صاحب منصبان حکومتی به درباریان و کارخانه‌داران نورچشمی خود امتیازات انحصاری اعطای می‌کردند.

پیشروان «انتخاب عمومی» مدرن

پرسش‌های مطرح شده توسط دیوید هیوم و آدام اسمیت در مورد نحوه کارکرد فرایند سیاسی هم‌چنان تا همین امروز در کانون تئوری «انتخاب عمومی» باقی مانده‌اند و موضوعیت محوری دارند. اما خاستگاه بی‌واسطه‌تر «انتخاب عمومی» مدرن را می‌توان در اندیشه‌های دو ریاضی‌دان فرانسوی قرن هجدهم در باب مکانیسم رأی‌گیری و انتخابات سراغ کرد و پی‌گرفت.

«مارکی دو گندورس»^۱ در سال ۱۷۸۵ به مشکل «دور» یا تسلسل در انتخابات اشاره کرد. برای درک روشن‌تر ایده این ریاضی‌دان، فرض کنید که یک جمعیتی با استفاده از قاعده اکثربیت آرا می‌خواهد از بین سه گزینه راهبردی و یا سه نامزد انتخاباتی یکی را برگزینند. بیایید این سه گزینه را سنگ، کاغذ، و قیچی بنامیم. درست مانند بازی «سنگ-کاغذ-قیچی» کاملاً محتمل است که هنگام انتخاب بین سنگ و کاغذ، سنگ از کاغذ بیازد و به همین منوال کاغذ از قیچی می‌بازد و قیچی در مقابل سنگ بازنده خواهد بود. با این حساب کدام یک از این سه را می‌توان برندۀ مشروع دانست؟ در این بین هیچ گزینه مشخصی وجود ندارد که بر بقیه غلبه کند و هر گاه یک زوج از آن‌ها به رأی گذاشته شوند، ما دچار دور یا تسلسل از یک برنده به برنده دیگر و الی آخر خواهیم شد.

پیشتر یک ریاضی‌دان فرانسوی دیگر نیز به نام «ژان شارل بُردا»^۲ در سال ۱۷۸۱ در ماهیت انتخابات اندیشیده بود - به ویژه در باب این مشکل که حتی اگر برخی از رأی‌دهندگان احساس و انگیزه خیلی نیرومندی در مورد یک موضوع مشخص داشته باشند باز هم فقط صاحب یک رأی هستند، درست مانند همه کسانی که آن موضوع خاص به میزان زیادی برایشان بی‌اهمیت است، اما آن‌ها نیز هر کدام صاحب همان یک رأی هستند. وی برای حل این مشکل پیشنهاد داد که به جای رأی‌گیری مرسوم، سیستمی ارائه شود که در آن مردم

1. Marquis de Condorcet

2. Jean-Charles de Borda

گرینه‌ها یا نامزدها را مطابق اولویت‌هایشان رتبه‌بندی کنند و سپس به آرای مردم با نظر به رتبه‌ای که به هر یک از نامزدها داده‌اند ترتیب اثر داده شود. به طور مثال، در یک انتخابات سه-گرینه‌ای، برای نامزدها دو امتیاز برای هر اولیت اول، یک امتیاز برای هر اولویت دوم، و صفر امتیاز برای هر اولویت سوم در نظر گرفته شود و نامزدی برنده انتخابات اعلام شود که بیشترین امتیاز را کسب کرده است.

یک قرن گذشت تا بالاخره ریاضی‌دان دانشگاه آکسفورد، «چارلز داجسن»^۱ (که او را بیشتر با نام مستعار «لوئیس کارول»^۲ نویسنده داستان‌های «آلیس در سرزمین عجایب»^۳ می‌شناسند) متون این دو ریاضی‌دان فرانسوی را دوباره کشف کرد. «داجسن» در باب رؤیه رأی‌گیری مطالب متعددی نوشت و در سال ۱۸۷۶ سیستم پیچیده‌ای برای حل پارادوکس دور و تسلسل گُندورسه پیشنهاد کرد.

یک دیگر از متون کلیدی در این زمینه مقاله‌ای بود که اقتصاددان سوئدی «کنوت ویکسل»^۴ در سال ۱۸۹۶ در باره توزیع منصفانه مالیات منتشر کرد. گرچه مقاله او به میزان زیادی به علم اقتصاد مربوط می‌شد، اما در عین حال این مفصل «انتخاب عمومی» را مطرح می‌ساخت که اکثریت صاحب قدرت چنانچه بخواهد می‌تواند بار مالیات را به شکلی ناممنصفانه بر دوش اقلیت منتقل کند. «ویکسل» در پایان نتیجه گرفته بود که فقط رسیدن به توافق در «رأی متفق القول»^۵ است که می‌تواند از بهره کشی از اقلیت جلوگیری کند. این ایده تا همین امروز هم بخش عمدتی از بنیان اندیشه «انتخاب عمومی» را پی‌ریخته است.

متفکران نظریه «انتخاب عمومی» در دوران مدرن

البته نیم قرن دیگر از این مباحث گذشت تا این که اقتصاددان اسکاتلندي «دانکن بلک»^۶ ایده‌های ریاضی‌دانان فرانسوی (گُندورسه و بُردا) را بار دیگر کشف کرد و به نحوی گسترده در دسترس دنیای انگلیسی زبان قرار داد. مقالات دانکن بلک در سال ۱۹۴۸ در باب

1. Charles Dodgson

2. Lewis Carroll

3. *Alice in Wonderland*

4. Knut Wicksell

5. *unanimous vote*

6. Duncan Black

مشکلاتی که این دو ریاضی دان فرانسوی پیرامون سیستم رأی گیری مطرح کرده بودند، وی را مستدلاً در مقام بنیان گذار نظریه «انتخاب عمومی» مدرن نشاند.

«قاعده رأی دهنده میانه»^۱ مهم‌ترین افاضه دانکن بلک در نظریه «انتخاب عمومی» بود. بر اساس این قاعده، در امور سرراست و مشخص – مثلاً در مورد این که چه مقدار باید برای یک جاده جدید هزینه گردد – احزاب سیاسی به سمت میانه نظرات و عقاید گرایش می‌یابند، یعنی به سمت مرکز ثقلی که بیشترین میزان آرا در آن متمرکز شده است. هر حزبی که از این مرکز ثقل میانه دور شود آرای بسیاری را به سود طرف مقابل از دست خواهد داد. و از آن جا که احزاب سیاسی هدف‌شان کسب آرای بیشتر است، در نتیجه همه آن‌ها در قسمت میانه طیف سیاسی تجمع می‌کنند و لذا به میزان زیادی امکان انتخاب واقعی را از رأی دهنده‌گان می‌گیرند.

در سال ۱۹۵۱ اقتصاددان آمریکایی «کینت آرو»^۲ (که بعدها برنده جایزه نوبل اقتصادی شد) مبحثی را با عنوان «قاعده امکان ناپذیری»^۳ مطرح کرد که افاضه ارزشمند دیگری بود در نظریه «انتخاب عمومی». مسئله اصلی برای هر سیستم انتخاباتی این است که تصمیمات گروهی پدیدار شده از درون آن سیستم به چه میزان و با چه دقیقی بازتاب دهنده ماهیت، گستردگی، و نیروی ترجیحات نزد اعضای رأی دهنده عموم جامعه است.

کینت آرو نشان داد که به واقع هیچ سیستم دموکراتیکی وجود ندارد که در عرصه عینی و عملی بروز چنین نتیجه مطلوبی را تضمین کند. برخی نظریه‌پردازان بعدی نیز در این استنتاج ناامید‌کننده با کینت آرو سهیم شدند و استدلال کردند که، به طور مثال، هر گونه سیستم انتخاباتی می‌تواند توسط مردمی که به صورت استراتژیک رأی می‌دهند دستکاری شود و یا بازیچه دست کسانی واقع شود که «دستور کار تعیین می‌کنند»، یعنی کسانی که تعیین می‌کنند که تصمیمات به چه ترتیبی باید اتخاذ گرددن (مشکلی که به ویژه در کمیته‌ها وجود دارد).

یکی از شاگردان کینت آرو به نام «آنтонی داونز»^۴ نیز بر روی مسئله «رأی دهنده میانه» مطالعات و کارهایی انجام داد، اما معروفیت وی بیشتر مدیون تلاش او در سال ۱۹۵۷ است

1. median voter theorem

2. Kenneth Arrow

3. impossibility theorem

4. Anthony Downs

که «قاعده گرینه عقلانی»^۱ را در گستره همه کارکردهای بازار سیاسی اعمال کرد. «گرینه عقلانی» به معنای کنشی است که عامدانه و به شکلی کارامد جهت نائل آمدن یک شخص به اهدافش طراحی می‌شود. به عقیده آتنونی داونز اهداف مورد نظر برای احزاب سیاسی، نه سیاست‌های خاص، بلکه درآمد، پرستیز، و قدرتی است که به واسطه بودن در مقام حکومتی به آن نائل می‌شوند. به واقع این احزاب سیاست‌هایشان را با آرای بیشتری که بتواند آن‌ها را به حکومت برساند معاوضه خواهند کرد. رأی دهنده‌گان نیز به سهم خود به طور منطقی حزبی را برخواهند گرید که بیشترین مزایا را عایدشان کند.

البته معروف‌ترین ایده آتنونی داونز ایده «ناآگاهی عقلانی»^۲ رأی دهنده‌گان است. داونز به این نکته اشاره داشت که رأی دهنده‌گان ناجار به صرف زمان و تلاش هستند تا پی ببرند به این که هر کدام از نامزدها دقیقاً از چه سیاست‌هایی حمایت می‌کند. اما شناس این که رأی هر یک نفر از اشخاص به تنها بی تعیین کننده سرنوشت نتیجه انتخابات باشد بسیار ناچیز و میکروسکوپی است. در واقع به لحاظ میزان وقت و تلاشی که رأی دهنده‌گان باید صرف کنند به صرفه‌شان نیست که از همه سیاست‌ها آگاهی بیابند. در نتیجه بسیاری از مردم صرفاً بر اساس نام و برچسب احزاب به آن‌ها رأی می‌دهند و یا اصلاً رأی نمی‌دهند. متأسفانه، واقعیت فوق به این معناست که چون اکثر رأی دهنده‌گان نسبت به مباحث سیاسی بی‌علاقه و بی‌اعتنای هستند، گروه‌های ذینفع و بسیار مطلع می‌توانند به شکلی نامتناسب بر احزاب اعمال نفوذ کنند.

جیمز بیوکِن و گوردون تالاک

اقتصاددانان آمریکایی، «جیمز بیوکِن» و «گوردون تالاک» با انتشار کتاب «منطق محاسبه رضامندی»^۳ در سال ۱۹۶۲ به عنوان رهبران نظریه «انتخاب عمومی» شناخته شدند. آن‌ها در این کتاب با تفحص در مشکلات ناشی از سیستم‌های ساده رأی اکثربت به بررسی عمیق پدیده معامله آرا (یا همیاری در رأی) پرداختند. اما کار ارزشمند آن‌ها به طور اخص این بود که مرحله قانون اساسی را (که قواعد رأی‌گیری در متن آن تعیین می‌شود) از آرایی که متعاقباً

1. rational choice theorem

2. rational ignorance

3. The Calculus of Consent

تحت آن قوانین گرفته می‌شوند مجزا کردند. این دو اصرار داشتند که قانون اساسی می‌بایست توافق «آرای متفق القول» را ایجاب نماید زیرا در غیر این صورت اکثریت قادر است سیستمی طراحی کند که توسط آن اقلیت در رأی‌گیری‌های آتی مورد بهره‌کشی قرار بگیرد.

بیوکِن و تالاک به نظام سیاسی و فرگشت قانون اساسی چونان فرایندی می‌نگریستند که به واسطه آن فرد آدم‌ها خواستار محافظت از منافع خودشان بودند، و نه فرایندی که در آن همه آدم‌ها برای دستیابی به پنداری از «منفعت عمومی» تلاش می‌کنند. رهیافت این دو، دیدگاه غالب در گفتمان سیاسی را به چالش کشید، دیدگاهی که مدعی بود برای بهبود رفاه اجتماعی لازم است تا دولت با مداخله گسترده در همه امور به اصلاح «ناکامی‌های بازار» پردازد. اما بیوکِن و تالاک تأکید داشتند که مشکل اصلی «ناکامی دولت» است. مشکلاتی از قبیل انحصارات، برونزایی‌ها (یا عوارض جانبی زیان‌آوری که از کنش‌های دیگران پدید می‌آید)، و اطلاعات محدود یا اطلاعات یک‌طرفه، در دولت بسیار مشهودتر هستند تا در بازارها، و نظر به این که ماهیت تصمیمات حوزه عمومی ایجاب می‌کند که هر کس که برنده شود همه چیز به تمامی از آن او گردد، فرصت و امکان گریز یا اجتناب از مشکلاتی که دولت به بار می‌آورد بسیار اندک خواهد بود.

مدارس و جوايز

بیوکِن و تالاک به اتفاق مؤسسه‌ای به نام «مکتب ویرجینیا»¹ بنیان نهادند که تمرکزش بر تئوری قانون اساسی و نهادهای دولتی در دنیای عینی است. هم‌چنین مؤسسات علمی دیگری نیز در این زمینه فعال هستند، از جمله «مکتب روچستر»² که تکنیک‌های آماری و ریاضی را در موضوع «انتخاب عمومی» به کار می‌بندد، و مؤسسه دیگری به نام «مکتب شیکاگو»³ که فعالیت‌هایش بیشتر بر تئوری محض اقتصادی تصمیم‌گیری جمعی تمرکز است.

در سال ۱۹۸۶ هنگامی که جایزه نوبل علوم اقتصادی به پاس کار در زمینه «انتخاب عمومی» به جیمز بیوکِن تعلق گرفت، خیلی‌ها این پرسش برایشان پیش آمده بود که چرا این جایزه

1. Virginia School (of Public Choice)

2. Rochester School (of Public Choice)

3. Chicago School (of Public Choice)

مشترکاً به او و گوردون تلاک اهدا نشده است. دلایل این امر هر چه که بوده باشند، کارهای ارزشمندی که گوردون تلاک شخصاً در پربار ساختن نظریه «انتخاب عمومی» انجام داده بسیار قابل ملاحظه‌اند. به طور مثال، او افاضات بکر و مهمی در مورد «راتن جویی» عرضه کرد— که فعالیتی شایع اما اسراف کارانه است که در آن گروه‌های ذینفع برای کسب انحصارات و امتیازات ویژه از فرایند سیاسی به نفع خویش استفاده می‌کنند.

قدرت گروه‌های ذینفع

اقتصاددان آمریکایی «منسر لسن^۱» نیز در کتاب «منطق کنش جمعی»^۲ در سال ۱۹۶۵ تأثیر گروه‌های ذینفع خاص بر فرایند سیاسی را مورد بررسی قرار داد. این که گروه‌های رایزنی (یا لابی گری) به هر حال وجود دارند مسئله‌ای کاملاً واضح است. اما لسن در بررسی‌هایش نشان داد که بسیاری از گروه‌های بزرگ ذینفع نیز هستند که برپایی ستادهای مؤثر لابی گری برایشان مشکل است. از جمله این گروه‌های مهم مصرف کنندگان و مالیات‌دهندگان هستند.

یکی از دلایلی که لابی گری مؤثر را برای این گروه‌ها سخت می‌کند، مسئله «سواری گرفتن مجانی»^۳ است؛ به این معنا که اگر لابی مصرف کنندگان موفق شود سیاستمداران را تحت تأثیر قرار دهد و امتیازاتی از ایشان بگیرد «همه» مصرف کنندگان بدون استثنای (چه در فعالیت‌های آن لابی شرکت کرده یا نکرده باشند) از مزایای آن امتیازات بهره‌مند خواهند شد. پس دیگر چه لزومی دارد که اشخاص بخواهند سهم و نقشی در فعالیت‌های آن لابی ایفا کنند و قتی به سادگی می‌توانند از ثمره تلاش دیگران در رایزنی‌ها بهره‌مند شوند و به اصطلاح سواری مجانی بگیرند؟ نتیجه آزار دهنده حاصله آن است که آن دسته از گروه‌های مزبور (نظیر مجموعه‌های حرفه‌ای یا اتحادیه‌های کارگری) که قادرند مزایای حاصل از رایزنی را به نحوی به اعضای مجموعه خودشان محدود کنند، در عرصه گفتمان عمومی بیش از حد معمول مطرح و نمایندگی می‌شوند. در مقابل، گروه‌های دیگری که جمعیت‌های انبوهی را شامل می‌شوند و در عین حال سازماندهی آن‌ها دشوارتر است (نظیر مصرف کنندگان و مالیات‌دهندگان) کمتر از حد معمول نمایندگی می‌شوند.

1. Mancur Olson

2. *The Logic of Collective Action*

3. *free-rider* (and *free-riding*) problem

در سال ۱۹۶۲ متفکر آمریکایی و دانشمند علوم سیاسی، «ویلیام اچ ریکر»^۱ - شخصیت پیشو و برجسته مکتب روچستر - به مطالعه و بررسی این موضوع پرداخت که گروههای ذینفع چگونه ممکن است با پیشنهاد حمایت از یکدیگر برای کسب مزیت متقابل اقدام به تشکیل ائتلاف کنند. گرچه تشکیل ائتلاف و تداوم اتحاد مستلزم صرف وقت و تلاش فراوان است، اما ویلیام ریکر دریافت که «ائلاف‌های بزرگ» عمری کوتاه دارند و نتیجه گرفت که بهترین استراتژی برای گروههای ذینفع آن است که یک «ائلاف حداقلی پیروز شونده»^۲ تشکیل دهنند - ائتلافی که گستره‌اش صرفاً برای پیروزی در انتخابات کفایت کند، اما نه آن قدر بزرگ که نگه داشتنش ناممکن گردد.

ویلیام ریکر هم‌چنین «نظریه بازی»^۳ را در رهیافت انتخاب عمومی بکار برد - مدل‌سازی ریاضی وضعیت‌هایی (مانند انتخابات) که همواره بخشی از تصمیمات فرد تابعی از تصمیماتی خواهد بود که دیگران می‌گیرند.

دیوان‌سالاری و مقررات

دیگر خصیصه آزار دهنده دولت آن است که مقامات دولتی نیز مانند همه مردم منافع شخصی خودشان را دارند. اقتصاددان آمریکایی «ویلیام ای. نیسکانن»^۴ در کتاب «دیوان‌سالاری و دولت نمایندگی»^۵ به سال ۱۹۷۱ سعی داشت تا منافع و اهداف مسئولین و کارکنان ادارات دولتی را بررسی و شناسایی کند. نیسکانن در کتابش به این موضوع اشاره می‌کرد که دیوان‌سالاران دولتی طبعاً به دنبال بیشینه‌سازی بودجه ادارات خود هستند - بودجه‌ای که همراه خود قدرت، منزلت، راحتی، امنیت، و مزایای دیگر به همراه می‌آورد. بنا به عقیده نیسکانن، این افراد در امور مربوط به مقررات بودجه نسبت به قانون‌گذاران احاطه و آگاهی بیشتری دارند چرا که در مقایسه با قانون‌گذاران (که به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با مقولات کلی سر و کار دارند) جزئیات نحوه کار و وظایف ادارات خود را بهتر می‌شناسند.

1. William H. Riker

2. *minimum winning coalition*

3. *game theory*

4. William A. Niskanen

5. *Bureaucracy and Representative Government*

از طرفی، زمانی که سیاستمداران طرح یا سیاست خاصی را به صورت علنی اعلام کرده و خود را به انجامش متعهد می‌سازند، دیوان سالاران از اهرم فشار برای تأمین و تصویب بودجه اجرایی آن سیاست برخوردار خواهند شد، زیرا به خوبی می‌دانند که هیچ سیاستمداری دلش نمی‌خواهد به خاطر ترک سیاست‌ها و طرح‌های از پیش اعلام شده‌اش نزد مردم سرافکنده شود. در نتیجه این روند، یک دستگاه گسترشده دیوان سalarی پدید خواهد آمد که از آنچه رأی دهنده‌گان به واقع مد نظر داشته‌اند عظیم‌تر و ناکارامدتر است.

«جرج استیگلر^۱» با انتشار مقاله‌ای در سال ۱۹۷۱ آغازگر مکتب شیکاگو شد و از زاویه دیگری به انتقاد از دیوان سalarی پرداخت. وی با بسط نظریه‌های منسنر السن در باب گروه‌های ذینفع به این نتیجه رسید که مقررات دولتی در نهایت بیش از آن که در خدمت عموم مردم باشند در خدمت منافع گروه‌های خاص قرار می‌گیرند. منافع متمرکز گروه‌های حرفه‌ای، نظیر جامعه پزشکان یا شرکت‌های داروسازی، به ایشان انگیزه نیرومندی برای سازماندهی و رایزنی با سیاستمداران می‌دهد، و سیاستمداران نیز در عوض برای تطمیع آن‌ها اقدام به ایجاد ادارات تنظیمی می‌کنند. مستله این نیست که ادارات مزبور به تسخیر گروه‌های دارای منافع خاص درمی‌آیند؛ مشکل اصلی این است که این ادارات از همان ابتدا مشخصاً به منظور بهره‌مندی از آن منافع تأسیس می‌شوند. «استیگلر» نظر خود را این گونه خلاصه می‌کند: "بنا بر یک قاعده کلی، مقررات به واسطه جدیت و سخت‌کوشی تحصیل می‌شوند، و اساساً از ابتدا به منظور بهره‌مندی از مزایای آن سخت‌کوشی طراحی شده و عمل می‌کنند".

بازنگری‌های اخیر

ایده‌های پیش‌گفته چاره‌ای برای دانشوران «انتخاب عمومی» باقی نمی‌گذاشت جز آن که نسبت به فرایند تصمیم‌گیری عمومی بدین باشند. از دید این دانشوران شناسایی یک سیستم کارامد و مثبت به نظر ناممکن می‌نمود، سیستمی که بتواند به تولید گزینش‌های جمعی بیانجامد که حقیقتاً و به شکلی مداوم و پایدار بازتاب‌دهنده طیف ترجیحات فرد فرد جامعه باشد. نتیجه مطالعات دانشوران «انتخاب عمومی» آن‌ها را به این جمع‌بندی کلی می‌رساند که

1. George Stigler

مردم به جای بروز ترجیحات واقعی شان اغلب به صورت استراتژیک رأی می‌دهند؛ گروههای ذینفع از قدرت و نفوذی نامتناسب با کمیت عددی آرای خود برخوردارند؛ تودههای مردم انگیزه اندکی برای تلاش در درک پیچیدگی‌های سیاسی یا حتی برای شرکت در انتخابات دارند؛ خط دهنده‌گان و آن‌ها که دستور کار تعیین می‌کنند به گونه‌ای عمل می‌کنند که از چیرگی ترجیحات شان مطمئن شوند؛ احزاب به جای عرضه انتخابی واقعی به رأی دهنده‌گان، به شکلی هم گرايانه در طیف میانه سیاسی تجمع می‌کنند؛ گروههای رایزنی در طلب دریافت لطف و امتیاز از سیاستمداران منابع و هزینه‌های کلان صرف می‌کنند؛ و دیوان‌سالاران در این بین برای خودشان آشیانه می‌سازند و به تحکیم موقعیت خود می‌پردازند.

با وجود این، برخی نظریه‌پردازان «انتخاب عمومی» قدری خوش‌بینانه‌تر به امور نگریسته‌اند. در طی دهه ۱۹۴۰ اقتصاددان و دانشمند علوم سیاسی «جوزف شومپتر»^۱ مدعی شد که رقابت برای کسب آراء در روندی شبیه به «دست نامرئی»^۲ رقابت در محیط بازار، به واقع می‌تواند منجر به نتیجه‌های مفید گردد. و اخیراً نیز دیگرانی مانند «پیتر کاگلین»^۳ و «إشمونئل نیتزن»^۴ اشاره کرده‌اند که وقتی وسعت و تعدد موضوعات و مواضعی که احزاب می‌توانند برای فعالیت‌های حزبی خود اتخاذ کنند به میزان زیادی گسترش می‌یابد، احتمال «بن‌بست دور یا تسلسل»^۵ بسیار کاهش خواهد یافت. برخی از دیگر صاحب‌نظران نیز نظیر «ادوارد اچ کلارک»^۶ و «تئودور گرووز»^۷ شیوه‌های متفاوتی را بررسی کرده‌اند که در آن‌ها رأی دهنده‌گان ممکن است برای بروز ترجیحات واقعی شان تحریک شوند، و به جای آن که از روی خودخواهی یا به صورت استراتژیک رأی بدنهند، هزینه‌هایی را که خواسته‌های ایشان ممکن است بر دیگران تحمیل کند نیز در نظر بگیرند.

نتیجه آزمون‌های عملی بر میزان خوش‌بینی افزوده است. به طور مثال، برخی از دانشوران اکنون استدلال می‌کنند که دیوان‌سالاران و بودجه‌های ایشان خیلی بهتر از آن وضعیتی که

1. Joseph A. Schumpeter

2. *invisible hand*

3. Peter Coughlin

4. Shmuel Nitzan

5. *cycling deadlock*

6. Edward H. Clarke

7. Theodore Groves

«نیسکانن» نگرانش بود تحت کنترل و نظارت قرار دارند و احزاب سیاسی نیز به جای آن که مدام در گوش رأی‌دهندگان میانه (وبرای خوشایند آن‌ها) زمزمه کنند، در برخی موارد مهم نظیر تورم و بیکاری به نحوی معنادار و دراز مدت از یکدیگر فاصله می‌گیرند.

رهیافت‌های تازه

پیشگامان نظریه «انتخاب عمومی» مدرن عموماً یا بریتانیایی بودند یا آمریکایی و توجه شان صرفاً روی کار کرد نظام‌های دو حزبی مبتنی بر اکثریت ساده آرا متمرکز بود. اما «انتخاب عمومی» در طی سال‌های اخیر رشدی بین‌المللی داشته است و اکنون نگاهش بیشتر معطوف به نظام‌های چند حزبی و قواعد متنوع رأی‌گیری است که علاوه بر بریتانیا و آمریکا در بسیاری از دیگر مناطق دنیا نیز رواج دارند. در بین موضوعات کلیدی که امروزه مورد توجه هستند می‌توان به این موارد اشاره کرد که مثلاً ائتلاف‌های چند حزبی چگونه تشکیل می‌شوند و تا چه اندازه با ثبات و پایدار هستند و به چه دلیل بسیاری از احزاب به جای ائتلاف با دیگر احزاب ترجیح می‌دهند که دولت اقلیت تشکیل دهند.

اقتصاددانانی نظیر «ورنن اسمیت»^۱ (برنده جایزه نوبیل در علوم اقتصادی به سال ۲۰۰۲) ضمن بررسی داده‌ها و شواهد موجود در دنیای واقعی سیاست، به انجام آزمایش‌های تجربی عملی نیز می‌پردازند (معمولًاً روی شاگردان کلاس‌های درس خودشان) تا دریابند که به واقع مردم بر چه اساسی گرینه‌هایشان را انتخاب می‌کنند. یکی از بینش‌های تازه‌ای که در نتیجه آزمون‌ها و مطالعات اخیر پدید آمده این است که این احتمال هست که بشود سیستمی طراحی کرد که نمایان‌گر مجموع نظرات رأی‌دهندگان متفاوت باشد و مانع از رأی‌دهی استراتژیک شود، و این که ایده‌آل رسیدن به توافق «رأی متفق القول» در قانون اساسی (که مورد نظر بیوگنین و تالاک بود) در عمل امکان‌پذیر و شدنی است. بسیاری از آزمایشات تجربی دیگر نیز بیان‌گر آئند که اگر چه مردم در فرایند انتخابات سواری مجانية می‌گیرند (چنان که ألسُن معتقد بود) اما این کار را به مراتب کمتر از آن میزانی که عموماً تصور می‌شود انجام می‌دهند. در حقیقت، بسیاری از مردم خیلی بیشتر از آنچه که با منفعت شخصی عقلانی‌شان توجیه‌پذیر باشد برای امور سیاسی وقت و انرژی صرف می‌کنند.

همگام با بلوغ علم «انتخاب عمومی»، نظرات رادیکال جای خود را بیشتر به پرداختن در جزئیات و آزمودن نتایج داده است. همان گونه که در فصل‌های آینده کتاب خواهیم دید، برخی از تئوری‌ها و آزمایشات صورت گرفته در سال‌های اخیر حتی تعدادی از پیش‌فرض‌های اولیه «انتخاب عمومی» را به پرسش کشیده و خواستار پالایش یا بازنگری اساسی در آن‌ها هستند.

یکی دیگر از گرایشات اخیر، استفاده روزافزون از علم ریاضیات در مباحث مربوط به «انتخاب عمومی» است؛ هر چند که عده‌ای از دانشوران هم چنان اصرار دارند که باید زیاد به پالایش مدل‌های پیچیده و انتزاعی پرداخت بلکه می‌بایست تمرکز اصلی را روی توضیح سیاست و دولت در عینیت دنیای واقعی قرار داد. تأثیرگذاری «انتخاب عمومی» بر علوم سیاسی مدام عمیق‌تر و عمیق‌تر می‌شود و فعالین حوزه علوم سیاسی به شکلی فزاینده به استفاده از رهیافت «کنشگر عقلانی»¹ گرایش می‌یابند.

در سال ۱۹۶۵ بیوکین و تالاک «انجمان انتخاب عمومی»² را بنیان نهادند تا مکانی برای تبادل نظرات و ایده‌ها میان دانشوران فعال در این رشته مطالعاتی جدید باشد. میزان رشد نظریه «انتخاب عمومی» را می‌توان در افزایش شرکت‌کنندگان در نشست‌های سالانه انجمان مزبور سنجید که تعدادشان به صدها نفر می‌رسد. علاوه بر این، مراکز مشابهی نیز نظیر این انجمان در اروپا و شرق دور تأسیس شده‌اند. «انتخاب عمومی» که با مفاهیم لرزان و مردد آغاز شده بود اینک تبدیل به یک رشته مطالعاتی با مباحث جدی و سرزنده شده است.

1. rational actor

2. Public Choice Society

۳- چه کسی نیاز به دولت دارد؟

ما آدم‌ها به تنها بی از عهده برخی کارها و طرح‌ها بر نمی‌آییم و لذا خیلی خوب است که بتوانیم دیگران را به خدمت بگیریم تا در کار و هزینه‌ها—و البته در مزايا—با ما سهیم شوند تا بدین ترتیب انجام آن کار برای همه ما ارزش‌مند تلقی شود. به طور مثال، اجاره و نگهداری یک خانه ویلایی جهت گذران تعطیلات در کنار ساحل ممکن است برای یک خانواده‌ای که در شهر زندگی می‌کند امکان‌پذیر نباشد. اما اگر آن خانواده در کار و هزینه‌ها با چند خانواده دیگر سهیم شود (مثلاً یک خانواده نقاشی ساختمان را بر عهده بگیرد، دیگری اثاثیه خانه را فراهم کند، یکی مرتب کردن باغ و چمن‌زنی را تقبل کند، و خانواده دیگری مایحتاج خوارکی را تأمین کند) در آن صورت طرح مزبور امکان‌پذیر شده و همه آن خانواده‌ها می‌توانند از تعطیلات در کنار ساحل لذت ببرند.

اما مشکل زمانی آغاز می‌شود که پای اموال یا «کالاهای عمومی»¹ در میان باشد—یعنی عرصه‌ای که دیگران هم می‌توانند از مزايای چیزی بهره‌مند شوند حتی اگر سهمی در تلاش برای تهیه‌اش ایفا نکرده باشند—زیرا وقتی امکان استفاده مجانی از ثمرة کوشش دیگران فراهم باشد دیگر کسی انگیزه‌ای برای ایفای سهم یا پرداخت هزینه نخواهد داشت.

فیلسوف اسکاتلندي «دیوید هیوم»² به لایروبی بنادر و ساختن سپاه نظامی به عنوان دو نمونه از کالاهای عمومی اشاره می‌کند. واضح است که بعد از لایروبی بنادر یا تشکیل ارتش، همه مردم از مزاياي رشد تجارت دریایي یا بهبود امنیت نظامی کشور بهره‌مند خواهند شد، پس دیگر چه لزومی دارد که کسی بخواهد برای پرداخت هزینه لایروبی بنادر یا برای ثبت‌نام در

1. *public goods*

2. David Hume

ارتش داوطلب شود وقتی حتی بدون انجام کاری و ایفای کوچک‌ترین نقشی در این امور باز هم به یکسان از مزایای آن کالاهای عمومی بهره‌مند می‌گردد؟ نمونه دیگر، که این بار «گوردون تالاک» به آن استناد کرده بود، مه غلیط حاصل از آلودگی در لندن بود که زمانی وضعیتی افتضاح و رسوایی داشت. بسیار واضح می‌نمود که مشکل آلودگی شدید هوای لندن را می‌شد با روی آوردن مردم به سوخت‌های جایگزین بدون دود حل کرد؛ اما سوخت جایگزین گران‌تر از سوخت‌های معمول بود. در عین حال هر شهروندی می‌دانست که اگر هم متحمل هزینه اضافی شود و سوخت مصرفی اش را تغییر دهد، سهمی که مصرف او به تنها بود وضعیت آلودگی هوا ایفا می‌کند بسیار ناچیز خواهد بود، و حتی اگر تعداد افراد فداکار مانند او آن قدر زیاد می‌شد که آلودگی هوا بهبود می‌یافته، باز هم عده‌ای می‌توانست سواری مجانية بگیرند و به هزینه فداکاری دیگران (و بدون صرف هیچ هزینه‌ای برای سوخت جایگزین) از هوای پاک استفاده کنند. حال با این حساب چه کسی حاضر می‌شد این اختلاف قیمت را پردازد و سوخت بدون دود استفاده کند؟

نتیجه مشکل ذکر شده در مورد «کالاهای عمومی» این است که طرح‌های بالقوه سودمند (نظیر ارتقای سطح امنیت یا بهبود وضعیت آلودگی هوای شهر) یا هرگز به فعل در نمی‌آیند یا به صورت ناقص اجرا می‌شوند. برخی از کالاهای عمومی شناسایی و معروف شده‌اند اغلب بعد از مدتی معلوم می‌گردد که وجه عمومی نداشته‌اند. به طور مثال، هزینه لاپروپی یک بندر را می‌توان با اخذ عوارض از کشتی‌هایی که از تسهیلات آن بندر استفاده می‌کنند تأمین کرد و لزومی ندارد که عموم مردم هزینه آن را پردازند. با وجود این، موارد بسیاری از کالاهای عمومی (در هر دو وجه نظری و عملی) همچنان مطرح بوده و باقی می‌مانند و ما مثل همیشه ممکن است نهادی به نام دولت را به خدمت بگیریم تا کارهایی را که در نظرمان با اهمیت هستند (و فکر می‌کنیم بازار از پس آن‌ها بر نمی‌آید، یا به شایستگی بر نمی‌آید) برایمان انجام دهد. ما در انتخابات شرکت کرده و رأی می‌دهیم، در مورد کنش جمعی تصمیم می‌گیریم، و سپس عموم جامعه را وادار می‌کنیم که در تبعات تصمیماتمان سهیم شوند - مثلاً استفاده آن‌ها از سوخت دودزا را ممنوع می‌کنیم یا برای تأمین هزینه‌های دفاعی و دیگر امور عمومی از آن‌ها مالیات می‌گیریم.

درست به همین دلیل است که دانشوران نظریه «انتخاب عمومی»، نظیر جیمز بیوکِن و گوردون تالاک، دولت را یک موجود «ارگانیک» (موجودی که به خودی خود رشد کند و حیات و مقصود خودش را داشته باشد) در نظر نمی‌گیرند، بلکه آن را صرفاً یک وسیله می‌دانند؛ وسیله‌ای که به واسطه‌اش افراد عقلانی و ذینفع به هم می‌پیوندند تا از طریق کنش جمعی منافع شخصی شان را به پیش ببرند.

هزینه‌های تصمیم‌گیری

بنابراین، پرسشی که به وجود می‌آید این است: قواعدی که بر مبنای آن تصمیمات جمعی گرفته می‌شوند چه می‌بایست باشند؟ به طور مشخص، چه میزان از اکثریت لازم است تا بتوان اجبار همه مردم به شرکت در یک طرح جمعی را توجیه کرد؟

ممکن است این گونه به نظر برسد که تنها میزان ایده‌آل همان «رأی متفق القول» است، به طوری که نیازی به اجبار هیچ کس نباشد و همگان داوطلبانه بپذیرند که به منظور نفع متقابل در طرح سهیم شوند. اما در جوامع گسترده امروزی، به توافق رساندن میلیون‌ها انسان بر سر یک موضوع خاص تلاشی عظیم می‌طلبد و به احتمال زیاد در عمل ناممکن خواهد بود. به علاوه، چنانچه برای تصویب امری نیاز به اتفاق آرا باشد، حتی رأی یک نفر نیز می‌تواند طرح پیشنهادی را وتو کند (و سپس، در صورتی که دیگران به کار خود ادامه دهند و «کالای عمومی» مورد نظر را تأمین کنند، آن یک نفر و امثال او می‌توانند از ثمرة تلاش دیگران سواری مجانی بگیرند).

با وجود این، هر الگوی دیگری که به کمتر از رأی متفق القول راضی شود کاستی‌های خاص خودش را خواهد داشت. سیستم رأی اکثریت به اکثریت اجازه می‌دهد تا طرح‌هایی را که برای نفع شخصی اکثریت طراحی شده به پیش ببرد و سپس دیگران را وادار به قبول آن طرح‌ها یا تأمین هزینه آن‌ها نماید. به واقع، این گونه بهره‌کشی‌ها در دنیای امروز بسیار معمول هستند. مالیات‌های اجباری برای تأمین هزینه طرح‌ها و فعالیت‌ها و یارانه‌های دولتی بر اقلیت‌هایی تحمل می‌شوند که ممکن است رضایتی به پرداخت پول برای آن طرح‌ها نداشته باشند یا حتی به شدت با آن‌ها مخالف باشند. اکثریت اغلب پا را از این نیز فراتر نهاده

و حتی ارزش‌های خود را بر اقلیت تحمیل می‌کند، و اقلیت را برای «جرائم بی قربانی»^۱ نظیر مصرف مواد مخدر (که به واقع نوعی طرز زندگی است و قربانی مشخصی ندارد) مجازات می‌کند و یا به انحصار مختلف آزادی‌های ابتدایی اقلیت را محدود می‌سازد.

ما هر چه میزان کمی اکثریت را بالا ببریم حصول توافق را سخت‌تر کرده‌ایم، و البته ریسک بهره‌کشی از اقلیت را نیز کاهش داده‌ایم – یا به تعبیر بیوکن و تالاک، هر چه «هزینه‌های تصمیم‌گیری»^۲ بالاتر برود «هزینه‌های جانبی»^۳ کاهش خواهد یافت. بر همین منوال، هر چه میزان اکثریت را کم‌تر تعیین کنیم حصول توافق آسان‌تر خواهد شد ولی ریسک بهره‌کشی بالاتر خواهد رفت.

یافتن تعادل

در حالت ایده‌آل ما یک قاعدة اکثریت خواهیم یافت که در آن جمع کل هزینه‌های تصمیم‌گیری و هزینه‌های جانبی به حداقل می‌رسد – اکثریتی که برای حصول توافق به قدر کفايت کوچک است، اما به اندازه کافی بزرگ هست که بهره‌کشی را مشکل سازد.

البته قاعدة تصمیم‌گیری مشخصی که ما به طور معمول بر آن تکیه می‌کنیم (و در بسیاری از نظام‌های سیاسی دنیا نیز چیرگی دارد) همان رأی‌گیری ساده اکثریت است؛ قاعده‌ای که بر اساس آن تصمیمات مطابق با هر طرحی که بیش از نیمی از عموم به آن رأی داده باشند گرفته می‌شوند. اما دانشوران نظریه «انتخاب عمومی» معتقدند که انتخاب قاعدة رأی‌گیری از اهمیتی سرنوشت‌ساز برخوردار است، دقیقاً به این خاطر که اتکای تصمیمات دولتی بر قوه قهریه است: اقلیت، که می‌تواند فقط اندکی کم‌تر از نیمی از جمعیت کشور باشد، به ناچار وادر می‌شود هزینه هر آن چه را که اکثریت تمایل به انجامش دارد پردازد، و هر اندازه و با هر شدتی هم که مخالف خواسته اکثریت باشد، در نهایت مجبور است که عوارض ناشی از تصمیمات اکثریت را تحمل کند. بنابراین، ما با نوعی داد و ستد مواجهیم، باید در قبال چیزی که به دست می‌آوریم چیزی را از دست بدھیم: بدیهی است که ما می‌خواهیم تصمیم‌گیری

1. victimless crimes

2. decision making costs

3. external costs

جمعی امری آسان باشد، اما در عین حال باید خواهان به حداقل رساندن استفاده از زور در برابر مخالفینی باشیم که شاید از طرح‌های مورد حمایت اکثریت هیچ منفعتی نصیباً نشود.

بنابراین، شاید قاعدة ساده اکثریت (که در بسیاری از نظام‌های سیاسی دنیا رواج و چیرگی دارد) بهترین قاعده برای رأی‌گیری نباشد. رأی اکثریت گرچه شیوه‌ای کاملاً مرسوم است اما، مطابق با نظر بیوکِن و تالاک، هیچ چیز جادویی و خارق العاده‌ای در این شیوه وجود ندارد. این دو دانشمند علوم اقتصادی اشاره می‌کنند که بسیاری از دیگر ترتیبات نیز وجود دارند (که شاید بهتر از قاعدة ساده اکثریت باشند)، از جمله اکثریت‌های مشروط نظیر قاعده دو سوم آرا.

در واقع بسته به موضوعی که به رأی گذاشته می‌شود ما به خوبی قادریم گونه‌های متنوعی از قواعد رأی‌گیری را به کار بیندیم. به طور مثال، هر گاه ریسک بهره‌کشی کردن از دیگران پایین باشد، مردم ممکن است بر سر قاعده ساده اکثریت به توافق برسند؛ اما در مواقعي که ریسک بهره‌کشی بالاست مردم احتمالاً به قواعدي که متضمن اکثریتی بسیار بیشتر از اکثریت نصف به علاوه یک باشد اصرار خواهند ورزید. به عبارت دیگر، هر چه هزینه‌های جانبی بالاتر باشد، قاعده رأی‌گیری می‌بایست «دربرگیرنده‌تر» باشد.

دقیقاً به همین دلیل است که اقتصاددان سوئنی «کوت ویکسل»^۱ در موضوعاتی نظیر مالیات، تصمیمات «متفرق القول» را بر شیوه‌های دیگر ترجیح می‌داد؛ و نیز به همین دلیل است که بیوکِن و تالاک استدلال می‌کنند که قوانین اساسی، که تعیین کننده تمام قواعد رأی‌گیری در آینده هستند، حتماً می‌بایست به اتفاق آرا اتخاذ شوند.

ناکامی دولت

پیش از ظهور نظریه «انتخاب عمومی» فرض اکثر اقتصاددانان بر این بود که کنش دولتی می‌تواند (و باید) در جهت اصلاح مشکلات حاصل از «ناکامی بازار» (مثلاً در زمینه عرضه ناکافی کالاهای عمومی) مورد استفاده قرار بگیرد. اما دانشوران «انتخاب عمومی» با طرح تردیدهای جدی، حکمت و درستی این فرضیه را به چالش کشیدند و نشان دادند که وجود

1. *the more inclusive*

2. Knut Wicksell

نقسان یا ناکامی در بازار الزاماً به این معنا نیست که کنش دولتی بر بازار برتری دارد و از آن بهتر است. «انتخاب عمومی» به ما یادآور می‌شود که «ناکامی دولت» نیز واقعیتی مشهود است.

به طور مثال، هیچ سیستم انتخاباتی وجود ندارد که حقیقتاً بازتاب دهنده مجموع نظرات همه افراد شرکت کننده در انتخابات باشد. برای دولت‌ها هیچ امکانی وجود ندارد که از ترجیحات همه گزینش‌گران خود مطلع باشند و لذا به سختی می‌توانند ادعا کنند که از آن چه به «نعم عموم» است آگاهی دارند. نظام‌های مختلف انتخاباتی راه حل‌های متفاوتی پیش می‌آورند. در عین حال، نظام‌های مبتنی بر رأی اکثریت در بسیاری موارد اقلیت را در معرض بهره‌کشی‌های زیان‌آور قرار می‌دهند و خود در معرض کنش اسراف کارانه «رانتجویی» از سوی گروه‌های ذینفع خاص هستند.

بازارها شاید از عهده برخی امور برニایند، اما کنش دولتی (که مشکلات و گرفتاری‌های پیش گفته احاطه‌اش کرده‌اند) نیز لزوماً نمی‌تواند جایگزینی ایده‌آل برای عهده‌داری و به انجام رساندن آن امور محسوب گردد. به واقع مشکلاتی که مداخله دولتی ایجاد می‌کند می‌تواند به مراتب زیان‌بارتر از مشکلاتی باشد که دولت قرار است به اصلاحشان پردازد.

بنابراین، دانشوران «انتخاب عمومی» قبول دارند که به هر حال ممکن است در مواقعي کنش دولتی مورد نیاز باشد اما در ضمن اصرار دارند که باید نسبت به نحوه کار کرد دولت واقع‌بین بود. ما می‌بایست قواعد رأی‌گیری را برسی کنیم و در نظر بگیریم که تا چه میزان حاضریم مردم را به زور به پذیرش و انطباق با کارهایی که تصمیم به انجامشان گرفته‌ایم وادر سازیم. در ضمن، می‌بایست بسنجیم که آیا کنش دولتی (با همه کاستی‌هایش) حقیقتاً تنها راه درست برای انجام آن امور مهمی است که بازار به شایستگی از عهده‌اش برنمی‌آید. صرفاً به این دلیل که برخی چیزهای مفید هستند که بازار از عهده آن‌ها برنمی‌آید نمی‌شود تیجه گرفت که راه حل مناسب در مداخلات بیشتر دولت است.

تقسیم‌نایابی کالاهای عمومی

همان طور که قبلًا در مورد لاپرواژی بنادر اشاره شد، مشکل دیگر این است که کالاهای عمومی ماهیتی «همه یا هیچ» دارند. آیا ما باید بنادر را لاپرواژی کنیم؟ آیا باید به فکر تأسیس

سپاه نظامی باشیم؟ آیا باید سوخت‌های دودزا را ممنوع کنیم؟ پاسخ به تمام این پرسش‌ها می‌بایست یا آری باشد یا خیر: هیچ راه و پاسخ میانه‌ای وجود ندارد، و آن‌ها که در اقلیت هستند به زور و ادار می‌شوند که تصمیم جمعی آری یا خیر را پیذیرند. در مقابل، کالاهای بازار ماهیتی متنوع دارند. کسانی که کفش سیاه، آبی، قهوه‌ای، یا قرمز دارند همگی قادرند هم‌زمان کفش دلخواهشان را با هر طرح و کیفیتی که مایلند انتخاب کنند، بدون آن که همه دیگر اعضای جامعه را وادار سازند که از سلیقه و ترجیحات آن‌ها پیروی داشته باشند. اگر ما بتوانیم شیوه‌ای برای تأمین برخی از انواع مشخص کالاهای عمومی از طریق کنش جمعی داوطلبانه بیاییم، این احتمال هست که قدری به آن نوع از تنوع که در بازار کالاهای خصوصی وجود دارد نزدیک شویم.

علاوه بر این، باید در نظر داشت که انتخابات (یعنی آن شیوه‌ای که ما به واسطه اش ترجیح و خواسته خود را بروز می‌دهیم و اعلام می‌کنیم که کدام یک از کنش‌های جمعی می‌بایست بر دیگر کنش‌ها چیرگی داشته باشد) اتفاقی است که هر چند سال یک بار رخ می‌دهد. این تأخیر طولانی در رخداد انتخابات به شکلی بسیار ناخوشایند در تعارض با فرایند بازار است – جایی که ما دائمًا در حال گزینش خواسته‌هایمان هستیم و ترجیحات شخصیمان را هر روز و هر ساعت با خرید کالاهای خدمات مورد نیازمان بروز می‌دهیم.

نکته دیگر آن که در محیط بازار ما می‌توانیم هر محصول مشخصی را از میان طیفی بسیار گسترده و متنوع انتخاب کرده و بخریم یا از خریدش صرف نظر کنیم. ما می‌توانیم هلو یا زردآلو بخریم بدون آن که هم‌زمان به زور مجبور به خرید گوشت یا ماهی شویم (که اتفاقاً اگر شما گیاهخوار باشید این آزادی در گزینش برایتان جلوه بیشتری خواهد یافت). اما در انتخابات، ما محصول مشخص و منفردی را برنمی‌گزینیم بلکه یکجا و درهم، به زنیلی پر از محصولات سوپرمارکت سیاسی رأی می‌دهیم، زنیلی که شامل انواع و اقسام موضوعات مختلف نظیر مهاجرت، مدارس، بهداشت و درمان، رفاه، هزینه‌های عمومی، مالیات، زندان‌ها، و غیره است. ما ممکن است برخی کالاهای این زنیل را دوست داشته و از برخی دیگر متنفر باشیم؛ اما متأسفانه راهی برای سوا کردن و انتخاب نداریم.

فشار برای گسترش دولت

با وجود تمام این کاستی‌ها باز هم همچنان و دائم‌آز هر طرف فشارها برای گسترش فعالیت دولتی ادامه دارد. به طور مثال، در حوزه گفتمان عمومی، صدای گروههایی که منافع صریح و متوجه کردار نداشتند - نظیر پیمان‌کاران نظامی یا اتحادیه‌های کارگری - صدای انبوه توده‌های مردم را (که منافعشان از تشخّص و تمرکز کمتری برخوردار است) خفه می‌کنند. گروههای ذینفع متمرکز انگیزه‌های بسیار نیرومندی برای سازماندهی دارند و نیز برای تأمین منابع مالی و تشکیل ستادهای تبلیغاتی به نفع سیاست‌هایی که مشخصاً به سودشان باشد. در مقابل، عموم مردم (با منافع بسیار پراکنده) انگیزه بسیار اندکی دارند که بخواهند تلاش چندانی در جهت تأثیرگذاری در گفتمان عمومی به خرج دهند.

یکی دیگر از دلایل گرایش فعالیت دولتی به گسترش شدن این است که اکثریت می‌تواند هزینه تصمیماتش را نه تنها به اقامت، بلکه به نسل‌هایی که هنوز متولد نشده‌اند نیز انتقال دهد. هزینه بسیاری از فعالیت‌های دولتی صرفاً از طریق اخذ مالیات تأمین نمی‌شود بلکه از طریق قرض دولتی تأمین می‌شود - قرضی که نسل‌های آینده به ارث خواهند برد. بنابراین، مردم می‌توانند به مزایایی برای خودشان، نظیر حقوق بازنیستگی بیشتر یا جاده‌های بهتر برای امروز، رأی دهنده، اما با جایه‌جایی زمان پرداخت، هزینه این مزایا را به مالیات‌دهندگان فردا انتقال دهند. با در نظر گرفتن این فرصت «جایه‌جایی زمانی» هیچ جای تعجبی نیست که چرا اکثر مردم سخت مشتاقند که خدمات عمومی گسترش بیابد.^۱

هم‌چنین، فشار در جهت گسترش دولت به واسطه پدیده همیاری در رأی شدت می‌یابد؛ پدیده‌ای که بر این اصل استوار است که می‌گوید «تو به طرح‌های من رأی بده و من نیز به طرح‌های تو رأی می‌دهم» و ظاهراً با نظامهای دموکراتیک نیز همخوانی بسیار دارد. به طور

۱. ممکن است برخی اقتصاددانان اشاره کنند که دولت قرض می‌کند تا در دارایی‌های بازدهنده در آینده، نظیر جاده‌ها، سرمایه‌گذاری کند. به واقع، یکی از «قواعد طلایی» دولت حزب کارگر در انگلستان در طی سال‌های ۱۹۹۷-۲۰۱۰ دقیقاً دربرگیرنده همین اصل بود. اما این یک استدلال پرسش‌برانگیز و مشکل‌زاست. هیچ توافق کلی وجود ندارد که به ما بگوید سرمایه‌گذاری چیست و از چه تشکیل شده است. پژوههای سرمایه‌گذاری نیز می‌توانند توسط گروههای ذینفع تعریف و تعیین شوند و هیچ بازده دراز مدتی هم در بر نداشته باشند؛ و دیگر این که به طور کلی، هزینه و درآمدهای دولتی به این شیوه به رهن گذاشته نمی‌شوند. قواعد طلایی دولت حزب کارگر در نهایت دچار بدبانی شدند. اقتصاد «انتخاب عمومی» در سطحی کلی تر استدلال می‌کند که گروههای ذینفع به آسانی می‌توانند برای تأمین مالی هزینه‌های جاری به تشویق استقرارضی بپردازند.

مثال، زمانی که من برای کنگره آمریکا کار می‌کردم از این در شکفت بودم که چرا «برنامه کالا برگ»^۱ (که یک تدبیر رفاهی است) در بند آخر (لایحه یارانه کشاورزی)^۲ گنجانده شده بود، و وقتی شکفتی خود را ابراز کردم همکارانم از ساده‌لوحی من تعجب کردند و برایم توضیح دادند که جمهوری خواهان غیر شهری به طرح یارانه‌های کشاورزی رأی دادند و دموکرات‌های شهری به تدبیر رفاهی (زیرا هر دوی این موازین ناهمگون در یک طرح واحد گنجانده شده بودند). در نتیجه همه به نوعی متفق شدند – البته همه به استثنای مالیات دهنگان.

فقدان رابطه مستقیم بین گزینش و نتیجه

«انتخاب عمومی» در عین حال به ناکامی دیگری در نظام سیاسی اشاره می‌کند، یعنی به «رأی استراتژیک»^۳ یا «رأی تاکتیکی»^۴. در معاملات بازار، شما گزینش خود را انجام می‌دهید و در مقابل کالا یا خدماتی را دریافت می‌کنید که خواهانش هستید. در حوزه سیاسی، شما گرچه گزینش خود را از طریق فرایند انتخابات ابراز می‌دارید، اما کاملاً این امکان هست که در نهایت چیزی نصیبتان شود که از آن بیزارید.

به همین دلیل، بسیاری از مردم ترجیحات واقعی‌شان را در انتخابات بروز نمی‌دهند و اغلب به صورت تاکتیکی رأی می‌دهند. مردم ممکن است به حزب یا گزینه مورد نظرشان رأی ندهند بلکه به حزب یا گزینه دیگری رأی بدهند که شانس پیروزی بیشتری در انتخابات دارد. به طور مثال، اگر احتمال پیروزی نامزد حزب کارگر در انتخابات پارلمانی در یک حوزه انتخاباتی اندک به نظر برسد، طرفداران حزب کارگر ممکن است به نامزد لیبرال دموکرات رأی بدهند تا بدین وسیله از پیروزی نامزد حزب محافظه‌کار (که رقیب اصلی حزب کارگر است) جلوگیری کنند.

این رفتار تاکتیکی در رأی دهی یک پیام خطای گمراه‌کننده در مورد خواسته واقعی رأی‌دهنگان به سیاستمداران و مقامات دولتی ارسال می‌کند. رسیدن به یک جمع‌بندی کلی نسبت به حال و هوای عمومی از طریق انتخابات کار بسیار دشواری است، آن هم در

1. Food Stamp programme

2. Farm Bill

3. *strategic voting*

4. *tactical voting*

انتخاباتی که نظرات رأی دهنده‌گان اغلب با هم تضاد دارند و هر فرد رأی دهنده نیز، هر اندازه هم که با حرارت و قدرت از یک موضوع حمایت کند، فقط یک رأی بیشتر ندارد. و در موقعي که بسیاری از مردم حتی به آن چه که اعتقاد دارند رأی نمی‌دهند، رسیدن به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری باز هم سخت‌تر می‌شود. و وقتی رأی دهنده‌گان، به شیوه‌ای کاملاً عقلانی، به این نتیجه می‌رسند که تک رأی آن‌ها به قدری ناچیز است که تحقیق و بررسی در مورد سیاست‌های احزاب فقط یک جور ائتلاف وقت است - و حتی به خود زحمت شرکت در انتخابات را نیز نمی‌دهند - در آن صورت، گزینش‌های به اصطلاح دموکراتیک ما باز هم به نظر از مشروعیت کم‌تری برخوردارند.

گروه‌های ذینفع، معامله‌آراء، ناآگاهی رأی دهنده‌گان، رأی دادن به شیوه استراتژیک، ادغام طرح‌ها و سیاست‌های مختلف و ناهمگن در یک زنیل، حواله زمان پرداخت هزینه‌ها به آینده، وجود اجبار و قوه قهریه، انحصارات، بهره‌کشی... کاملاً واضح است که نظام دولتی نیز کاستی‌ها و ناکامی‌های خاص خودش را دارد. به قول بیوکین و تالاک، دولت چیزی نیست که ما بخواهیم نگاهی رمانتیک به آن داشته باشیم.

۴- چگونگی پیروز شدن در انتخابات

گفته‌اند که اگر قوانین یا سوسيس را دوست دارید هرگز نباید به طرز ساختن آن‌ها نگاه کنید. اين کنایه تلخیصی از نظر يك دانشور «انتخاب عمومی» است. مقصود از رأی گیری کوششی است برای ترجمه نظرات افراد پرشمار به يك تصمیم جمعی. اما تصمیمی که از این طریق پدیدار می‌گردد به میزان زیادی بستگی به این دارد که چه نوع نظام انتخاباتی مشخصی برای رأی گیری برگزیده شده است. به علاوه، هر سیستم انتخاباتی خصلت‌های ویژه خودش را دارد که صرفاً به طرز کار شکلی و مکانیکی آن سیستم محدود نمی‌گردد، بلکه هر سیستمی در چگونگی تأثیرش در شیوه رفتار رأی‌دهندگان و نامزدها نیز خصلت خاص خود را دارد. کاملاً واضح است که فرایند سیاسی چیز خیلی دلپسند و قشنگی نیست و آن تصمیم نهایی که از دل این فرایند پدیدار می‌شود ممکن است بازتابی بسیار مخدوش و نادرست باشد از آن چه رأی‌دهندگان به واقع خواهانش هستند.

پارادوکس‌های رأی گیری در عمل

در حقیقت، همان گونه که «گندورسه»¹ اشاره کرده بود، برخی سیستم‌ها تقریباً می‌توانند هر نتیجه‌ای به بار آورند. سنگ ممکن است به کاغذ بیازد و کاغذ به قیچی، اما قیچی به هر حال از سنگ شکست خواهد خورد. نتیجه به این بستگی دارد که انتخابات چگونه مدیریت شود. اگر کسی یا کسانی باشند که بتوانند ترتیب و سامان رأی گیری را تعیین کنند (مثلاً رؤسای یک کمیته که می‌بایست از بین گزینه‌های مختلف رأی گیری یک گزینه خاص را تعیین کنند) همین عده از «دستور کار نویسان» قادرند برای مطمئن شدن از غلبه ترجیحات خودشان (و بدون توجه به خواسته دیگران) نظم و ترتیب رأی گیری را دستکاری کنند.

1. Marquis de Condorcet

همان طور که «دانکن بلک^۱» محاسبه کرده بود - و تجزیه تحلیل‌های اخیر درستی محاسبات او را تأیید می‌کنند - هر چه گرینه‌های ارائه شده در یک انتخابات بیشتر باشد و هر چه تعداد رأی‌هندگان بیشتر باشد، این پارادوکس دور و تسلسل شدیدتر خواهد بود، و همین موضوع باعث می‌گردد که پارادوکس مذبور از اهمیت ویژه‌ای در نظام‌های گسترشده و پیچیده سیاسی امروز برخوردار باشد.

به طور مثال، در انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا (که تعداد نامزدها به واسطه سلسله‌ای از گرینش‌های اولیه به دو یا سه نفر تقلیل می‌یابد) این پارادوکس از اهمیتی واقعی برخوردار است. همین وضعیت را در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه نیز می‌توان دید که در آن نامزدهای پیشناخت از دور اول رأی‌گیری به دور دوم و رقابت نهایی راه می‌یابند؛ در نتیجه در سال ۲۰۰۲ رهبر جبهه ملی، «ژان ماری لوپن^۲» از میان شانزده نامزد ریاست جمهوری به مقام نسبی دوم رسید و در دور نهایی با اختلاف زیاد از «ژاک شیراک^۳» شکست خورد، در حالی که نامزد حزب سوسیالیست که در دور اول با اختلاف بسیار اندکی سوم شده بود، اسمش اصلاً روی برگه‌های آرا در دور دوم قید نشده بود. در این مورد چنانچه سیستم انتخاباتی دیگری در فرانسه اتخاذ شده بود امکان داشت نتیجه کاملاً متفاوتی از انتخابات حاصل گردد. به طور مثال، اگر نامزدهای جناح چپ تعدادشان کمتر می‌بود، آن وقت نامزد سوسیالیست احتمالاً نامزد ناسیونال سوسیالیست را شکست می‌داد و به دور دوم راه می‌یافت. در آن صورت طرفداران جبهه ملی، که نامزد مورد حمایتشان از دور رقابت حذف شده بود، می‌توانستند به جای رأی دادن به ژاک شیراک به نامزد حزب سوسیالیست رأی بدهنند و بدین ترتیب نامزد حزب سوسیالیست به ریاست جمهوری فرانسه می‌رسید.

احزاب سوم اغلب از پارادوکس رأی‌گیری شکایت دارند. به عنوان مثال، چنانچه در بریتانیا انتخابات به صورت دو حزبی برگزار می‌شد به احتمال زیاد حزب لیبرال دموکرات اکثریت آرا را کسب می‌کرد، زیرا طرفداران حزب کارگر نامزدهای لیبرال دموکرات را به محافظه‌کاران ترجیح می‌دادند و طرفداران محافظه‌کاران نیز آن‌ها را به

1. Duncan Black

2. Jean-Marie Le Pen

3. Jacques Chirac

نامزدهای حزب کارگر ترجیح می‌دادند. اما وقتی هر سه حزب در انتخابات شرکت می‌کنند (که رویه مرسوم نیز همین است) حزب لیبرال دموکرات عموماً در مقام سوم قرار می‌گیرد و به قدرت نمی‌رسد.

دیگر سیستم‌های انتخاباتی

بخش عمده‌ای از کارها و مطالعات اولیه در نظریه «انتخاب عمومی» بر سیستم‌های انتخاباتی غالب در بریتانیا و آمریکا متمرکز بود، یعنی «سیستم‌های تک عضوی»^۱ که در آن هر کس اکثریت آرا را کسب می‌کرد برندۀ اعلام می‌شد. در این سیستم‌ها کشور به حوزه‌های انتخابیۀ جغرافیایی تقسیم می‌گردد. چند نامزد در هر یک از این حوزه‌ها با هم رقابت می‌کنند و نامزدی که بیشترین تعداد رأی را به خود اختصاص دهد به عنوان نماینده مجلس برگزیده خواهد شد. البته پیروزی در چنین سیستمی به این معنا نیست که نامزدهای برندۀ اکثریت آرای اخذ شده را کسب کرده‌اند. معمولاً آرا در بین تعداد زیادی از نامزدها تقسیم می‌شود و نامزد پیروز فقط با اقلیت اندکی از کل آرای اخذ شده انتخاب می‌شود.

این نگرانی‌ها موجب شده‌اند که در بسیاری از دیگر کشورها، از جمله در اروپای مرکزی، سیستم‌های «نماینده‌گی تناسبی»^۲ در انتخابات اتخاذ شوند. در اکثر این سیستم‌ها احزاب سیاسی فهرستی از نامزدهای مورد نظر خود تهیه می‌کنند و مردم به احزاب رأی می‌دهند، نه به فرد. سپس اختصاص کرسی‌های مجلس بین احزاب و بر مبنای تعداد آرای به دست آمده برای هر حزب صورت می‌گیرد. چنین روشه‌ی گرچه می‌تواند شرایطی فراهم آورد تا نامزدهای حزب اقلیت به شکلی منصفانه‌تر در روند قانون‌گذاری در مجلس حضور داشته باشند، اما در عین حال به سران احزاب، که تعیین کنندگان فهرست نامزدها هستند، قدرت قابل ملاحظه‌ای اعطای می‌کند و نسبت به سیستم‌های تک عضوی (که در آن‌ها نماینده‌گان به رأی دهنگان خود وفادارتر هستند) اهرم نفوذ و فشار بیشتری در اختیار سران احزاب قرار می‌دهد.

1. single-member systems

2. proportional representation systems

موضوع دیگر این است که سیستم‌های «نمایندگی تناسبی» به دفعات به ایجاد دولت‌های اقلیت یا ائتلافی منجر می‌شوند که مستلزم سازش بین احزاب مختلف است – و در نتیجه به شکل‌گیری ملغمه‌ای از برنامه‌های ناهمگون سیاسی می‌انجامد که به واقع هیچ کس خواهانش نبوده و به آن رأی نداده است. همین انتقاد به سیستم‌های «رأی آلترناتیو»^۱ نیز وارد است که در آن‌ها فقط یک نماینده از هر حوزه انتخابیه برگزیده می‌شود، اما رأی‌دهندگان به نسبت ترجیح و تمايل خود به نامزدها رتبه می‌دهند. نامزدهایی که کمترین رتبه را آورده‌اند حذف می‌شوند و ترجیح ثانویه ایشان به نامزدهای باقی مانده تخصیص می‌یابد تا این که سرانجام نامزدی که حائز اکثریت آرا و بالاترین رتبه است برگزیده می‌شود. در چنین وضعیتی، نامزد پیروز ممکن است کسی باشد که الزاماً مورد حمایت پرشور رأی‌دهندگان نبوده بلکه فقط در نظر اندکی بیش از ۵۰ درصد رأی‌دهندگان کمترین حالت تهاجمی را داشته است؛ و در مقابل، نامزدی که با شور و حرارت مورد حمایت جدی اندکی کمتر از ۵۰ درصد رأی‌دهندگان بوده بازنده انتخابات باشد. سیستم‌های رأی تک عضوی و رأی آلترناتیو هر کدام نتایج متفاوتی به بار می‌آورند، اما نمی‌توان ادعا کرد که یکی بدون هیچ ابهامی از دیگری بهتر است.

ناآگاهی عقلانی

رأی دادن مستلزم صرف قدری زمان و تلاش از سوی شرکت‌کنندگان در انتخابات است که صرفاً به زمان و تلاش جهت رفتن به حوزه رأی‌گیری و پر کردن برگ رأی محدود نمی‌شود. قسمت عمده وقت و تلاش در فرایند انتخابات باید صرف شناخت نامزدها و مطالعه سیاست‌ها شود تا فرد بتواند آگاهانه تصمیم بگیرد.

با در نظر گرفتن اهمیت خطیری که انتخابات دارد، شناخت نامزدها و آگاهی نسبت به سیاست‌ها و برنامه‌های ایشان وظیفه بالقوه بزرگی بر عهده رأی‌دهندگان خواهد بود. به هر حال، رأی‌دهندگان می‌خواهند دولتی را انتخاب کنند که قرار است بیش از نیمی از اقتصاد کل کشور را به مدت ۴ یا ۵ سال آینده اداره کند. این موضوع که چه کسی قرار است انحصار ۵ ساله همه چیز را در اختیار داشته باشد (از کل تولیدات دفاعی گرفته تا آموزش و پژوهش،

1. *alternative vote systems*

رفاه، نیروی انتظامی، بهداشت و درمان، و همچنین انحصار تصویب مقررات در صنایع کشور، امور مالی، حمل و نقل، اینمی عمومی و بسیاری امور دیگر) موضوعی بسیار مهم است و ارزش صرف وقت و مطالعه و بررسی از سوی رأی دهنده‌گان را دارد.

با وجود این، بسیار بعید است که گزینش هر فرد رأی دهنده تأثیر چندانی در نتیجه کلی انتخابات داشته باشد. حتی اگر برای آن تک رأی تأثیری قائل باشیم باز هم این امکان وجود دارد که رأی افراد نتیجه دلخواهشان را در بر نداشته باشد— به عنوان مثال، یک رأی صادقانه به نامزد حزب کارگر ممکن است نامزد لیبرال دموکرات را از یک تک رأی محروم کند، یعنی همان یک رأیی که شاید به نامزد لیبرال دموکرات امکان می‌داد تا رقیب محافظه‌کار را (که رأی دهنده طرفدار حزب کارگر از او متنفر است) مغلوب سازد.

علاوه بر این، رأی دهنده‌گان با تردید دیگری نیز مواجهند. در محیط بازار ممکن است قیمت‌ها همیشه شفاف نباشند و کیفیت کالاها نیز همیشه معلوم و مشخص نیست. اما به طور کلی می‌توان گفت که اگر شما یک فنجان قهوه بخرید از پیش می‌دانید که چه مقدار باید هزینه کنید و تقریباً به روشنی می‌دانید که چه چیزی در مقابل وجهی که پرداخته‌اید دریافت خواهید کرد. به واقع، شما کل هزینه را می‌پردازید و کل نفع مورد نظر را دریافت می‌کنید. اما در امور سیاسی، هزینه‌ها و منافع در بین بسیاری از مردم پخش می‌شود. اگر شما به برنامه‌ای مانند بیمه درمانی رأی دهید الزاماً نمی‌دانید که در نهایت برای شخص شما چه مقدار هزینه در بر خواهد داشت یا این که دقیقاً چه میزان منفعت عاید شما خواهد شد. ممکن است شغل بهتری پیدا کنید و رده مالیاتی تان تغییر کند و نسبت به قبل، هر ماه مبلغ بیشتری برای بیمه درمانی پرداخت کنید؛ یا حتی امکان دارد خیلی به ندرت بیمار شوید و در نتیجه از خدمات درمانی استفاده نکنید.

تردید در مورد هزینه‌ها و منافع، و نیز شанс بسیار ناچیز تأثیر واقعی و قابل پیش‌بینی رأی شما در نتیجه انتخابات، به ظهور مفهومی انجامید که «آنتونی داونز»¹ آن را «ناآگاهی عقلانی»² توصیف کرده است. چنین اندیشه‌ای ممکن است برای دموکرات‌ها ناخوشایند و

1. Anthony Downs
2. rational ignorance

آزاردهنده باشد اما منطقاً باید پذیرفت که حق با رأی دهنده‌گان است، زیرا حقیقتاً برای رأی دهنده‌گان به صرفه نیست که به منظور شناخت دقیق نامزدها و آگاهی گسترده از برنامه‌ها و سیاست‌های آن‌ها وقت و تلاش زیادی صرف کنند.

انگیزه رأی

در حقیقت چندان روشن نیست که افراد عقلانی چرا اصلاً باید رأی بدهند. شاید این کار شیوه تشویق کردن تیم فوتبال مورد علاقه‌مان باشد؛ کاری که علی‌رغم ناچیز بودن تأثیرش احساس می‌کنیم که باید انجام دهیم. اما واقعیت امر این است که مردم به هر حال رأی می‌دهند و، بنا بر نظریه «انتخاب عمومی»، به شیوه‌هایی این کار را می‌کنند که امید دارند باعث پیشبرد منافع خودشان باشد.

در همین حال، مسئولین اداره احزاب سیاسی نیز پی‌گیر منافع خودشان هستند. بنا به نظر دانشوران اولیه «انتخاب عمومی» نظیر بلک، یا داونز، هدف سران احزاب سیاسی جمع کردن رأی و به پیروزی رساندن حزیشان است و این منع همان قدرت و منزلتی است که برایش ارزش قائلند. این انگیزه رأی چیزی است که موضع گیری سیاسی آن‌ها را شکل می‌دهد: به واقع احزاب سیاست‌هایی را بر می‌گزینند چون فکر می‌کنند که آن سیاست‌ها باعث پیروزی حزب متبع‌شان می‌شود، و نه الزاماً به این خاطر که آن سیاست‌ها را بحق یا درست می‌پنداشند.

بدون شک در این نظر نکات فراوانی نهفته است. همه ما بارها شاهد بوده‌ایم که احزاب سیاسی چگونه صرفاً با استناد به نظرسنجی‌ها سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کنند یا کنار می‌گذارند. با این حال، برخی از دانشوران «انتخاب عمومی» اخیراً استدلال کرده‌اند که احزاب سیاسی در واقع به این سادگی‌ها و آزادانه از یک سیاست به سیاستی دیگر روی نمی‌آورند. این احزاب معمولاً ایدئولوژی فراگیری دارند و سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کنند که با آن جهان‌بینی همخوانی داشته باشد. در حقیقت، اگر احزاب به طمع کسب آراء بیشتر به طور ناگهانی اصول و سیاست‌های خود را ترک کنند اعتبار خود را از دست خواهند داد. به علاوه، داشتن یک موضع محکم ایدئولوژیک خودش می‌تواند وسیله‌ای برای جذب رأی محسوب شود، زیرا چنانچه رأی دهنده‌گان واقعاً مشمول قاعدة ناآگاهی عقلانی باشند احزاب

قادر خواهند بود با اصرار بر یک برجسب عام یا رهیافت کلی (که حتی ناآگاه‌ترین رأی‌دهندگان هم آن را به سادگی تشخیص دهن و از آن حمایت کنند) آرای مردم را به سوی خود جلب نمایند.

راش به سمت میانه

نکته دیگری که اصالتاً توسط «دانکن بلک» مطرح گردید - و به «قاعده رأی میانه» معروف است - این بود که احزاب رأی جو تمایل به گرفتن زمین وسط (یا جناح میانه) دارند.

بیاید موضوع ساده‌ای را در نظر بگیریم؛ مثلاً این که ما چه مقدار می‌بایست صرف امور دفاعی کنیم. دانشوران «انتخاب عمومی» این قبیل موضوعات را اصطلاحاً موضوعات «تک‌بعدی»^۱ می‌نامند، زیرا گزینش‌های مردم در این امور در یک ترازو یا میزان واحد قرار دارد، میزانی که در جاتش از هیچ تا مقادیر بسیار زیاد در نوسان است.

تعداد کسانی که معتقدند ما اصلاً باید هیچ هزینه‌ای صرف امور دفاعی کنیم خیلی کم است و تعداد آن‌ها بیکمی که معتقد به صرف هزینه‌ای بیشتر از هزینه فعلی هستند نیز خیلی کم است. اما اکثر مردم احتمال دارد، مانند آویز یک ناقوس، در جایی در قسمت وسط تجمع کنند. در زیان تخصصی این رشته اصطلاحاً می‌گویند که ترجیحات مردم «تک اوچی»^۲ هستند. نه تنها تعداد رأی‌دهندگان در قسمت میانه بیشتر است، بلکه چنانچه یک حزب موج سیاست خود را نزدیک‌تر به قسمت تجمع رأی‌دهندگان تنظیم کند باز هم احتمال دارد آرایی را که در یکی از طرفین افراط قرار دارند به خود اختصاص دهد. بنابراین، برای یک حزب افراطی، استراتژی عقلانی رأی جمع کردن این است که به سمت قسمت میانه حرکت کند با این امید که ضمن حفظ آرای طرفداران افراطی‌اش، هم‌زمان می‌تواند تعدادی از آرای توده‌های میانه رو رانیز به دست آورد. در واقع، هر چه قدر که یک حزب به سمت قسمت میانه میل کند نسبت به دیگر احزابی که در نقطه دورتری از میانه هستند برتری بیشتری خواهد داشت.

1. one-dimensional issues
2. single-peaked preferences

به گفته دانکن بلک نتیجه این می‌شود که احزاب سیاسی در مرکز نظرات به همگرایی می‌رسند و سعی می‌کنند مواضع خود را به «رأى دهنده میانه» نزدیک کنند. در این گفته دانکن بلک حقیقتی نهفته است: رأى دهنده‌گان در کشورهایی نظیر بریتانیا و آمریکا اغلب شکایت دارند که بین احزاب هیچ تفاوتی وجود ندارد. اما به هر جهت، این ایده ساده در دوران اخیر، و به دلایل گوناگون، به چالش کشیده شده و به واقع به میزان زیادی کنار گذاشته شده است.

نخست آن که این ایده شاید در مورد یک موضوع مجزا، تک‌بعدی، و تک اوچی صدق کند اما در مورد موضوعات پرشمار، پیچیده، و درهم تنبیه (و در جایی که نظرات مردم بین «نقاط اوج» پرشمار تقسیم شده) صدق نمی‌کند. در ضمن، فرض ایده مزبور بر آن است که احزاب از آن چه در ذهن رأى دهنده‌گان می‌گذرد آگاهی دارند و با نرمی و ملایمت مواضع خود را برای جلب آرای مردم تغییر می‌دهند، و این که رأى دهنده‌گان نیز آن قدر اطلاعات و آگاهی دارند تا بر اساس آن تغییر موضوع، رأى بدنه و به این موضوع اعتماد دارند که احزاب واقعاً به عملی کردن سیاست جدیدی که اتخاذ کرده‌اند متعهد هستند.

اما وقتی امور به واقعیت زندگی سیاسی و اجتماعی نزدیک‌تر می‌شوند - مثلاً هنگامی که دو موضوع مهم مطرح است و سه حزب بر سر آنها با هم بحث و جدل دارند - هندسه تغییر مواضع بسیار پیچیده‌تر می‌گردد. در چنین شرایطی، حزبی که اندکی از قسمت میانه فاصله گرفته احتمالاً خواهد توانست که آرای قابل توجهی از طرفداران دو حزب دیگر را به سوی خود جلب کند. بنابراین، در یک نظام سه-حزبی می‌بایست تفاوت‌های بارزتر و بیشتری را در بین احزاب انتظار داشته باشیم.

اما همین ملاحظه فوق نیز ساده‌سازی بیش از حد امور است. در عالم واقعیت، احزاب سیاسی خود ترکیب و ائتلافی از کنش‌گران متعدد سیاسی هستند که با یکدیگر رقابت می‌کنند و منافع شخصی خودشان را دارند. لذا احتمال بسیار زیادی وجود دارد که بسته سیاسی ارائه شده از سوی حزب هم‌زمان شامل تدابیر محبوب و تدابیر نامحبوب باشد و به همین دلیل موجب شکاف بین رأى دهنده‌گان گردد. گرچه «قاعده رأى میانه» در برخی موارد درست است و بهره‌ای از حقیقت دارد، اما ظاهراً صحنه واقعی سیاست خیلی پیچیده‌تر از این حرف‌هاست.

افسانه رأی دهنده عقلانی

حتی اگر احزاب سیاسی (برخلاف نظر دانکن بلک و دیگر دانشوران اولیه «انتخاب عمومی») فرصت طلبانی نباشد که فقط به دنبال کسب رأی هستند، باز هم از خردمندی به دور است که بخواهیم بیاندازه به فرایند سیاسی خوش‌بین باشیم. در سال ۲۰۰۷، اقتصاددان آمریکایی «برایان کپلن»^۱ دیدگاه مرسومی را به چالش کشید که معتقد بود رأی دهنده‌گان مردمانی عاقل هستند که می‌توان به مسئولانه رأی دادنشان در انتخابات اعتماد کرد. اما «برایان کپلن» اظهار می‌داشت که برخلاف این دیدگاه مرسوم، مردم گرفتار برخی تعصبات غیرعقلاتی هستند و می‌توانند در این تعصبات تا حد افراط هم پیش بروند، زیرا می‌دانند که هزینه تصمیماتشان در نهایت بر گردن خودشان نخواهد بود، بلکه به شکلی گسترده در بین کل جمعیت کشور پخش و تقسیم خواهد شد.

به عقیده برایان کپلن، در وله نخست باید در نظر گرفت که از بین رفتن مشاغل چیزی است که رأی دهنده‌گان از آن نفرت دارند. بنابراین، طبیعتاً به یارانه‌های کشاورزی و دیگر صنایع رأی می‌دهند و فراموش می‌کنند که پیشرفت‌های تکنولوژیک و مولڈ در اصل به این معناست که همان نیروی مشغول به کار در مزارع یا صنایع را می‌توان در جای دیگری بهتر به خدمت گرفت. رأی دهنده‌گان الزاماً اقتصاددانان خوبی نیستند و بنابراین قادر به تشخیص پیامدهای ثانوی سیاست‌های اقتصادی خوب و بد هم نیستند. دوم آن که رأی دهنده‌گان نسبت به بیگانگان نگاهی متعصبانه دارند و به جای آن که از مزایای تجارت آزاد استقبال کنند، نیروی کار خارجی را به مثابه تهدیدی علیه مشاغل داخلی می‌پنداشند. سومین مسئله این است که مردم مشکلات موجود در اقتصاد را بیاندازه بزرگ جلوه می‌دهند و متوجه نیستند که در دراز مدت همه امور به طور کلی در حال بهتر شدن است. و چهارم آن که مردم مزایای مکانیسم بازار را ناچیز می‌شمرند و در مورد کارایی ابتکارات سیاسی اغراق می‌کنند.

بنابراین، شاید لازم باشد که «ناکامی دموکراتیک» را در کنار ناکامی دولتی قرار دهیم (و این دو را هم عرض یکدیگر بدانیم). همان‌گونه که در ادامه خواهیم دید، هیچ تردیدی نمی‌توان داشت که تصمیمات دولتی ممکن است به واسطه یا به دلایل مختلفی تحریف

شوند؛ مثلاً به واسطه سیستم رأی‌گیری، یا به واسطه منافع شخصی سیاستمداران و دیوان‌سالاران، یا به این دلیل که گروه‌های سازماندهی شده ذینفع عرصه گفتمان عمومی را در تسلط خود گرفته‌اند. اما حتی اگر سیستم رأی‌گیری به شکلی کارامد بازتاب‌دهنده نظرات عموم مردم باشد، و حتی اگر سیاستمداران و دیوان‌سالاران خواسته‌های عموم را صادقانه به پیش ببرند، باز هم ممکن است کنش عمومی پدید آمده کنشی غیرعقلانی باشد، صرفاً به این خاطر که رأی‌دهندگان غیرعقلانی هستند. نظریه‌های مختلفی در این باب وجود دارد، اما همه آن‌ها به یک مسیر منتهی می‌شوند – این که دولت‌الزاماً برای سر و سامان دادن به آن چه ما اغلب «ناکامی‌های بازار» می‌نامیم نهاد چندان مناسبی نیست. سیاستمداران و مقامات دولتی ممکن است به خوبی بدانند که چه چیزی راهگشاست و چه کاری باید انجام شود (مثلاً ممکن است بدانند که کسب و کارهای زیان‌ده را نباید نجات داد، بلکه باید اجازه داد تا ورشکسته شوند و از بین بروند) اما باز هم این امکان هست که ناخواسته تسليم تعصبات غیرعقلانی رأی‌دهندگان شوند و اقدام به کارهایی کنند که خود به ناکارامدی و ضدتولیدی بودنشان واقfnد؛ کارهایی نظیر یارانه دادن به صنایع زیان‌ده. همان طور که پیشتر اشاره شد، ساختن قوانین نیز درست مانند ساختن سوسيس يك کار ناخوشایند و بدمنظر است.

۵- استبداد اقلیت‌ها

قراردادهای بازار ماهیتی داوطلبانه دارند: هر دو طرف معامله در صورت ناراضی بودن از شرایط قرارداد می‌توانند از شرکت در معامله خودداری کنند. اما سیاست به ناچار می‌بایست که قهری باشد: به محض آن که تصمیم جمعی گرفته شد همگان مجبورند از آن پیروی کنند، حتی اگر از آن ناخشنود باشند. و اگر سعی کنند که از توافق جمعی طفره بروند (مثلًاً با امتناع از پرداخت مالیات) حکومت از اقتدار خود برای وادر ساختن آن‌ها به پیروی از جمع استفاده می‌کند.

зор و تهدید به اعمال زور (حتی برای هدفی عادلانه) هرگز خوشایند و خواستنی نیستند. اما خصیصه نگران‌کننده‌تر حکومت اکثریت وجود این احتمال است که اکثریت می‌تواند از قدرتش برای زورگویی به اقلیت به شیوه‌هایی کاملاً ناعادلانه متولّ شود؛ مالیات‌های سنگین بر آن‌ها تحمیل کند و آزادی‌های فردی‌شان را نابود کند، و همه این بی‌عدالتی‌ها را نیز با پشتیبانی اقتدار حکومتی انجام دهد.

البته ماجرا از این مشکل «یک گوسفند و دو گرگ» بسی فراتر و آزار دهنده‌تر است. تحت حاکمیتِ رأی اکثریت نه تنها اکثریت می‌تواند از اقلیت بهره‌کشی کند، بلکه حتی این امکان نیز وجود دارد که اقلیت‌های کوچک و سازمان‌دهی شده دست به دست هم دهند و خواسته خود را بر اکثریت گسترده و سازمان‌نیافته تحمیل کنند. و این موضوع به طور اخص در مورد انتخاب نمایندگان مجلس قانون‌گذاری صدق می‌کند.

منافع متوجه و منافع پراکنده

از مدت‌ها پیش آشکار شده که گروه‌های ذینفع خاص در پی گیری منافع خود باشد و انگیزه فعالیت و تبلیغ می‌کنند. اما «منسرُ الْسُّنَّ» و «ویلیام اچ ریکر» توانستند عمق این

پدیده را با به کار بستن آن در اصول اقتصاد «انتخاب عمومی» مورد مطالعه بسیار دقیق‌تری قرار دهنده.

بار دیگر باید یادآور شد که فرض نظریه «انتخاب عمومی» آن است که گروه‌های مزبور (مثلاً صنف گوجه‌فرنگی کاران یا صاحبان سالن‌های اپرا) در پی محافظت و پیشبرد منافع مشترک خود هستند. به واقع، همان گونه که منسنر اُلسن اشاره کرده بود، این گروه‌ها انگیزه بسیار نیرومندی برای سازماندهی سیاسی خود دارند. در وهله نخست، باید در نظر داشت که چنانچه تصمیمات جمعی به نفع (یا به ضرر) این گروه‌ها باشد، آن‌ها خیلی چیزها برای به دست آوردن (یا از دست دادن) خواهند داشت. و از آن جهت که این گروه‌ها کوچک و هم‌سنخ هستند سازماندهی آن‌ها کار نسبتاً آسانی است.

عکس این موضوع در مورد گروه‌های بزرگ، نظیر مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگان، صدق می‌کند. این گروه‌های پرجمعیت انگیزه بسیار اندکی برای صرف وقت و انرژی جهت تشكیل ستاد و تبلیغات دارند و چون خیلی پرشمار هستند، تأثیر تصمیمات جمعی در بین گستره وسیعی از افراد پخش می‌شود و لذا همواره در حد تأثیری اندک باقی می‌ماند. از طرفی، سازماندهی کردن این گروه‌ها به واسطه وسعت و گوناگونی شان کار آسانی نیست و بسیاری از مردم ممکن است با خود حساب کنند که پیوستن یا نپیوستن آن‌ها به فعالیت‌های ستادی و تشکیلات رایزنی در هر صورت تفاوت چندانی نخواهد داشت.

در نتیجه، گروه‌های کوچک با منافع متمرکر (در مقایسه با گروه‌های پرجمعیت با منافع پراکنده) ممکن است در فرایند تصمیم‌گیری جمعی شرکت کنندگانی به مراتب فعال‌تر، پر سر و صدا تر و مؤثرتر باشند. به طور مثال، گرچه اعمال ممنوعیت بر گوجه‌فرنگی وارداتی به شدت مورد علاقه صنف گوجه‌فرنگی کاران است اما برای صنف مصرف‌کنندگان صرفاً به معنای یک محدودیت خیلی ناچیز در قدرت انتخاب محسوب می‌شود. به همین منوال، اعطای یک کمک هزینه به یک سالن اپرا ممکن است درآمد شرکت صاحب سالن را دو برابر کند در صورتی که فقط چند پنی به قبض مالیات مردم اضافه می‌کند.

اما همین خرده پول‌های ناچیز رفته کلان می‌شوند. در حالی که تعداد بسیار زیادی از اقلیت‌های ذینفع هر یک برای کسب مزایای بیشتر، و البته به هزینهٔ اکثریتِ گسترده مردم، فعالیت ستدی و تبلیغاتی می‌کنند، دیگر جای تعجبی نیست که چرا ما مدام با مقررات بیشتر، یارانه‌های بیشتر، مالیات‌های سنگین‌تر، و دولتی بزرگ‌تر از آن چه هر یک از ما واقعاً خواهانش بوده، مواجه می‌شویم. باز هم به نظر می‌رسد که برای بدین بودن به فرایند سیاسی دلیل شایسته‌ای وجود دارد.

سیاست گروه‌های ذینفع

گروه‌های رایزنی می‌دانند که منافع خاص ایشان ممکن است برای رأی‌دهنده عمومی، یا برای سیاستمدارانی که رأی‌دهنده عمومی را نمایندگی می‌کنند، کشش چندانی نداشته باشد و به همین دلیل نیز خواسته‌های خود را اغلب با زبان «منافع عمومی» بزک می‌کنند. مثلاً گوجه‌فرنگی‌کاران ممکن است در تبلیغاتشان استدلال کنند که ممنوعیت واردات گوجه‌فرنگی ما را از شر گوجه‌فرنگی بی‌کیفیت و بیماری‌زای خارجی نجات می‌دهد و به اشتغال بیشتر در مزارع وطنی و ارتقای سطح رفاه داخلی می‌انجامد. صاحبان سالن‌های اپرا نیز ممکن است استدلال کنند که شکوفایی فرهنگ اپرا به تعالی فرهنگی ما کمک کرده و کشورمان را به مقصدی جذاب‌تر برای توریست‌ها تبدیل می‌کند.

نزدیک به دو و نیم قرن پیش، در سال ۱۷۷۶، «آدام اسمیت^۱» با خردمندی به ما اندرز داده بود که این قبیل استدلال‌ها باید "به دقت و طولانی مدت بررسی شوند، و نه تنها با سخت‌گیرانه‌ترین بلکه با بدگمان‌ترین توجه و مراقبت". اما این واقعیت که در عرصهٔ گفتمان عمومی صدای گروه‌های کوچک رایزنی به طرزی بی‌تناسب بلندتر از بقیه به گوش می‌رسد (و احتمالاً نسبت به اکثر مردم عادی به مراتب اطلاع و آگاهی بیشتری به موضوعات خاص دارند) به این معناست که سیاستمداران نیز به شکلی نامتناسب همه هوش و حواس‌شان متوجه این گروه‌ها می‌شود و برایشان آسان‌تر است که به خواسته‌های آن‌ها تن بدنه، حتی اگر این کار به ضرر اکثریتی باشد که در بیان خواسته‌های خود بی‌سر و صدا تر هستند. به

1. Adam Smith

واقع، نظر به این که گروههای ذینفع انگیزه نیرومندی برای رایزنی و جمع‌آوری پول برای فعالیت و تبلیغات دارند، چشم‌انداز و سوسه‌کننده دیگری نیز در مقابله‌شان گشوده می‌شود تا به طرفداری از سیاستمدارانی که از آن‌ها حمایت می‌کنند ستادهای اهدای کمک‌های مالی تشکیل دهند. همان‌گونه که رهیافت «انتخاب عمومی» به ما یادآور می‌شود، سیاستمداران نیز (مانند همه افراد) منافع خاص خودشان را دارند و این یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد چرا فعالیت‌های سازمان‌دهی شده گروههای ذینفع بسیار کوچک به این سادگی، و تا این اندازه فراگیر و مرسوم، در تمام سیستم‌های نمایندگی نفوذ و غلبه دارند.

البته علی‌رغم همه سر و صدای ایجاد شده در ستادهای تبلیغاتی عمومی، رایزنی‌های اصلی معمولاً در سکوت و در پشت درهای بسته صورت می‌گیرد. همان‌گونه که مَنسُرُ اللُّسْنُ اشاره کرده بود، ماهیت غیر شفاف این فرایند هم به نفع رایزنان است و هم به نفع سیاستمداران که می‌توانند پنهانی به معامله حمایت متقابل بپردازند؛ و احتمالاً در این بین آن دسته از گروههای رایزنی که قدیمی و ریشه‌دار هستند و نیز سیاستمدارانی که مستقر در قدرت هستند، بیشترین منفعت را خواهند برد. اما فرایند مزبور بر علیه منافع اکثربت عظیم مصرف‌کنندگان و مالیات‌دهندگانی عمل خواهد کرد که هیچ نماینده‌ای در این مذاکرات خصوصی ندارند.

مشکلات سازمانی

گروههای ذینفعی که خیلی کوچک هستند و اعضای آن‌ها منافعی بسیار شبیه به هم دارند احتمال سازمان‌دهی کردنشان از همه آسان‌تر است. اما چون تعداد اعضای این گروه‌ها بسیار اندک است امکان دارد در جمع‌آوری پول کافی برای خرید حمایت دولتی و به خدمت گرفتن متخصصین روابط عمومی جهت رایزنی مؤثرتر و شنیده شدن صدایشان به زحمت بیافتدند.

گروههای بزرگ‌تر اعضای بیشتری دارند که از طریق آن‌ها می‌توانند پول بیشتری فراهم کرده و فعالیت حرفه‌ای را به خدمت بگیرند، اما همزمان با بزرگ‌تر شدن تشکیلات، مشکلات «سواری گرفتن مجانية» نیز افزایش می‌یابد. اعضای این گروه‌ها ممکن است

فعالیت‌های حزبی برای جذب منابع مالی و انجام کارها را به دیگران بسپرند چون به خوبی آگاهند که اگر تلاش‌های رایزنی گروه به ثمر بنشیند مزایای حاصله نصیب آنان نیز خواهد شد و تفاوتی نمی‌کند که سهمی در این موفقیت ایفا کرده باشند یا نکرده باشند. به عبارت دیگر، گروه‌های بزرگ (مانند جوامع پر جمعیت) با مشکل سواری گرفتن مجانی مواجهند.

گروه‌های ذینفع ممکن است با محدود ساختن مزایای رایزنی‌هایشان به اعضای خود بتوانند به نوعی از این مشکل سواری گرفتن مجانی اجتناب کنند. انجمان‌های حرفه‌ای، اتحادیه‌های کارگری، مجتمع تولیدی، و نظایر آن‌ها ممکن است سیاستمداران را وادار کنند تا اعضای متبع‌شان را (که پرداخت کننده هزینه این انجمان‌ها و اتحادیه‌ها هستند) به شکلی ویژه به رسمیت بشناسند. بدین ترتیب، مزایایی که در آینده از فرایند سیاسی نصیب آن‌ها خواهد شد (مثلًاً انحصارات ویژه یا امتیازات مالیاتی) می‌تواند به گروه به رسمیت شناخته شده محدود گردد. به طور مثال، پزشکان و کلامگی از مزیت شروط مربوط به مجوز فعالیت حرفای بهره می‌برند زیرا قیدهای اعمال شده در این مجوزها به ایشان امکان می‌دهد تا تعداد افراد شاغل در این حرفها محدود بماند، دستمزدهایشان بالا برود و از ورود رقیبان «فاقت صلاحیت» به این حرفه‌ها جلوگیری شود.

ائتلاف‌سازی

حتی اگر سازمان‌دهی گروه‌های کوچک آسان‌تر باشد باز (برای حفظ ظاهر هم که شده) بهتر است یک توده انتقادی هم در گفتمان سیاسی حضور داشته باشد. اما در دموکراسی‌های نمایندگی چندان توده عظیمی برای این منظور لازم نیست: طبق محاسبات «بیوگنِن» و «تالاک»، گروهی که قادر باشد قدری بیش از یک چهارم رأی‌دهندگان را به انگیزش و ادارد می‌تواند بر اکثریت عظیم سازمان‌نیافته و بی‌اعتبا غلبه کند. به طور مثال، کشوری را با یک صد حوزه انتخابیه در نظر بگیرید که در هر یک از حوزه‌ها ده هزار رأی‌دهنده وجود دارد. یک حزب یا گروه ذینفع برای به دست آوردن اکثریت حاکم در مجلس قانون‌گذاری در هر حوزه انتخابیه و کسب کرسی‌های اکثریتی ساده در مجلس (یعنی تعداد ۵۱ کرسی) فقط نیاز به کسب اکثریتی ساده از کل آرای آن حوزه دارد (یعنی تعداد

رأی). بنابراین، گرچه تعداد کل رأی دهنده‌گان در انتخابات مجلس یک میلیون نفر است، تنها تعداد ۲۵۵,۰۵۱ رأی برای پیروز شدن در انتخابات کفایت می‌کند.

البته اکثر گروههای ذینفع این تعداد عضو ندارند و با این دقت نیز نمی‌توانند شروط لازمه رأی را محاسبه کنند. اما اگر اکثر رأی دهنده‌گان خود را به زحمت رأی دادن نیاندازند و در انتخابات شرکت نکنند و یا اگر آرای آن‌ها به تساوی بین نامزدها تقسیم شود، آن گاه حتی اقلیت‌های کوچک‌تر نیز می‌توانند نتیجه رأی‌گیری را به این سو یا آن سو متمایل کنند.

یکی از راههایی که اقلیت‌ها می‌توانند قدرت آرای خود را (و در نتیجه غلبه خود را در سیستم‌های نمایندگی) افزایش دهند این است که با اقلیت‌های دیگر ائتلاف کنند – یا با آن اقلیت‌ها که مواضعی بسیط دارند و یا با آن‌ها که حاضرند به تلافی حمایت از اهداف و طرح‌هایشان، در آینده از اهداف مورد نظر آن‌ها حمایت کنند.

این که این ائتلاف‌سازی دقیقاً به چه نحوی کار می‌کند بستگی به نوع سیستم انتخاباتی دارد – و این خود مورد دیگری است که اهمیت نهادهای تصمیم‌گیری در آن نمود می‌یابد. سیستم‌های مبتنی بر اکثربیت ساده (که هر کس زودتر به حد نصاب نصف به علاوه یک بررسد پیروز می‌شود) عموماً ائتلاف‌های «پیش‌انتخاباتی» ایجاد می‌کنند که در آن‌ها افراد یا گروههای ذینفع اختلافاتشان را کنار گذاشته و به یکی از احزاب غالب می‌پیوندند، یا احزاب اقلیت به طور مقطعي از اختلاف نظراتشان چشم‌پوشی می‌کنند و اتحادهایی را به وجود می‌آورند که بالقوه به قدری بزرگ هست که احزاب مستقر در قدرت را به چالش بکشد. یکی دیگر از شکردهای احزاب کوچک این است که صرفاً نوعی پیمان انتخاباتی با هم می‌بنند با بتوانند از فرصت‌های رأی تاکتیکی بهره‌برداری کنند – مثلاً از معروفی نامزد در مناطقی که شانس پیروزی شرکای هم‌پیمان بیشتر است خودداری می‌کنند.

اما در اروپای مرکزی و دیگر نظامهای تقنیستی که نظامهای سیاسی چند-حزبی و سیستم‌های تناسبی در آن‌ها رواج دارد، ائتلاف‌ها معمولاً «پس از» انتخابات و در درون مجلس قانون‌گذاری شکل می‌گیرند. در این کشورها پس از اعلام نتایج انتخابات و مشخص شدن آرایی که هر یک از احزاب کسب کرده‌اند، رهبران احزاب می‌دانند که چه تعداد کرسی

برای تشکیل اکثریت در مجلس نیاز دارند و می‌توانند با اطلاع و آگاهی تصمیم بگیرند که اتحاد با کدام یک از شرکا ممکن است بهترین نتیجه را برایشان در برداشته باشد.

«ویلیام اچ ریکر»^۱ بسیاری از این موضوعات را مورد بررسی قرار داد و بسیاری از ویژگی‌های ائتلاف‌ها را تشریح کرد و به طور مثال نشان داد که چرا «ائلاف‌های بزرگ» که دربرگیرنده طیف وسیع و متفاوتی از احزاب یا گروه‌های ذینفع هستند اغلب عمر کوتاهی دارند. اقتصاددانان نیز متعاقباً با به کار بستن آشکال متعدد و پیچیده‌تری از «نظریه بازی» در این قبیل پرسش‌ها، به نتایج جالب توجهی رسیدند.

رفتار ائتلاف‌ها

البته پرسش‌های کلیدی این‌ها هستند: کدام احزاب بیشتر مستعد تشکیل ائتلاف هستند و یک ائتلاف چه مدت ممکن است دوام بیاورد؟ نتیجه‌گیری ویلیام ریکر این بود که به جای تشکیل ائتلاف‌های گسترده (که گروه‌های مختلف ذینفع ممکن است درست در لحظاتی نابهنجام از آن خارج شوند) مطلوب‌ترین استراتژی می‌بایست تشکیل «ائلاف حداقلی پیروزشونده»^۲ باشد، انتلافی که صرفاً به اندازه‌ای وسعت دارد که در دستور کار (یا در موضوع سیاسی یا طرح مورد بحث) به برتری و چیرگی می‌رسد، ولی آن قدر فراگیر و بزرگ نیست که دچار ناپایداری شود و از هم پاشد.

گرچه این تئوری به اندازه بقیه تئوری‌های مطرح شده در این زمینه پذیرفتی به نظر می‌رسد، اما واقعیت آن است که این تئوری فقط در مورد کم‌تر از نیمی از دولت‌هایی صدق می‌کند که پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای چند‌هزبی اروپایی بر سر کار آمدند. به علاوه، تئوری مذبور توضیحی در مورد موجودیت دولت‌های اقلیت (که اغلب در اروپا و دیگر کشورها تشکیل می‌شوند) ارائه نمی‌کند. برای این گونه دولت‌ها احتمالاً دانشمند هلندی علوم اجتماعی و متخصص در مبحث ائتلاف «پیتر ون رووزن‌دال»^۳ توضیح بهتری دارد. از نظر او برای احزاب کوچک‌تر آسان‌تر است که به جای ائتلاف با دیگر احزاب کوچکی که در

1. William H. Riker

2. minimum winning coalition

3. Peter van Rozendaal

دو سوی طیف سیاسی قرار دارند، با احزاب جناح میانه ائتلاف کنند. به این ترتیب، یک حزب میانه بزرگ موقعیتی محوری در هر ائتلاف خواهد داشت. چنین حزبی، با توجه به غلبه‌ای که پیدا می‌کند، ممکن است ترجیح دهد که به تنها بی وارد عمل شده و دولت اقلیت تشکیل دهد و چنانچه اصولاً نیازی به حمایت دیگر احزاب پیدا کند، به اتحادهای متغیر و موسمی با احزابی که در دو سوی طیف سیاسی قرار دارند متکی خواهد بود.

البته دولت‌های اقلیت معمولاً دیرپا نیستند و عمری کوتاه دارند. دلیل این امر نیز شاید این باشد که سیاست در عالم واقعیت فقط در موضوعات تک-بعدی و تک-اوجی (یعنی جایی که نظرات عمومی در میزانی واحد روی یک نقطه مشخص انباشته شده باشند) خلاصه نمی‌شود. موضوعات سیاسی اغلب چند-بعدی و چند-اوجی هستند و مقولات پیچیده، پرشمار، و متغیری را در بر می‌گیرند که نظرات عمومی به شیوه‌های گوناگون در آن‌ها تقسیم شده‌اند. همین امر باعث می‌شود که حفظ یک ائتلاف پایدار بسیار مشکل گردد.

از ائتلاف تا تجارت رأی

«انتخاب عمومی» و نظریه بازی بینش‌های جالب توجه دیگری نیز در باب موضوع ائتلاف‌ها مطرح کرده‌اند، از جمله بینشی که به رابطه پویایی اجتماعی و ائتلاف می‌پردازد و اشاره می‌کند که هر گاه میزان پویایی اجتماعی بالا باشد از پایداری ائتلاف‌ها و دائمی بودنشان کاسته می‌شود. اگر شکاف و چند دستگی اجتماعی همیشگی باشد می‌توان ائتلاف را بر مبنای وسعت و کثرت این چند دستگی‌ها سامان داد و حفظ کرد، اما در عین حال وقتی شن‌های اجتماعی در حرکت و دگرگونی باشند، طبعاً بنیان بنا شده بر آن شن‌ها از پایداری کمتری برخوردار خواهد بود.

به علاوه، تئوری نشان می‌دهد که با افزایش تعداد رأی‌دهندگان، تشکیل و نگهداری ائتلاف‌ها سخت‌تر می‌گردد و تئوری و مشاهده هر دو نشان می‌دهند در جایی که ترکیب جمعیتی یک‌پارچه‌تر باشد تشکیل ائتلاف‌های پایدار به مراتب آسان‌تر خواهد بود. بر اساس این بینش‌ها احتمالاً می‌توان توضیح داد که چرا کشورهای کوچک و به لحاظ اجتماعی

محافظه‌کار و هم‌سنخ (نظیر کشورهای اسکاندیناوی) عموماً نسبت به کشورهای بزرگ، پویا، و با قومیت‌های متنوع، از نظام‌های سیاسی پایدارتری برخوردارند.

اما باید پرسید که اکثریت خاموش در مواجهه با استبداد اقلیت‌ها در سیستم‌های نمایندگی تا کی به سکوت خود ادامه خواهد داد؟ به هر حال این اکثریت خاموش در معرض و تحت فشار بارهای بالقوه سنگینی است که ائتلاف‌های سازمان‌یافته می‌توانند در شکل مقررات و مالیات‌های گراف بر آن‌ها تحمیل کنند – و این تازه جدای از هزینه‌هایی است که این رایزنی‌ها بر گرده اقتصاد در کلیتش تحمیل می‌کند. متأسفانه واقعیاتی نظیر رشد بی‌وقفه برنامه‌های دولتی، تکثیر گروه‌های فشار فعال سیاسی، و توسعه صنعت رایزنی، در کنار این واقعیت که مصرف کنندگان و مالیات‌دهندگان به ندرت چونان یک نیروی اثرگذار سیاسی سازمان‌دهی می‌شوند، همگی دلالت بر این دارند که سکوت اکثریت خاموش احتمالاً تا مدت‌های مديدة ادامه خواهد داشت.

۶- بازاری برای آرا: همیاری در رأی دادن (یا تجارت رأی)

سیاست گروههای ذینفع فقط به تشکیل ائتلافهای یکباره برای کسب اکثریت در یک موضوع واحد خلاصه نمی‌شود. سیاست فرایندی پیوسته و همیشگی است که در طول زمان موضوعات متنوعی در آن مطرح می‌گردد—به واقع سیاست یک وضعیتی است که برای افراد و گروه‌ها مجال و محدوده‌ای گسترده فراهم می‌آورد تا از مبادله حمایت بین همدیگر منفعت ببرند.

همان طور که پیشتر اشاره شد، فرایند مزبور با یک گروه آغاز می‌شود، گروهی که نسبت به موضوعی خاص (مثلاً نیاز به احداث جاده‌های بهتر در محله‌شان) به شدت دارای انگیزه هستند. چنین گروهی برای ورود به معامله با یک گروه مشابه خود فقط نیاز به یک چانهزنی یا مذاکره ساده دارد: شما امروز به طرح بهبود جاده‌های ما رأی بدهید، ما هم در آینده‌ای نزدیک به طرح بهبود جاده‌های شما رأی می‌دهیم.

در ایالات متحده آمریکا به یک چنین معامله‌ای اصطلاحاً «همیاری در رأی دادن»^۱ می‌گویند. تاریخچه این اصطلاح احتمالاً به یک رسم قدیمی در آمریکا برمی‌گردد که همسایگان در موقعي که یکی از آن‌ها قصد ساختن خانه‌ای نو داشت، در کار «غلطاندن»^۲ «الوارهای سنگین»^۳، که انجامش به تنها یی خیلی سخت بوده، به او کمک می‌کردند، و او نیز در مقابل هر وقت که همسایه‌ای قصد ساختن خانه داشت به او کمک می‌کرد.

1. *logrolling*

2. *rolling*

3. *logs*

همیاری ضمنی و همیاری آشکار در رأی دادن

توافق بر سر مبادله آرا در موازین قانون گذاری جداگانه (مثلاً در مورد احداث جاده‌های جدید) «همیاری آشکار»¹ نامیده می‌شود. این نوع همیاری، در مجموعه‌های دموکراتیک نظیر کمیته‌ها و مجالس قانون گذاری که در آن‌ها آرا به سادگی معامله می‌شوند، امری کاملاً مرسوم است و نظر به این که طرفین توافق باید آشکارا بدانند و بینند که طرف مقابل دارد به تعهد خود در معامله عمل می‌کند، به سادگی می‌شود اصول معامله را رعایت کرد. اما همیاری آشکار در موقعی که رأی مخفی گرفته می‌شود، یا در بین گروه‌های بزرگ که قادر به نظارت بر اعضاء و حفظ انصباط آن‌ها نیستند، خوب عمل نمی‌کند.

مکانیسم دیگری از همیاری در رأی دادن که به آن «همیاری ضمنی»² می‌گویند، در موقعی روی می‌دهد که گروه‌های مختلف طرح‌های گوناگون خود را پیش از آغاز رأی‌گیری در قالب یک بسته پیشنهادی می‌گنجانند. یک کاسه کردن طرح‌های متفاوت (و گاه حتی متضاد) در درون یک بسته واحد سبب می‌شود که رأی‌دهندگان یا قانون گذارانی که نسبت به یکی از موازین مطرح شده در بسته فوق علاقه شدید دارند و به آن رأی می‌دهند، همزمان به دیگر موازین گنجانده شده در بسته نیز رأی بدھند (حتی اگر به آن موازین علاقه‌ای نداشته باشند). این نوع تجارت آرا در موقعی که بیانیه‌های انتخاباتی احزاب یا پیشنهادات مختلف قانون گذاری با هم و در هم ارائه شده باشند امری مرسوم است. به طور مثال، در دهه ۱۹۵۰، ریس جمهور وقت آمریکا، «دوايت آیزنهاور»³، طرح‌های خود مربوط به شاهراه‌های بین ایالتی را به گونه‌ای بسته‌بندی کرده بود که نفع اکثریتی از ایالت‌ها در آن گنجانده شده باشد. در نتیجه، آن دسته از اعضای کنگره که صرفاً علاقه‌مند به احداث جاده‌های بهتر در ایالت متبع خود بودند با رأی مثبت به بسته پیشنهادی ریس جمهور به واقع به طرحی رأی می‌دادند که سرتاسر شبکه راهسازی را در بر می‌گرفت.

همیاری ضمنی در رأی دادن مزایای بسیاری برای قانون گذاران دارد. نمایندگان در مجالس قانون گذاری می‌توانند با گنجاندن موازینی که برایشان منافع خاص دارد در یک بسته واحد که

1. explicit logrolling

2. implicit logrolling

3. Dwight Eisenhower

حاوی منافع خاص طرف مقابل نیز هست، حمایت گسترده‌تری را نسبت به طرح‌های خود جلب کنند، بدون آن که مسئولیت کل بسته را پذیرفته باشند. آن‌ها می‌توانند به سادگی توضیح بدهنند که (بنا به مصلحت) به سازش تن داده‌اند و وانمود کنند که مثلاً برای بهبود وضعیت جاده‌ها در مناطق مربوط به حوزه انتخابیه خود مجبور شده‌اند که با طرح‌ها و موازین طرف‌های مقابله نیز همراهی کنند. ادغام «برنامه کالا برگ»^۱ و «لایحه یارانه کشاورزی»^۲ در آمریکا (که پیشتر اشاره شد) یک نمونه تمام عیار از این نوع همیاری ضمنی در رأی دادن است.

بنابراین، جای هیچ تعجبی نیست که همیاری در رأی بخش مهمی از فرایند دموکراتیک است. اما برخلاف همیاری ضمنی (که در آن ساز و کار بسته پیشنهادی به رأی گذاشته شده احتمالاً طی توافقاتی در پشت درهای بسته تعیین می‌گردد) تجارت رأی در همیاری آشکار لاقل به صورت شفاف صورت می‌گیرد: همه می‌توانند بیینند که آرا چگونه معامله می‌شوند.

اما حتی با وجود این شفافیت، برخی تجارت‌های «آشکار» در رأی دادن به واقع آن قدر هم که به نظر می‌رسد آشکار نیست. وقتی موضوعات متعددی مطرح باشند (که در روند قانون‌گذاری همواره این وضعیت وجود دارد) مسئله تجارت رأی و حمایت متقابل احزاب و گروه‌ها از یکدیگر در پیشتر موارد فقط در حد یک انگاشت ناگفته است (و کسی صراحتاً از آن حرف نمی‌زند). قانون‌گذاران به این امید و با این چشم‌داشت به طرح‌های همکاران خود رأی می‌دهند که همکاران این لطف را به خاطر داشته باشند و در موقع مقتضی به طرح‌های مورد نظرشان رأی دهند. در حقیقت، این فرایند به قدری طریف است که نمایندگان اغلب خودشان متوجه نمی‌شوند که دارند چنین معامله‌ای انجام می‌دهند. در این زمینه گوردون تالاک به موردی اشاره می‌کند که یکی از اعضای پارلمان بریتانیا از شنیدن این موضوع که آرا در پارلمان معامله می‌شوند بهترزده می‌گردد و رخداد چنین امری را انکار می‌کند، اما در ادامه توضیح می‌دهد که خود او چگونه دیگر اعضای پارلمان را تحت فشار قرار داده تا از موازین مورد نظرش حمایت کنند و کاملاً انتظار داشته که آن‌ها نیز در آینده او را تحت فشار قرار دهند تا به حمایت از طرح‌ها و موازین مورد علاقه آن‌ها پردازد.

1. Food Stamps

2. Farm Bill

استیلای همیاری در رأی

در نظام‌های سیاسی نمایندگی، همیاری آشکار در رأی امری بسیار رایج است. این مورد به طور اخص در ایالات متحده آمریکا به شکل علنی صورت می‌پذیرد. سیستم فدرال در آمریکا به گونه‌ای است که از اعضای کنگره «انتظار می‌رود» تا برای منافع ایالت یا محدوده خود مبارزه کنند و سیاست حزبی در وجه ملی اش در مرحله دوم اهمیت قرار دارد. گرچه این نوع همیاری در کشورهای اروپایی که انضباط حزب ملی نیرومندتری دارند به اندازه آمریکا مشهود نیست، اما در سطح اتحادیه اروپا که چانه‌زنی‌ها باید بین کشورهای مختلف صورت پذیرد از اهمیت بسزایی برخوردار است.

به طور مثال، نهادهای جدید اتحادیه اروپا یکی پس از دیگری به کشورهای اروپایی اختصاص داده شده‌اند (بانک سرمایه گذاری در لوکزامبورگ، بانک مرکزی در فرانکفورت، پارلمان در بروکسل و استراسبورگ) و ریاست عالی نهادها نیز به صورت دوره‌ای در میان کشورهای عضو دست به دست می‌چرخد.

در تصمیمات روزمره اتحادیه اروپا نیز در یک دوره‌ای وجود شرط رأی متفق‌القول در برخی موضوعات سیاسی خاص به این معنا بود که هر کدام از کشورها به سادگی می‌توانست تهدید کند که مانع از حصول توافق خواهد شد. مشکل تصمیم‌گیری با شیوه رأی متفق‌القول باعث شد که اتحادیه اروپا این شیوه رأی‌گیری را تا حد زیادی و برای اکثر موضوعات کنار بگذارد و به شیوه رأی اکثریت مشروط روی بیاورد (هر چند همین شیوه نیز هم‌چنان امکان گستره‌ای برای همیاری در رأی فراهم می‌آورد).

در دورانی که قاعده رأی متفق‌القول در اتحادیه اروپا مرسوم بود، توافقی هر یک از اعضای در توکردن هر طرح پیشنهادی، عامل بازدارنده مفیدی بود که اجازه نمی‌داد منافع حیاتی یک کشور توسط دیگر اعضای اتحادیه پایمال گردد. اما تهدید و تو خود فرصت‌های عظیمی برای تجارت آرا در اختیار هر یک از اعضای اتحادیه اروپا می‌گذاشت؛ فرصت‌هایی که می‌توانست در جهت گرفتن امتیازات پر هزینه از اکثریت استفاده گردد. اشتیاق تقریباً تمام اعضای برای گرفتن چنین امتیازاتی در نهایت منجر به تصویب سیاست‌های بسیار نامتعادل و یکجانبه و تحملی فشار دائم بر بودجه اتحادیه اروپا گردید. در مجموع،

فرایندهای تصمیم‌گیری در اتحادیه اروپا به واقع برای دانشوران مدرن نظریه «انتخاب عمومی» منبعی بسیار سرشار از مواد و مصالح مطالعاتی فراهم آورده است.

همیاری ضمنی در سطوح بسیاری رواج دارد، به ویژه در سطح شکل‌گیری احزاب و برنامه‌های انتخاباتی آن‌ها. احزاب ماهیتاً انجمن‌هایی از منافع مختلف هستند که توافق می‌کنند تا برای تشکیل یک گروه فعال با توانایی و اندازه‌ای معتبر، از یکدیگر حمایت کنند. این واقعیت که احزاب اغلب از اختلافات داخلی و انشعابات رنج می‌برند خود گواهی بر همین شراکت تجاری است و هنگامی که احزاب به تدوین برنامه‌های انتخاباتی شان می‌پردازند نیز به واقع وارد تجارت آرا با رأی دهنده‌گان می‌شوند. آن‌ها بسته‌های سیاستی خود را به گونه‌ای طراحی کرده و شکل می‌دهند که از گروه‌های قدرتمند در انتخابات دلبری کنند. اگر سیاست‌هایی که عمیقاً هوادارش هستند نزد عموم محبوبیت نداشته باشند، آن‌ها را با سیاست‌های محبوب تعديل می‌کنند تا به مذاق رأی دهنده‌گان خوش بیاید (حتی اگر اعضای احزاب خودشان از آن سیاست‌ها چندان به وجود نیایند). در نتیجه، چنانچه رأی دهنده‌گان خواهان سیاست‌های محبوب باشند مجبورند که سیاست‌های نامحبوب را نیز در کنار آن‌ها و به مثابه بخشی از بسته ارائه شده پذیرند.

همین موضوع در «رأی‌گیری‌های ابتکاری»^۱ نیز رخ می‌دهد که نوعی رفراندم محلی هستند که طی آن گروه‌های رأی دهنده در آمریکا می‌توانند ابتکارات سیاستی خود را (نظیر تهیه وام یا بالابردن مالیات‌ها برای ساخت جاده یا مدرسه) مطرح کرده و به پیش ببرند. در این جور موقع معمولاً با هدف ترغیب اقلیت‌ها به رأی دادن به کل بسته پیشنهادی، سیاست‌های مختلفی در یک طرح ابتکاری گنجانده می‌شوند. به این ترتیب، آن موارد خاص که در طرح گنجانده شده و شدیداً مورد علاقه طراحان بوده‌اند همراه با بقیه موارد موجود در طرح رأی می‌آورند و به تصویب می‌رسند، حتی اگر طراحان نسبت به خیلی از آن بقیه موارد سرد و بی‌اعتباً باشند.

همیاری در رأی در حوزه قانون‌گذاری

پس از کسب قدرت، رهبران سیاسی نیز به هنگام تصمیم‌گیری در مورد آن دسته از موازین سیاستی که قرار است به مجلس قانون‌گذاری برود، به همیاری در رأی می‌پردازنند. وزیران

1. *ballot initiatives*

کایننه ممکن است به توافق برسند که از طرح‌های پیشنهادی تقدینی که به نفع یکی از همکارانشان باشد حمایت کنند، حتی اگر خودشان علاوه‌ای به آن طرح‌ها نداشته باشند. این نوع همیاری با یک پیش فرض (معمولًاً ناگفته) صورت می‌گیرد مبنی بر این که آن همکار نیز در آینده چنانچه شرایط تغییر کند و خودش به وزارت برسد از آن‌ها حمایت خواهد کرد. تقریباً هر یک از موازینی که در قالب طرح به مجلس قانون‌گذاری می‌رود احتمال دارد که خودش موضوعی برای همیاری ضمنی شود زیرا طراحان و ترویج کنندگان آن طرح برای جلب حمایت دیگران و اطمینان از تصویب راحت و بی دردسر طرحشان تن به تسلیم و سازش می‌دهند و جزئیات نامربوطی به آن می‌افرایند.

این فرایند گاه می‌تواند ابعاد مضحك و احمقانه‌ای به خود بگیرد که یکی از نمونه‌هایش را در لایحه فوریتی کمک مالی برای نجات بانک‌های مشکل‌دار در سال ۲۰۰۸ شاهد بودیم. این لایحه در ابتدا وقتی به کنگره ارائه شد شامل چند صفحه بیشتر نبود. اما قانون‌گذاران در کنگره به خوبی می‌دانستند که نظر به بحرانی بودن اوضاع و اهمیت موضوع، لایحه مزبور ناگزیر از تصویب خواهد گذشت و همین آگاهی به ایشان امکان می‌داد تا در ازای حمایتشان، انواع و اقسام خواسته‌های نامربوط خود را نیز در لایحه بگنجانند. پس از چندین نوبت مذاکره بر سر معامله رأی، سر انجام حجم لایحه مزبور به ۴۵۱ صفحه رسید و شامل انبوھی از امتیازات گوناگون شد که هیچ ارتباطی با موضوع اصلی لایحه نداشتند، اما منافع گروه‌های ذینفع پرشماری را در بر می‌گرفتند. از جمله این امتیازات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: تخفیف‌های مالیاتی برای مجتمع‌های مسابقات اتومبیل‌رانی و موتورسیکلت‌رانی و برای آن دسته از ماهیگرانی که ۲۰ سال پیش بر اثر نشت خط لوله نفتِ شرکت «اگزون والدز»^۱ متحمل خسارت شده بودند؛ پرداخت یارانه به افرادی که صبح‌ها با دوچرخه سر کار می‌رفتند؛ مساعدت مالیاتی معادل ۱۴۸ میلیون دلار برای تولید کنندگان مصنوعات پشمی؛ ۱۹۲ میلیون دلار معافیت مالیاتی به صنایع تولید عصاره نیشکر؛ و ۲ میلیون دلار مزایای مالیاتی برای سازندگان تیر و کمان‌های چوبی برای کودکان.

1. Exxon Valdez

۶- بازاری برای آرای همیاری در رأی دادن (یا تجارت رأی)

در بریتانیا، برخلاف این روش، لایحه فوریتی برای نجات بانک‌ها ظرف ۳ روز از تصویب پارلمان گذشت. دلیل این امر وجود سیستم «مُبصر یا ناظر پارلمانی»^۱ (که بر نحوه فعالیت اعضای پارلمان نظارت می‌کند) و انضباط مستحکم پارلمانی است و این که نخست وزیر و وزرای کابینه از میان اعضای پارلمان انتخاب می‌شوند. نظام پارلمانی بریتانیا ایجاب می‌کند که آرای اعضای پارلمان مطابق با خط حزب متبعشان باشد و در تصویب کلیه قوانین از خط مشی سیاسی حزب‌شان حمایت کنند. بنابراین، همیاری در رأی در بریتانیا مشکل‌تر است- ولی البته ناممکن نیست.

تأثیرات همیاری در رأی

گرچه همیاری در رأی به نظر فعالیتی ناخوشایند می‌آید اما بنا به اظهار دانشوران «انتخاب عمومی»، این فعالیت گاه می‌تواند هم مفید باشد هم کارامد. کارامدی این فعالیت در این است که شدت‌های متفاوت احساس نسبت به یک موضوع خاص را آشکار می‌سازد (کاری که از سیستم ساده رفراندم مبتنی بر هر نفر یک رأی، ساخته نیست). گروه‌های اقلیت که نسبت به موضوعی خاص شور و حرارت فراوان دارند می‌توانند از طریق معامله آرا (یا حتی با خرید آشکار رأی در مقابل پول) اطمینان حاصل کنند که احساسات نیرومندان در مورد آن موضوع به درستی دیده و شناخته می‌شود.

در یک مثال ساده و روزمره، سه دانشجوی هم‌اتاقی را تصور کنید که می‌خواهند با مشارکت هم یک تلویزیونی را بخرند که هیچ کدام به تنها یکی قدرت خرید آن را ندارد. یکی از دانشجویان به شدت مشتاق خرید تلویزیون است، اما دو نفر دیگر هر کدام به میزان بسیار اندکی با این خرید مخالفند. اگر رأی گیری میان آنان انجام شود طرح خرید تلویزیون رد خواهد شد؛ اما مردود شدن طرح بازتاب‌دهنده شدت احساسات افراد این گروه نسبت به طرح خرید تلویزیون نیست. اگر دانشجویی که خواهان خرید تلویزیون است برای جلب حمایت یکی از هم‌اتاقی‌هایش مبلغی پول به او بدهد، یا وعده حمایت از خواسته او در یک رأی گیری دیگر در آینده را بدهد، شدت احساسات در میان این سه نفر به درستی نمود یافته و تلویزیون خریداری خواهد شد.

1. *whipping system*

همیاری در رأی هم‌چنین ممکن است در مواردی وجه مثبت داشته باشد، مثلاً در مواردی که مزیت‌های منطقه‌ای یک طرح (مانند احداث جاده جدید) از هزینه‌های آن فزون‌تر باشد (که همیاری در رأی موجب تصویب و اجرای طرح خواهد شد) و یا در مواردی که از اجرای طرحی جلوگیری می‌شود چون بقیه رأی دهنده‌گان تمایلی ندارند که برای چیزی که هرگز از آن استفاده نمی‌کنند مالیات بیشتری پردازنند. گرچه تصویب و اجرای چنین طرح‌هایی ممکن است ارزشمند و مفید باشد، اما بدون همیاری در رأی نمی‌توان در یک سیستم دموکراتیک چنین طرح‌هایی را به پیش برد و عملی کرد.

برای روشن شدن موضوع، گوردون تالاک از مثالی استفاده می‌کند که در آن ۹ نفر رأی دهنده با طرحی مواجه هستند که برای هر کدامشان ۱ پوند هزینه مالیاتی در بر خواهد داشت، اما برای یک نفر از آن‌ها ۱۵ پوند منفعت خواهد داشت. طبعاً با هشت بازنده و یک برنده، و علی‌رغم این که نفع ۱۵ پوندی از کل هزینه ۹ پوندی بیشتر است، اکثریت قاطع به طرح رأی منفی خواهند داد و آن را رد می‌کنند. اما چنانچه هر یک از افراد این جمع امکان رسیدن به چنین منفعتی در ابتکارات و طرح‌های مشابه را داشته باشد، در آن صورت منطقی است که افراد از هم‌دیگر حمایت کنند و در نهایت همه آن‌ها منتفع خواهند شد.

اما همیاری می‌تواند تأثیرات منفی نیز به بار بیاورد. فرض کنید در مثال فوق مقدار منفعت ۷ پوند باشد، در حالی که هزینه هم‌چنان ۱ پوند برای هر نفر است. در این حالت، هر یک از رأی دهنده‌گان ممکن است با توصل به همیاری در رأی، برای ۴ طرح مشابه اکثریتی تشکیل دهد و بدین ترتیب برای منفعت شخصی ۷ پوندی هزینه‌ای معادل ۵ پوند برای هر رأی دهنده ایجاد کند. در این صورت، یکایک طرح‌ها علی‌رغم این که در کل هزینه هر کدامشان ۹ پوند بوده است و فقط ۷ پوند منفعت داشته، به تصویب می‌رسند و اجرا می‌شوند.

دیگر مشکلات همیاری در رأی

تأثیر منفی پیش‌گفته در عمل بسیار رایج است: در یک نظام دموکراسی بزرگ، همیاری در رأی مالیات‌دهنده‌گان را در معرض تعداد کثیری از معاملات آرا قرار می‌دهد که صرف خرید حمایت سیاسی می‌شوند، بدون آن که توجیهی برای هزینه‌های مالی آن داشته باشند.

در آمریکا حتی اصطلاح خاصی برای این نوع همیاری‌ها وجود دارد که به آن «سیاست بشکهٔ خوک»^۱ می‌گویند، سیاستی که طی آن طرح‌های بیهوده و شدیداً تلف‌کننده مورد موافقت قرار می‌گیرند. همین امر که نمایندگان سخت مشتاقد که اقلیت‌های پر هیاهو را بخرند یا مانع از شنیدن صدایشان شوند خود هزینه‌ها و اتلاف را افزایش می‌دهد. همیاری در رأی از یک طرف شدت احساسات یک اقلیت نسبت به یک موضوع خاص را به گونه‌ای بازتاب می‌دهد که در رأی‌گیری ساده امکان‌پذیر نیست. اما از طرف دیگر، همین موضوع خود برای اقلیت‌ها فرصت‌های بیشتری برای سازماندهی و استفاده مؤثر از حمایتشان از طرح‌ها فراهم می‌آورد؛ طرح‌هایی که گرچه ممکن است متضمن منافع برای خودشان باشد، اما در عین حال هزینه‌های گسترده‌ای بر جامعه تحمل می‌کند.

هر گاه اقلیت‌های پرشماری باشند که باید خریداری یا راضی شوند، پیشنهادات تقنینی می‌توانند تا حد ملغمهٔ حجمی از موازین مختلف و نامربوط رشد کنند، همان‌طور که لایحهٔ مربوط به کمک مالی به بانک‌های ورشکسته در سال ۲۰۰۸ چنین شد. به واقع این لواح به حدی می‌تواند حجم شوند که قانون گذاران حتی وقت روخوانی آن‌ها را نیز نداشته باشند، چه رسد به این که مفاد آن‌ها را بفهمند. و هر وقت که لایحه‌ای با این خصوصیات به تصویب می‌رسد به خودی خود طرح‌های جدیدی ایجاد می‌کند که به گسترش (یا به واقع به گسترش بیش از اندازه) دولت دامن می‌زنند.

همیاری، در بهترین حالت، بخشی از یک فرایند مشارکتی، مشاورتی، و دموکراتیک است که به اقلیت‌ها امکان ابراز وجود در نظام‌های دموکراسی می‌دهد. اما همیاری اغلب اوقات نیز فرایندی است با ماهیتی مبهم و غیرشفاف که منافع سیاسی بر آن چیرگی دارند و مستعد تحمل هزینه بر عموم مردم است. در بدترین حالت، همیاری می‌تواند تا حد فساد آشکار به انحطاط بگراید، جایی که آرا به ازای دریافت وجه نقد یا الafاف ویژه خرید و فروش می‌شوند. گاه به سختی می‌توان دانست که حد فاصل بین این دو حالت کدام است.

1. *pork barrel politics*

محدودسازی همیاری در رأی

همیاری گر چه بسیار رواج دارد، اما می‌شود آن را محدود کرد. برگزاری رفراندم در موضوعات واحد (از آن جهت که به جای آرای سریالی فقط یک رأی واحد به موضوع داده می‌شود) همیاری در رأی را نسبتاً مشکل می‌کند. نظام دو پارلمانی نیز (به ویژه در حالتی که مبنای انتخاب نمایندگان هر یک از مجالس متفاوت باشد) تا حدی از امکان بروز همیاری در رأی می‌کاهد زیرا چنین نظامی دشواری تجارت آرا را افزایش می‌دهد و در همان حال پیش‌بینی نتایج حاصل از همیاری را با تردید مواجه می‌سازد. حق و توی ریسیس جمهور نیز بر شدت این دشواری و تردید می‌افزاید.

اما علی‌رغم این که همه این تمهیدات در قانون اساسی ایالات متحده اندیشیده و گنجانده شده‌اند، همیاری در رأی کماکان بخش عمدہ‌ای از سیاست در آمریکا است. این مسئله به ویژه در مجلس نمایندگان شدت بیشتری دارد؛ مجلسی که اعضای آن هر ۲ سال یک بار با انتخابات مواجهند و حوزه‌های نسبتاً کوچکی را نمایندگی می‌کنند. همین موضوع باعث می‌گردد که نمایندگان دائمًا تحت فشار رأی دهنده‌گان باشند و لذا تجارت رأی و تشکیل ائتلاف برای انتخاب مجددشان اهمیتی حیاتی می‌یابد. رؤسای جمهور نیز که هر ۴ سال یک بار با چالش انتخابات مواجه هستند چاره‌ای ندارند جز آن که به صورت مؤثر به همیاری در رأی متولّ شوند. اما در مجلس سنا که نمایندگانش هر ۶ سال یک بار انتخاب می‌شوند، و در نتیجه فشار رأی دهنده‌گان روی آن‌ها کم‌تر است، همیاری در رأی کم‌تر اتفاق می‌افتد.

احتمالاً تنها پادزهر بادوام برای مشکل همیاری، تعیین مجموعه‌ای از محدودیت‌ها است که از حجم دولت بکاهد و در نتیجه منافع بالقوءه همیاری در رأی را کاهش دهد.

۷- سودهای سیاسی: رانت‌جویی

رئوس کلی ایده رانت‌جویی نیز، مانند بسیاری از دیگر بینش‌های مطرح در نظریه «انتخاب عمومی»، نخستین بار توسط «گوردون تالاک»^۱ (در سال ۱۹۶۷) مطرح گردید؛ هر چند که اصطلاح «رانت‌جویی» چند سال بعد توسط اقتصاددان آمریکایی «آن کروگر»^۲ ابداع شد.

تصویر بسیاری از مردم از واژه «رانت»^۳ (که معنای اصلی آن «اجاره» است) مبلغی است که باید به صورت اجاره به مالک خانه، زمین یا دیگر منابع پرداخت گردد؛ بدون آن که مالک مزبور برای اخذ این اجاره الزاماً مجبور به کار و تلاش چندانی باشد. اقتصاددانان تعریفی تخصصی‌تر از این واژه دارند که «رانت اقتصادی» را چونان بازده مازاد بر سطوح عادی رقابتی تعریف می‌کند؛ اما همان تصور معمولی و روزمره از این واژه نیز به نوعی یک تعریف خلاصه شده از ذات رانت‌جویی به دست می‌دهد.

در وضعیت‌های حاکم بر محیط بازار، یک عرضه‌کننده مواد یا کالا که با هیچ رقابتی مواجه نیست (مثلاً تنها خواربار فروشی موجود در یک روستا) نسبت به عرضه‌کننده دیگری که چندین رقیب دارد، می‌تواند ضمن ارائه خدمات بدتر قیمت‌های بیشتری از مشتریان طلب کند. اما این سودهای بالاتر توجه خواربار فروشان بالقوه دیگری را جلب خواهد کرد که آزادانه می‌توانند برای خودشان مغازه باز کنند و با مغازه‌دار اولی به رقابت پردازنند. نتیجه چنین رقابتی این می‌شود که آن مغازه انحصاری برای تداوم کسب و کارش ناچار به کاهش قیمت‌ها و بهبود خدمات می‌گردد.

1. Gordon Tullock

2. Anne Krueger

3. *rent*

اما در وضعیت‌های حاکم بر محیط سیاسی، امور به کلی متفاوت از بازار هستند. فرصت‌های کسب سودهای مازاد فقط در صورتی پدید می‌آیند که مقامات سیاسی آن‌ها را خلق کنند؛ به این ترتیب که ورود افراد جدید به بازار برای رقابت را دشوار یا به کلی ناممکن سازند. یک مثال خوب در این زمینه، مقررات مربوط به تاکسی‌رانی شهر نیویورک است که به هیچ عنوان اجازه نمی‌دهد تعداد تاکسی‌های نیویورک از ۱۳۰۰۰ تجاوز کند— رقمی که حتی کمتر از نصف تعداد تاکسی‌هایی است که در دوران «رکود بزرگ»^۱ طی سال‌های دهه ۱۹۳۰ در این شهر کار می‌کردند. و چون رقابت در این حرفه به کلی غیرقانونی اعلام شده، تاکسی‌داران پول بیشتری در می‌آورند و اهالی شهر نیویورک کرایه‌های بالاتری می‌پردازند و مدت زمان طولانی‌تری معطل تاکسی می‌شوند. اخیراً یک جواز تاکسی در نیویورک به مبلغ یک میلیون دلار خرید و فروش شده است که خود به روشنی نمایانگر حجم منافع و رانت‌هایی است که گروه‌های ذینفع در این حرفه از آن حرast می‌کنند.

دولت‌ها عموماً انحصار عرضه خدماتی نظیر آموزش و پرورش و سیستم پستی را به خودشان اعطا می‌کنند. در زمان‌های گذشته، خانواده‌های سلطنتی نیز به شکلی آشکار انحصارات کالاهای را (از نمک و صابون و شمع و نشاسته گرفته تا کاغذ و نوشابه) به دوستان خودشان یا به درباریان اعطا می‌کردند. امروزه این گونه امور با ظرافت بیشتری صورت می‌پذیرند، اما نقش دولت در صدور پروانه کار برای حرفه‌های گوناگون (مانند حسابداران، دندانپزشکان و حتی آرایشگران و مانیکوریست‌ها) به همراه سهمیه‌ها و تعرفه‌های کالاهای وارداتی و قواعد طراحی و نقشه‌کشی در مورد استفاده از زمین و غیره موجب کاهش و خفه کردن رقابت می‌گردد و سودهای انحصاری (یا همان رانت) را نصیب انواع گروه‌های نورچشمی می‌کند.

وسوسه رانت‌جویی

رانت‌جویی تلاش گروه‌های خاص است که دولت‌ها را تشویق می‌کنند تا این گونه انحصارات ارزشمند یا امتیازات قانونی را به آن‌ها اعطا کنند. چنانچه رانت‌جویی گروه‌های

مزبور موقیت‌آمیز باشد، مزایای حاصل از رانت‌جویی ممکن است تا حد انتقال بخش انبوهی از ثروت عمومی به جیب گروه‌های صاحب امتیاز افزایش بیابد. در نتیجه قیمت‌های انحصاری، مصرف کنندگان و مالیات‌دهندگان به لحاظ مالی بازنده خواهند بود. اما جدای از ضرر مالی، این اقشار به جهت محدود شدن حق انتخابشان و به این دلیل که ناچارند کیفیت پایین‌تر کالا و خدمات را تحمل کنند نیز بازنده خواهند بود.

گوردون تالاک نشان داد که مزایای بالقوه حاصل از رانت‌جویی موقیت‌آمیز به واقع به قدری چشمگیر و زیاد است که برای گروه‌ها کاملاً منطقی و به صرفه است که برای کسب آن‌ها وقت و تلاش بسیار و پول کلان صرف کنند. به طور مثال، برای اتومبیل‌سازان داخلی میلیاردها دلار می‌ارزد که به نحوی قانون‌گذاران را به تحمیل سهمیه و تعرفه‌های گمرکی بر واردات اتومبیل‌های خارجی ترغیب کنند. بنابراین، اصلاً باید جای تعجبی داشته باشد که صاحبان صنایع اتومبیل‌سازی حاضرند میلیون‌ها دلار خرج رایزنی کنند تا دقیقاً به کسب چنین نتیجه‌ای نائل شوند.

اما همان گونه که گوردون تالاک اشاره داشت، این فعالیت رایزنی سراسر نامولد بوده و برای اقتصاد کشور زیانِ محض است. وقت و تلاش و پول و مهارت و تکاپوی کارآفرینانه بسیاری از افراد با استعداد بر سر این فعالیت به هدر می‌رود. رانت‌جویی فعالیتی است که هیچ چیز با ارزشی برای جامعه تولید نمی‌کند. تنها کاری که رانت‌جویی انجام می‌دهد این است که تعیین کند کدام یک از امتیازات انحصاری به کدام یک از گروه‌های ذینفع اعطای خواهد شد.

ملحوظه گوردون تالاک مبنی بر این که گروه‌های رانت‌جو در تلاش برای متمایل کردن فرایند قانون‌گذاری به نفع خودشان منابع عظیمی را صرف می‌کنند (یا از نظر اجتماع در کلیشن، این منابع را تلف می‌کنند) ضربهٔ تکان‌دهنده‌ای بود به انگاره‌های «اقتصاد رفاه‌گرا»^۱ در حرفةٔ مرسوم و غالب اقتصاد. رفاه‌گرایان معتقد بودند که انتخاب‌های جمعی به اصلاح ناکامی بازار و گسترش رفاه عمومی خواهد انجامید؛ اما آن‌ها به مکانیسم فرایندهای

1. welfare economics

تصمیم‌گیری جمعی در دنیای واقعی توجه چندانی نداشتند و فرضشان بر این بود که امور سیاست‌گذاری‌ها توسط مقامات دولتی روش‌اندیش به شیوه‌ای عقلاتی و در جهت تأمین منافع عموم انجام می‌پذیرند. اما بینش گوردون تالاک مشخص ساخت که فرایند سیاست عمومی نه فقط به هیچ عنوان بر فرایند بازار برتری ندارد، بلکه رانت‌جویی تصمیمات عمومی را به شدت تحریف می‌کند و در نتیجه موجب تحریف بازارها می‌شود و رقابت را به گونه‌ای کاهش می‌دهد که به نفع برخی گروه‌های خاص باشد، اما به جامعه در کلیتش آسیب‌های اساسی وارد سازد.

هزینه‌ها و تحریف‌ها

شیوه‌هایی که رانت‌جویی بر دیگران تحمیل هزینه می‌کند پرشمارند. به طور مثال، فرض کنید یک گروه صنایع تکنولوژی پیشرفته با موفقیت برای برخورداری از امتیازات مالیاتی در امر تحقیق و توسعه رایزنی می‌کند. این گروه ممکن است ایده خود را به عنوان راهی برای حفظ موقعیت علمی کشور در خط مقدم تکنولوژی و ایجاد انگیزش برای توسعه محصولات پیشرفته تکنولوژیکی معرفی کند که مردم در کشورهای دیگر خواهان خریدشان هستند. البته احتمال دارد که ایده مزبور واقعاً برخی از این تأثیرات مثبت را هم داشته باشد.

اما در عین حال این امکان هم وجود دارد که رایزنی این گروه و برخورداری آن از امتیازات مالیاتی صرفاً موجب شود که کار تحقیق و توسعه (که این گروه خواهی نخواهی انجامش می‌دادند) برایشان ارزان‌تر تمام شود. به علاوه، امتیاز مالیاتی به واسطه جذب منابع به سمت تحقیق و توسعه و محروم کردن دیگر زمینه‌ها از این منابع، باعث تحریف نظام مالیاتی می‌گردد – زمینه‌هایی که ممکن بود آن منابع را به شکلی پربارتر به مصرف برساند. چشم‌انداز وسوسه‌انگیز مالیات‌های پایین‌تر هم‌چنین ممکن است شرکت‌ها را ترغیب کند تا صرفاً به طمع برخورداری از مزایای مالیاتی، فعالیت‌های مختلفی را که هیچ ربطی به تحقیق و توسعه ندارند در ذیل مقوله «تحقیق و توسعه» تعریف و طبقه‌بندی کنند.

در ضمن، این واقعیت که خزانه‌داری کشور هیچ درآمدی از این گونه فعالیت‌ها به دست نمی‌آورد سبب می‌شود که دولت برای ابقاء سطح هزینه‌هایش به تأمین منابع مالی از جای دیگر روی یاورد. بنابراین، برای جبران این کمبود، مالیات‌هایی که عدهٔ دیگری از مردم می‌پردازند به ناچار باید افزایش بیابند، که این نه تنها به ضرر مالیات‌دهندگان است، بلکه افزایش نرخ‌های مالیاتی، تعداد بیشتری از مردم را ترغیب می‌کند تا یا به روش‌های قانونی از پرداخت مالیات خودداری کنند و یا به دنبال راههای گریز غیرقانونی از پرداخت مالیات باشند. و هرچه نرخ‌های مالیاتی بالاتر باشند تعداد بیشتری از مردم ترغیب خواهند شد که برای برخورداری از گریزگاهها و امتیازات ویژه به فعالیت‌های ستادی و تبلیغاتی روی بیاورند تا به این ترتیب از فشار مالیات‌های فزاینده بکاهند. موفقیت در این گونه تلاش‌ها خود به تحریف بیشتر فعالیت اقتصادی دامن می‌زند و منابع را از حوزه خدمات مشتری بیرون می‌کشد و به سمت حوزه فعالیت‌های اجتناب از مالیات سوق می‌دهد و در نتیجه باعث تکرار و تشدید همان چرخه معیوب می‌گردد.

موفقیت در فعالیت ستادی گروه‌ها برای برخورداری از یارانه نیز (مثلاً کمک هزینه‌های دولتی به سوخت‌های زیستی) به ایجاد مشکلاتی مشابه امتیازات مالیاتی می‌انجامد، زیرا تلاش برای برخورداری از یارانه نیز فعالیت‌های اقتصادی را به میزانی فراینده به سمت تولید سوخت زیستی سوق می‌دهد. تقاضای بیشتر برای آن دسته از دانه‌های گیاهی که برای تولید سوخت زیستی استفاده می‌شوند موجب افزایش قیمت آن دانه‌ها می‌گردد، در نتیجه قیمت مواد غذایی بالا می‌رود و بر هزینه زندگی می‌افزاید که طبعاً این گرانی فقیرترین بخش جامعه را به شدیدترین وجه متأثر خواهد کرد. در این جا نیز درست مانند امتیازات مالیاتی، هزینه‌های مترتب بر یارانه به شکلی گسترشده و مبهم بین توده‌های مردم پخش می‌شود در حالی که منافع حاصل از یارانه به صورتی فشرده و متمرکز نصیب گروه‌های مشخص ذینفع با منافع مشخص و تعریف شده می‌گردد.

یا در مورد مشابهی، برخی گروه‌ها ممکن است از طریق سیستم رفاه دولتی در پی کسب منافع برای خودشان باشند. به طور مثال، چنانچه در یک سیستم رفاه دولتی مزایای نقدی

برای خانواده‌های کم درآمد در نظر گرفته شده باشد، آن دسته از افرادی که میزان درآمدشان قدری بالاتر از سطح حداقل درآمد قرار گرفته می‌توانند با توصل به فعالیت‌های ستادی و تبلیغاتی در جهت افزایش سطح تعیین شده حداقل درآمد، خودشان را نیز در شمال خانواده‌ایی قرار دهند که کمک هزینه دریافت می‌کنند. دیگران نیز ممکن است ترتیبی اتخاذ کنند که درآمدشان قدری پایین‌تر بیاید (یا وام‌داد کنند که درآمدشان پایین است) تا در نتیجه مشمول کمک هزینه‌های دولتی شوند.

برآورد هزینه

همان گونه که اقتصاددان برنده جایزه نوبل، «میلتون فریدمن»^۱، اشاره کرده بود، ساختن یک کارخانه بالقوه بر ثروت عمومی می‌افزاید، اما خریدن پلاک و جواز یک تاکسی نیویورکی چیزی به ثروت عمومی نمی‌افزاید. و هرچه بدنه بخش عمومی (دولتی) بزرگ‌تر باشد یا ساختار مقرراتی و مالیاتی پیچیده‌تر باشد، فرصت‌های رانت‌جویی نیز گسترده‌تر خواهند شد و در نتیجه این ضرر بالقوه نیز بزرگ‌تر می‌شود.

شرکت‌ها، افراد و گروه‌ها، به احتمال زیاد این آمادگی را دارند که، در صورت موفقیت، تقریباً همه آن چه را که به واسطه برخورداری از «رانت» نصیب می‌برند دوباره در فعالیت رانت‌جویی سرمایه‌گذاری کنند. رانت‌جویی هزینه‌ای دارد؛ بدین ترتیب که منابع را از دیگر بخش‌های اقتصاد به سمت خود جذب می‌کند. این منابع اغلب شامل افراد بسیار سخنور، تحصیل کرده، و مولد است. در نتیجه این هزینه و هم‌چنین در نتیجه ضرر رفاه اقتصادی از رانت‌جویی موفقیت‌آمیز، هزینه کل این فعالیت می‌تواند به حدی رشد کند که تبدیل به هزینه‌ای بسیار عظیم شود. مطالعه‌ای در اوایل دهه ۲۰۰۰ میزان پول صرف شده توسط گروه‌های ذینفع برای رانت‌جویی در آمریکا را صدها میلیون دلار تخمین زده بود. موضوع دیگری که باعث بالاتر رفتن رقم این صورت حساب کلان می‌شود این است که رانت‌جویی یک قمار است که معلوم نیست به ثمر برسد یا نرسد؛ و رانت‌جویان نیز مانند بسیاری از

1. Milton Friedman

قماران بازان به واقع در نهایت، حتی اگر موفق هم شوند، آن چه را که بر سر فعالیتشان هزینه می‌کنند بیشتر از چیزی است که به دست می‌آورند.

هزینه‌های مالی که رانت جویی بر بقیه مردم تحمیل می‌کند یک تأثیر فرساینده دیگر نیز دارد. اگر مردم دریابند که دسترنجشان، پس اندازهایشان، و سرمایه‌ای که با کار و زحمت فراوان کسب کرده‌اند ممکن است توسط رانت جویان (در قالب مالیات‌ها و قیمت‌های انحصاری) از آنان گرفته شود، دیگر شور و اشتیاقی به سخت‌کوشی و پس انداز نخواهد داشت؛ بنابراین، در روند ایجاد ثروت کمتر سرمایه‌گذاری می‌کنند، بنگاه‌های اقتصادی از سرمایه مالی تهی می‌شوند، بازده کاهش می‌یابد، و عموم مردم باز هم تهی دست‌تر می‌شوند.

هزینه‌های سیاسی

رانت جویی فرایند سیاسی را نیز فاسد می‌کند. چشم‌انداز و سوسه‌انگیز کسب مزایای کلان از طریق رانت جویی، گروه‌ها را ترغیب می‌کند تا برای محقق کردن این مزایا به تجارت آرا و حمایت از یکدیگر پردازند.

منافع کلانی که رانت جویان از امتیازات واگذارشده می‌برند، و میزان انژری و وقتی که حاضرند برای گرفتن این امتیازات سرمایه‌گذاری کنند، توضیح گر آن است که چرا رایزنی به یک چنین صنعت عظیمی مبدل شده است و چرا همه سیاستمداران در نهایت به اعطای انحصارات و امتیازات و تصویب مقررات می‌پردازند، و چرا این امتیازات ویژه و انحصاری حتی تا مدت‌ها پس از آن که ناکارامدی و نامناسب بودنشان به روشنی مشخص شده (و نیاز به بازنگری در آن‌ها محرز است) هم‌چنان برقرارند و اعمال می‌شوند.

هر اندازه قدرت دولت گسترده‌تر باشد تعداد فرصت‌ها برای رانت جویی بیشتر خواهد بود و در نتیجه قدرت دولتمردانی که گروه‌های ذینفع برای گرفتن الطاف ویژه با آن‌ها رایزنی می‌کنند نیز بیشتر خواهد شد. سیاستمداران فقط از موقعیت و مقام خود (که به آنان امکان اعطای امتیاز به رانت جویان می‌دهد) نفع نمی‌برند، بلکه از توانایی خود در تهدید به تصویب قوانین نامطلوب به ضرر دیگران نیز منتفع می‌شوند. در برخی موارد، این توانایی ممکن است

منجر به فساد محض گردد، یعنی در جایی که سیاستمداران، در ازای دریافت پول نقد و الطاف شخصی، امتیازات ویژه را به گروههای خاصی اعطا می‌کنند و موانع قانونی در سر راه کسانی قرار می‌دهند که از آنان حمایت نمی‌کنند.

سودهای کلان بالقوه‌ای که رانت‌جویی هم برای رانت‌جویان و هم برای سیاستمداران در بر دارد، و وجود عدم توازن بین منافع متوجه نفع‌برانِ اقلیت و ناتوانی اکثریت عمومی، ممکن است شخص را به تعجب وادرد که چرا رانت‌جویی به یک بیماری همه‌گیر و بومی در نظامهای دموکراتیک تبدیل نشده است. متأسفانه شواهد موجود حاکی از آن است که احتمالاً چنین اتفاقی رخ داده است.

۸- موعد پرداخت برای سیاستمداران

اصلًا ما چه نیازی به قانون گذاران داریم؛ به تمام آن نمایندگان و مجالس قانون گذاری که عموماً مشتاق نفرت ورزیدن به ایشان هستیم؟ دلیل اصلی این نیاز خیلی سرراست است: کارامدی نهاد قانون گذاری. کثرت تصمیمات جمعی که مردم در کشورهای پیشرفته هر روز با آن‌ها مواجه هستند به حدی زیاد است که بی‌اندازه سخت و طاقت‌فرسا می‌شود اگر بخواهیم از همه افراد جامعه انتظار داشته باشیم تا برای تعیین تکلیف تک تک موضوعات به پای صندوق رأی بروند و نظر بدهنند. و عموم مردم نیز نه وقت آن را دارند و نه علاقه‌اش را که بخواهند پیرامون تمام موضوعات به تحقیق و شکل‌دهی نظرات پردازنند.

به همین دلیل ما وظیفه بررسی و فهم این موضوعات و قضاوت و تصمیم‌گیری در مورد آن‌ها را به گروهی کوچک‌تر و مدیریت‌پذیرتر و اگذار می‌کنیم، یعنی قانون گذاران حرفه‌ای. ما با اعتماد و تکیه بر سخت‌کوشی و قضاوت این قانون گذاران به آنان و کالت می‌دهیم تا نظرات ما را نمایندگی کنند و به جای ما تصمیم بگیرند. و این به معنای آن است که تصمیمات می‌توانند با صرف وقت و تلاش و پول کم‌تری اتخاذ شوند.

قانون گذاران و ما

ولی آیا قانون گذاران کاملاً نظرات ما را نمایندگی می‌کنند؟ اقتصاددانان آکادمیک ممکن است که چنین پنداشتی داشته باشند، اما اکثر مردم عادی (و از جمله خود سیاستمداران) ساده‌لوحی‌شان خیلی کم‌تر از اقتصاددانان است. در واقع، همان‌گونه که دانشوران نظریه «انتخاب عمومی» می‌گویند، قانون گذاران هیچ فرقی با بقیه ما ندارند؛ آن‌ها نیز برای خود عقاید و منافعی دارند که ناگزیر بر تصمیم‌گیری‌هایشان تأثیر می‌گذارند.

اصول نظریه «انتخاب عمومی» در مورد قانون گذاری نیز به همان اندازه صدق می‌کنند که در مورد انتخابات. حزب‌های مختلف، به ویژه در نظام‌های چندحزبی، ممکن است ناچار به چانهزنی و تشکیل ائتلاف‌های مختلف در مجلس شوند. گروه‌های ذینفع از طریق رایزنی (و گاه با کمک‌های مالی حیاتی) مستقیماً نمایندگان مجلس را تحت فشار قرار می‌دهند. و همیاری در رأی تقریباً در تمام مجالس قانون گذاری دنیا یک فاکتور بزرگ محسوب می‌شود.

بنابراین، ما به هیچ عنوان نباید انتظار داشته باشیم که منافع نمایندگان مجالس کاملاً با منافع کسانی که به آن‌ها رأی داده‌اند همسو و منطبق باشد. به واقع مشتاق‌ترین افراد برای ورود به قدرت معمولاً کسانی هستند که بیش از آن که در فکر پیشبرد بیشتر منافع عموم مردم باشند، می‌خواهند از قدرت در جهت منافع خودشان، یا منافع دوستان و گروه‌های خودی، بهره ببرند.

البته درست است که مردم می‌توانند با رأی منفی به سیاستمداران منتخب خود در دور بعدی انتخابات آن‌ها را مهار کنند، اما این ابزار نظارتی به دلایل گونان ابزاری بسیار ضعیف است، از جمله این که انتخابات خیلی دیر به دیر برگزار می‌شوند و مردم به بسته‌ای از سیاست‌های مختلف رأی می‌دهند، و آن‌ها که قادرند موضوعات کلیدی در انتخابات را دیکته کنند یا تاریخ برگزاری انتخابات را تعیین کنند تأثیر نیرومندی بر نتیجه انتخابات خواهند داشت. در عین حال، مردمی که نمایندگان را انتخاب می‌کنند خود به خوبی آگاهند که تک رأی آن‌ها تأثیر چندانی در سرنوشت انتخابات ندارد، و بررسی‌ها نشان می‌دهند که مردم هزینه‌های فعالیت‌های دولتی را به شدت دست کم گرفته و در نتیجه اهمیت این فعالیت‌ها را نیز دست کم می‌گیرند و همین امر باعث می‌شود که در اغلب اوقات میزان مشارکت مردم در انتخابات پایین باشد. این موضوع یکی از دلایلی است که بسیاری از دانشوران نظریه «انتخاب عمومی» (به ویژه اعضای «مکتب ویرجینیا»^۱) تا این اندازه به این پرسش می‌پردازند که چگونه می‌توان دولتها را توسط اصلاحات ساختاری و قوانین اساسی مهار کرد.

درآمد سیاسی سیاستمداران

همان گونه که مشاهده کردیم، یکی از بینش‌های کلیدی «انتخاب عمومی» (که پیشینه‌اش به دوران «دانکن بلک»^۱ و «آنتونی داونز»^۲ می‌رسد) این است که در موضوعات سیاسی، «انگیزه رأی» نقشی اساسی در اتخاذ موضع توسط سیاستمداران و احزاب سیاسی دارد. سیاستمداران اپوزیسیون ممکن است مقداری تأثیر در رویدادها داشته باشند، اما اپوزیسیون برای تأثیرگذاری واقعی و مؤثر ابتدا باید در قدرت قرار بگیرد. البته آن‌ها برای به قدرت رسیدن نیاز دارند که برگزیده شوند. به عبارت دیگر، جناح اپوزیسیون نیز (مانند دولت مستقر) منافعی حیاتی در کسب آرا دارد. ممکن است اپوزیسیون نه به خاطر پول و روش بلکه برای نفع‌رسانی به بشریت در پی کسب قدرت باشد، اما حتی در آن صورت نیز باز هم هدف اصلی آن‌ها می‌باشد جمع‌آوری رأی باشد.

برای جمع کردن رأی، سیاستمداران ناگزیرند که، به تعبیر دانشوران «مکتب شیکاگو»^۳، در بین منافع رقابت‌کننده همچون «دللان» عمل کنند- به طور مثال، دلالی بین گروه‌های رایزنی که دائمًا مقررات قانونی جدید طلب می‌کنند و مالیات‌دهندگان و مصرف‌کنندگانی که باید هزینه آن مقررات را پردازنند. اجرتی که بابت دلالی نصیب سیاستمداران می‌گردد آرای مردم است، اما اگر ایشان در این دلالی موفق باشند از انواع «درآمدهای سیاسی» دیگر نیز بهره‌مند خواهند شد: مثلاً دریافت کمک‌های سخاوتمندانه مالی برای تشکیل ستاد تبلیغاتی، مقام و مزایای شغل دولتی، مورد عزت و احترام واقع شدن از سوی کارکنان دولتی و عموم مردم، جلب توجه همگانی به هنگام حمایت از موضوعات پرطرفدار، و برخورداری از قدرت هدایت بودجه‌های مصرفی و فرصت‌های استخدامی به سمت حوزه انتخابیه خودشان.

درآمدهای سیاسی ممکن است شامل پول نقد هم باشد. مقام و موقعیت سیاسی چشم‌انداز مشاغل پرمنفعت پس از خاتمه دوران مسئولیت سیاسی را نیز با خود به همراه دارد. حتی این احتمال هست که رایزنان یا پیمان‌کارانی که با دولت کار می‌کنند به صورت وجهه‌نقدی یا

1. Duncan Black

2. Anthony Downs

3. Chicago School

الطاف ویژه به سیاستمداران دستخوش بدهند، اما این نکته خود جای بحث و تأمل دارد که فروختن یک سیاست در ازای پول نقد در معامله‌ای فاسد چه تفاوتی دارد با، یا چه اندازه نکوهیده‌تر است از، فروختن آن سیاست در ازای آرا در یک وضعیت همیاری در رأی.

خطرات انگیزه رأی

افراد ممکن است فکر کنند که انگیزه رأی سیاستمداران تفاوت چندانی با انگیزه سود کارآفرینان در بازار ندارد. یکی هدفش این است که با ارائه کالا و خدماتی که مردم خواهانش هستند پول جمع کند، و دیگری هدفش جمع کردن رأی است. اما باید به خاطر داشت که انتخاب‌های ما در بازار ماهیتی داوطلبانه دارند، در حالی که انتخاب‌های سیاسی مستلزم عنصر زور و اجبارند. به علاوه، آرایی که سیاستمداران در پی کسبشان هستند ممکن است بازتاب‌دهنده نظرات و ترجیحات گستره عموم مردم نباشد.

به طور مثال، میزان «دستمزدهایی» که به سیاستمداران پرداخت می‌شود تا حدودی بستگی به این دارد که، از نظر «مشتریان» آن‌ها، دوام تصمیماتی که می‌گیرند و مدت زمانی که در قدرت باقی می‌مانند تا چه اندازه است. اما در بازار سیاست، مشتریانی که وضعشان از همه بهتر است و حاضرند بیشترین دستمزد را به سیاستمداران پرداخت کنند، گروه‌های کوچکی هستند که منافعی متمرکز دارند و نه توده‌های پراکنده و ناآگاه مردم. به همین دلیل، سیاستمداران توجه‌شان بر مطالبات گروه‌های ذینفع سازمان یافته و پر هیاهو مطعوف می‌شود و اغلب اوقات به خواسته‌های آنان تن می‌دهند - شاید با این برآورد که گروه‌های ذینفع می‌توانند توده‌های بی‌اعتنای ناآگاه را به همراهی با تصمیمات آن‌ها ترغیب کنند.

انگیزه رأی مشکلات دیگری نیز به بار می‌آورد. مثلاً سیاستمداران برای حمایت از صرف بودجه دولتی در حوزه‌های انتخابیه خودشان انگیزه نیرومندی دارند، حتی اگر بدانند که صرف این بودجه در آن مناطق نمایان گر ارزشی بد برای کل کشور است. همیاری در رأی، که در آن سیاستمداران از طرح‌های مشابه و نامطلوب در مناطق مربوط به همکارانشان حمایت می‌کنند، ممکن است حتی به گستره آن ارزش ضعیف و بد وسعتی بیشتر بخشد. و

قانون گذاری فله‌ای نیز، که به منظور درو کردن آرای بسیاری از گروه‌های متفاوت طراحی می‌شود، ممکن است همین تأثیر تلف کننده را داشته باشد.

یکی دیگر از مشکلات، «رشوة انتخاباتی»^۱ است که پیش از انتخابات رخ می‌دهد و در طی آن سیاستمداران به منظور جلب آرای عمومی به حمایت از اهداف گوناگون و پرطرفدار می‌پردازند – بدون آن که الزاماً توضیح دهنده هزینه این اهداف از کجا قرار است تأمین شود. تنها پس از برگزاری انتخابات است که به مردم توضیح داده می‌شود که مالیات‌ها باید افزایش بیابند. به نظر می‌رسد که احزاب سیاسی، در تلاش برای کسب آرای مردمی که در جناح میانه مجتمع شده‌اند، در هنگام انتخابات قدری میانه‌روتر شده و بدین ترتیب امکان انتخاب واقعی کمتری به مردم می‌دهند.

متمرکز کردن و صرف هزینه‌های عمومی برای گروه‌های خاص (به نسبت صرف این هزینه‌ها برای توده‌های مردم) کار ساده‌تری است که به نوبه خود جلب آرای این گروه‌های خاص در هنگام انتخابات را نیز ساده‌تر می‌کند و هر گاه که دولت بزرگ‌تر بوده و قدرت و پول بیشتری در اختیار داشته باشد لطف و توجه به این گروه‌های خاص نیز بسیار آسان‌تر خواهد شد. اما هر قدر که این شبکه الطاف بزرگ‌تر و وسیع‌تر می‌شود احتمال این که بازتاب‌دهنده منافع عموم مردم باشد کم‌تر خواهد بود و هر اندازه که دولت حجیم‌تر، پیچیده‌تر و قدرتمندتر می‌شود دامنه رشوه‌خواری‌ها و دستخوش‌گرفتن‌ها نیز وسیع‌تر خواهد شد.

مهار کردن رهبران

البته در این بین قید انتخابات هم‌چنان به جای خود پابرجا است که به واسطه آن مردم می‌توانند، لاقل به شکلی ضعیف، سیاستمداران کشورشان را کنترل کنند. رسانه‌ها و جراید نیز می‌توانند فساد مسلم را افشا ساخته و رسوا کنند. به علاوه، ترس از دست دادن جایگاه حکومتی، دولتها را از بی‌خیالی محض نسبت به قدرت و پولی که در اختیار دارند باز

1. *electoral bribery*

می دارد. به هر حال دولتمردان مستقر به خوبی می دانند که چنانچه اپوزیسیون به پیروزی بر سد همین قدرت و پول می تواند علیه خودشان استفاده شود.

اما این بازدارندگی ها ضعیف هستند و بسیاری از دانشوران «انتخابات عمومی»، به ویژه دانشوران مكتب ویرجینیا، هم چنان قواعد قانون اساسی را بهترین راه برای مهار قانون گذاران می دانند. به طور مثال، اگر قواعد نهادی به گونه ای باشند که از دولت مستقر جانبداری کنند، احتمال سوء استفاده سیاستمداران از قدرتی که در اختیار دارند بیشتر می شود، در حالی که اگر دولتمردان نتوانند به ماندن در حکومت به مدت طولانی امیدوار باشند احتمال سوء استفاده نیز کاهش خواهد یافت. محدودیت دوره حکومت و «انتخابات های مقدماتی باز»^۱ برای انتخاب نامزدهای مجالس قانون گذاری، ممکن است قدرت و قیمت احزاب سیاسی را کاهش دهد. نظام تفکیک قوا در ایالات متحده آمریکا همیاری در رأی را و نیز احتمال دوام معاملات با گروه های ذینفع خاص را قدری سخت تر و کمتر می کند زیرا شاخه دیگری از حکومت ممکن است این همیاری ها و معاملات را برهم بزند. اما به همان میزان نیز، نقش کمیته های قانون گذاری در آمریکا، به رغم توانایی شان در برهم زدن این همیاری ها، در جهت عکس عمل می کند.

در آمریکا ریس جمهور قدرت قابل توجهی دارد، از جمله قدرت و توی پیشنهادات کنگره. این موضوع هم به نوبه خود احتمال خشی سازی همیاری ها و دیگر تدابیر مربوط به منافع ویژه را افزایش می دهد؛ زیرا پس از و توی ریس جمهور، وقتی طرح دوباره به کنگره ارجاع می شود، تصویب آن نسبت به بار اول، نیاز به اکثریت بیشتری دارد که در نتیجه پیشبرد منافع بخشی و منطقه ای را برای اقلیت های کوچک دشوار تر می سازد. ریسک رایزنی در چنین شرایطی بالا رفته و کارایی اش کمتر می شود. به علاوه، حق و توی ریس جمهور به وی اجازه می دهد تا در مقابل قوانینی که ممکن است به جای دفاع از مصرف کنندگان و مالیات دهنده ها کوچک (مثلاً مردم یک منطقه جغرافیایی خاص)

۱. منظور از انتخابات های مقدماتی باز (*open primaries*) یا انتخابات مقدماتی همگانی، انتخاباتی است که در آن عموم مردم به نمایندگان احزاب رأی می دهند و رأی دهنده ها ملزم به طرفداری از هیچ حزبی نیستند. نقطه مقابل این شیوه، «انتخاب مقدماتی بسته یا درون حزبی» (*closed primaries*) است - مترجم)

جانبداری کنند، بر منافع ملی گسترشده‌تری تأکید کند. البته به همان اندازه نیز این امکان وجود دارد که رؤسای جمهورِ فعل و قدرتمند از مهارت و قدرت خویش برای شکستن قیود قانون اساسی و عبور از آن‌ها استفاده کنند و ابتکاراتی خاص خودشان برای همیاری در رأی‌بنا نهند.

قوه قضاییه نیز به شکلی مشابه ممکن است سیاستمداران را مهار کند و مانع از عمل ایشان در خارج از حوزه قانون گردد، یا به واقع مانع از عمل ایشان در خارج از قواعد عموماً پذیرفته شده عدالت گردد، حتی اگر قانون به تصویب رسیده در مجلس ناقض آن مفاهیم عمیق‌تر باشد. انتصاب‌های مادام‌العمر قضات و شیوه‌های غیر سیاسی انتخاب آن‌ها، هر یک می‌توانند به قوه قضاییه استقلال بیشتری از قوه مقننه ببخشند و گرایش قضات به نقض قوانین مجلس را بیشتر کنند، که همین امر به نوبه خود از قدرت دلالی سیاستمداران دولتی خواهد کاست. اما در جایی که انتصابات قضایی در درون یک فرایند سیاسی صورت می‌پذیرد، احتمال سیاسی بودن قضات بیشتر می‌شود و یا آن نامزدهای «آب زیر کاه» (که ظاهر می‌کنند که مستقل هستند در حالی که چنین نیستند)، و یا آن نامزدهای جناح میانه که حمایت هر دو طرف را جلب می‌کنند، به جای افراد اصلتاً مستقلی که بیرون جناح بازی‌های سیاسی هستند به مشاغل قضایی منصوب می‌شوند.

در هر صورت، برای فسخ قوانین کشور توسط قضات محدودیت‌هایی وجود دارد. کارکرد و وظیفه اصلی قضات این است که قوانین کشور را تقویت کنند و پابرجا نگه دارند. و همین وظیفه ممکن است آنان را در شرایطی قرار دهد که صرفاً مجری چانهزنی‌ها و معاملات تلقینی باشند که به واسطه دلالی‌های سیاستمداران جوش خورده است؛ سیاستمدارانی که منافع شخصی‌شان شاید بازتاب‌دهنده منافع عموم مردم نباشد.

۹- برآنگیختن دیوان سالاران

یکی دیگر از بخش‌های مهم فرایند سیاسی «دیوان سالاری»^۱ است - مستخدمین کشوری و دیگر مقامات دولتی که در وزارت‌خانه‌ها، ادارات، و مجموعه‌های عمومی و تشکیلات محلی دولتی کار می‌کنند. وجود همه این دیوان‌سالاران برای این منظور است که تصمیمات قانون‌گذاران را به اقدامات عملی واگردانند و سیاست‌های کلی و گسترده را به شکلی مناسب در موارد واحد و مشخص اعمال کنند. اما باز هم این پرسش پیش می‌آید که ما تا چه اندازه می‌توانیم متکی به عملکرد بی‌طرفانه این افراد بوده و امیدوار باشیم که منافع شخصی خودشان را در کارهایشان دخالت ندهند؟

بنا به نظر بسیاری از دانشوران «انتخاب عمومی» ما نمی‌توانیم چندان اتکایی به بی‌طرفی دیوان‌سالاران داشته باشیم. «گوردون تالاک»^۲، که خود زمانی از کارکنان سابق وزارت امور خارجه بود، بعدها مقاله‌ای در مورد تجربیاتش در دستگاه دیوان‌سالاری نوشت. مطالب این مقاله چنان «جیمز بیوکین»^۳ را تحت تأثیر قرار داد که بر اساس آن نظریه‌ای تدوین کرد مبنی بر این که دیوان‌سالاران دولتی برای گسترده کردن حجم و قلمرو بخش دولتی منافع بسیار نیرومندی دارند. یکی دیگر از نویسنده‌گان مکتب ویرجینیا، «ویلیام ای. نیسکانن»^۴، با برگرفتن همین مضمون، اشاره‌ای داشت به این که یک محرك بزرگ برای مستخدمین کشوری میزان بودجه‌های آنان است، زیرا بودجه به همراه خود بسیاری منافع شخصی دیگر نیز خواهد داشت.

1. *bureaucracy*

2. Gordon Tullock

3. James Buchanan

4. William A. Niskanen

این نظرگاه در مغایرت صریح با رهیافت «اقتصاددانان سنتی رفاه»^۱ است که در آن فرض بر این است که مقامات دولتی صرفاً افرادی عینیت‌گرا هستند و روحیه‌ای مردمی دارند و به شیوه‌ای بی‌طرفانه پی‌گیر منظور و مفاد قوانینی هستند که مسئولیت اداره و اجرای آن‌ها بر عهده ایشان نهاده شده است. اما از دید نظریه «انتخاب عمومی»، انتخاب عقلانی در مورد دیوان‌سالاران نیز به اندازه هر آدم دیگری صدق می‌کند؛ آن‌ها نیز در محدوده اختیارات و ساختار نهادی‌شان سعی در بیشینه‌سازی جاهطلبی‌های شخصی دارند. این امکان هست که دیوان‌سالاران وظیفه خود را به خوبی انجام دهند و سخت‌کوشانه به عموم خدمت کنند، اما آن‌ها نیز مانند بقیه ما، به دنبال درآمد، ثروت، راحتی، تصدی، ارشدیت، تغیریح، و آسایش هستند؛ و البته با توجه به مورد خاص دیوان‌سالاران، شاید که به دنبال اقتدار خودسرانه و طلب احترام از دیگران نیز باشند.

کنشِ خدمت به خویشن حوزه و امکان وسیعی در دیوان‌سالاری دارد و دلیل این امر تا اندازه‌ای به ماهیت بازده کار مقامات دولتی برمی‌گردد که به سختی می‌شود آن را در چارچوب معینی تعریف کرد. برخلاف تولید بازار، که موفقیت در آن را می‌توان در مقیاس سود یا زیان مالی اندازه‌گیری کرد، کارایی مقامات دولتی را به سختی می‌توان رصد کرد زیرا کار این افراد بر بنیان اهدافی بنا شده که اغلب گنگ و مبهم هستند (مثلًاً هدفی مانند «منفعت عمومی» که به درستی تعریف نشده است). بنابراین، جای تعجبی نیست اگر دیوان‌سالاران از فرصت استفاده کرده و در پی اهداف خودشان نیز باشند. به واقع، در کسب و کارهای بخش خصوصی موضوعی به نام «کارفرما-عامل»^۲ وجود دارد که بر سر آن بسیار بحث می‌شود. اما در بخش خصوصی نهایتاً مکانیسمی وجود دارد که کارفرمایان (یعنی سهامداران) از عاملان (یعنی مدیران و مجریان) حساب پس بکشند و آن‌ها را مسئولیت‌پذیر کنند - مثلًاً از طریق فروختن سهام، خریدن سهام و به عهده گرفتن تصدی شرکت، برکناری هیئت مدیره پیشین و انتصاب هیئت مدیره جدید، ایجاد شکل‌های جدیدی در نحوه اداره شرکت، و نیز از طریق رقابت در بازار که خواهانخواه از طرف شرکت‌های بهتر و موفق تر بر

1. traditional welfare economists

2. principal-agent

شرکتی که کارش را خوب انجام نمی‌دهد تحمیل خواهد شد. این مکانیسم‌ها همیشه هم در حد کمال عمل نمی‌کنند، اما کارایی‌شان بسیار بیشتر از مکانیسم‌های سیاسی است که در آن قرار است کارفرمایان (یعنی مردمی که رأی داده‌اند و دولت را انتخاب کرده‌اند) از طریق برگزاری انتخاباتی که هر ۵ سال یک بار صورت می‌گیرد و از طریق کنش‌های نمایندگان سیاسی، از عاملان (یعنی دیوان‌سالاران) حساب پس بکشند و آن‌ها را وادار به جواب‌گویی کنند.

مقامات و بودجه‌ها

بنا به اشاره نیسکانن، برای سنجش این که دیوان‌سالاران واقعاً چه اهدافی را دنبال می‌کنند، می‌شود «بیشینه‌سازی بودجه»^۱ را به عنوان یک میزان و معیار منصفانه در نظر گرفت. این میزان را می‌توان معادل تقریبی هدف کسب سود در محیط بازار محسوب کرد. این میزان هم‌چنین معیار قابل اندازه‌گیری و ساده‌ای به دست می‌دهد برای همه آن مزایایی که یک بودجه کلان و رشد کننده با خود به همراه دارد – نظیر امنیت شغلی، چشم‌انداز ترقی، افزایش دستمزد و غیره.

دیوان‌سالاران در پی گیری این مزایا به اندازه هر گروه ذینفع دیگری در فرایند سیاسی نقش‌آفرین هستند و در ضمن، برخلاف دیگر گروه‌ها، مشکل سواری گرفتن مجانية را نیز ندارند زیرا گروه آن‌ها به قدری معین و تعریف شده است که به سادگی می‌توانند تمام مزایای حاصل از رایزنی را برای خودشان نگه دارند و بین خود تقسیم کنند.

البته دیوان‌سالاران برای تأمین بودجه‌های خود متکی به حمایت سیاستمداران هستند. اما به گفته نیسکانن، بودجه به هر صورتی که تعیین و تخصیص شود باز هم دیوان‌سالاران قادرند منافع خودشان را در درون آن بودجه به حداکثر برسانند. اگر شرایط بودجه سهل‌گیرانه باشد، آن‌ها به راحتی می‌توانند وظایف و طرح‌های جدیدی برای خود تعریف کنند و به بهانه پرداختن به برونداد افزوده این وظایف جدید پول بیشتری طلب کنند؛ و چنانچه بودجه شرایطی سخت‌گیرانه داشته باشد، می‌توانند برونداد کارشان را

1. budget maximisation

محدود کرده و بدین ترتیب اطمینان حاصل کنند که به جای صرف بودجه در طرح‌ها، پول نزد خودشان باقی خواهد ماند.

به گفته نیسکانن، در هر یک از این دو حالت، دیوان‌سالاران اندازه و محدوده خود را به قدری گسترش می‌دهند که هرگز مورد نظر رأی دهنده یا سیاستمدار میانه نبوده است. دیوان‌سالاران هیچ نفع شخصی از صرفه‌جویی در بودجه نمی‌برند (و هیچ انگیزه‌ای برای صرفه‌جویی ندارند) ولی در عوض برای ابداع ملغمه‌ای از جریان‌های اشتغالی و برنامه‌های اجتماعی هزار جور انگیزه دارند. و در ضمن خوب می‌دانند که برای سیاستمداران عدول از سیاستی که خود را به آن متعهد کرده‌اند کار بسیار سختی است، حتی اگر هزینه‌های دیوان‌سالاری آن سیاست به مراتب از تخمین و انتظارات اولیه آن‌ها فراتر رفته باشد. همین موضوع به دیوان‌سالاران قدرت چانه‌زنی قابل ملاحظه‌ای در امور مربوط به قانون‌گذاری می‌دهد.

دیوان‌سالاران هم‌چنین قادرند با تهدید به قطع «خدمات مهمی که در خط مقدم نیاز عمومی هستند»^۱، در برابر کاهش بودجه مقاومت کنند. گوردون تالاک در این مورد به اقدام «خدمات گمرکات فدرال»^۲ استناد کرده بود که در واکنش به طرح کاهش بودجه، فعالیت تمامی بازرگانی گمرکات در فرودگاه‌ها و مبادی ورودی کشور را در سرتاسر آمریکا به حالت تعليق درآوردن، بدون آن که حتی یک نفر از کارکنان در دیگر بخش‌های گمرگات از کار دست بکشد.

منابع قدرت دیوان‌سالاران

قوانین مصوب در مجالس قانون‌گذاری عموماً حالتی مبهم دارند و همین امر به دیوان‌سالاران قدرت صلاح‌حید قابل ملاحظه‌ای می‌بخشد. برخی دانشوران «انتخاب عمومی» اشاره می‌کنند که سیاستمداران خودشان این طور می‌پسندند که قوانین با ابهام همراه باشند و ترجیح می‌دهند به جای تصویب قوانین مشروح و دقیق (که به مخالفانشان امکان می‌دهد تا

۱. منظور از این نوع خدمات (*front-line services*)، یک سری خدمات اساسی و درجه اول نظیر آموزش، بهداشت، امنیت و غیره است که مستقیماً از طرف دولت به مردم ارائه می‌شوند - مترجم.

2. Federal Customs Service

در صورت کسب قدرت به سادگی آن‌ها را ملغی کنند) ابتدا قوانین مبهمی را از تصویب گذرانده و سپس سازمان‌ها و عاملان «خود نگهدارنده‌ای»^۱ را بر اداره آن قوانین بگماراند. دلیل این امر هر چه که باشد، همین گستره وسیع تردید در قوانین به دیوان‌سالاران فضا و مجال بسیاری می‌دهد تا برونداد کارشان را هر طور که مایلند تعریف کنند و سپس برای تطبیق با آن برونداد، بودجه بیشتری طلب کنند.

بنا به نظر نیسکانن، کسب و کارها در محیط بازار دائمًا در معرض بررسی موشکافانه تحلیل گران و مشتریان آگاه هستند اما در مورد دیوان‌سالاران چنین چیزی وجود ندارد. این واقعیت که دیوان‌سالاران در مورد حوزه تخصصی خود آگاهی و اطلاعی به مراتب بیشتر از سیاستمداران متوسط دارند به این معناست که سیاستمداران قادر نیستند کنترل و نظارت مؤثری بر دیوان‌سالاران داشته باشند. همین انحصار اطلاعات و دانش داخلی نسبت به وظایف و کارکردها دیوان‌سالاران را قادر می‌سازد تا با استفاده از استراتژی «یک کاسه کردن» (و در هم آمیختن موضوعات متفاوت) از امپاطوری خود حراست کنند: دیوان‌سالاران با پرهیز از شفافیت، به طوری که نشود فهمید کدام بخش از وظایف‌شان قابل کاستن و کدام بخش قابل حذف کردن است، بسته واحدهای را به سیاستمداران ارائه می‌کنند و آن‌ها را ناگزیر می‌سازند که یا کل بسته را با همه محتویاتش پذیرند یا به کلی از آن صرف نظر کنند.

دیوان‌سالاران هم‌چنین مستعد طراحی، ترویج، و حمایت از ابتکارات و طرح‌های پیچیده سیاسی هستند که هم گستره قدرت صلاح‌دید خودشان را فراخ‌تر می‌سازد و هم این که به آن‌ها در پنهان کردن چگونگی صرف بودجه‌شان کمک می‌کند، و بدین ترتیب بر سردرگمی سیاستمدارانی که قرار است بر فعالیت آن‌ها نظارت و کنترل داشته باشند می‌افزایند.

نظر به رابطه کاری تنگاتنگشان با سیاستمداران، دیوان‌سالاران حتی از حربه این تهدید ناگفته نیز برخوردارند که با بروز دادن اطلاعاتی که ممکن است وجهه سیاستمداران را خراب کند

اربابان سیاستمدار خود را به تمکین وادارند؛ تهدیدی که به آن‌ها امکان می‌دهد تا در برابر هر تلاشی که در جهت کاهش بودجه آنان صورت می‌گیرد باز هم بیشتر مقاومت کنند. هر چه دولت بزرگ‌تر می‌شود، و هر اندازه که سیاستمداران ناگزیر به اخذ تصمیمات بیشتری می‌گردند، احتمال اشتباه کردن و گرفتن تصمیمات نادرست از سوی آنان نیز بیشتر می‌شود؛ تصمیمات نادرستی که ممکن است بعدها بهانه‌ای در دست دیوان‌سالاران برای سرافکنده کردن سیاستمداران گردد.

دیوان‌سالاران هم‌چنین متکی به حمایت سیاسی گروه‌های ذینفعی هستند که به نوبه خود چشم به کمک هزینه‌ها و وام‌ها و برنامه‌هایی دارند که مدیریت و اختیارشان در دست دیوان‌سالاران است؛ و تقریباً هیچ تردیدی نیست که این گروه‌های ذینفع مایلند بودجه مربوط به آن وام‌ها و برنامه‌ها افزایش بیابد. به علاوه، دیوان‌سالاران متکی به حمایت آن دسته از شرکت‌های بازرگانی‌اند که کالا و خدمات مورد نیاز طرح‌ها و برنامه‌های تحت تصدی شان را عرضه می‌کنند. یکی دیگر از منابع بالقوه قدرت دیوان‌سالاران قدرت رأی خودشان است. اگر دولت استخدام‌کننده یک چهارم یا یک سوم از نیروی کار باشد (کما این که اکنون در بسیاری از کشورها نیز همین‌گونه است) مستخدمین دولتی و وابستگانشان خود یک بلوک عظیم رأی را تشکیل می‌دهند که همه آن‌ها به احتمال زیاد طرفدار دیوان‌سالاری دولتی بیشتر و بودجه‌های دیوان‌سالاری کلان‌تر هستند.

مهار کردن دیوان‌سالاری

چه شگردهایی ممکن است کمک کنند تا منافع دیوان‌سالاران با منافع مردم، یا حتی منافع سیاستمداران همسو گردد؟ یک راهکار شاید برقرار کردن میزانی از رقابت بین سازمان‌ها و ادارات مختلف باشد. به این ترتیب ممکن است این ادارات وادار شوند تا در مقابله با بخش خصوصی برای عرضه خدماتشان پیشنهاد بدهند. این همان شگردي است که در وظایفی نظیر جمع‌آوری زباله و ترمیم و نگهداری شاهراه‌ها معمول است. یا می‌توان یک سازمان دولتی بزرگ‌گر را به سازمان‌های منطقه‌ای تقسیم کرد؛ روشی که امکان می‌دهد تا قابلیت‌های اجرایی آن‌ها را (همانند آن چه در تقسیم کار نیروی پلیس رخ می‌دهد) با هم مقایسه کرد.

شاید بشود به سازمان‌های دولتی به جای پرداخت کلی یک بودجه ثابت (که معمولاً به دلخواه خودشان مصرفش می‌کنند) بر اساس دستاوردهایی که کسب می‌کنند پرداخت نمود. اما این به معنای قیمت گذاشتن بر بروندادهایی است که حتی تعریف کردن‌شان هم دشوار است، چه برسد به اندازه گرفتن آن‌ها. حتی ایده واداشتن سازمان‌های دولتی به رقابت با عرضه کنندگان کالا و خدمات در بخش خصوصی یک ایده دردرس‌آفرین است زیرا مستلزم ایجاد سازمان‌های دولتی دیگری است که قراردادها را مورد بازبینی و قضاؤت قرار داده و بهترین آن‌ها را انتخاب کنند؛ و تجربه به ما می‌گوید که سازمان‌های دولتی برای انجام چنین اموری چندان مناسب نیستند.

پرسش‌های اخیر

البته دیدگاه مأیوس‌کننده نیسکانن در مورد دیوان‌سالاری با تکنیک‌های جدید از جمله «نظریه بازی»¹ مورد بررسی قرار گرفته و اخیراً پرسش‌هایی در مورد آن مطرح شده است.

برخی از دانشوران مدرن «انتخاب عمومی» استدلال می‌کنند که سیاستمداران به واقع از توان زیادی برای مهار دیوان‌سالاران برخوردارند و می‌توانند آن‌ها را از طریق کم کردن بودجه و تحریم‌های حرفه‌ای تنبیه کنند یا با تحقیق و بررسی‌های پی در پی آن‌ها را به ستوه بیاورند؛ می‌توانند تهدید کنند که اگر در کارشان بی‌کفایتی و ناشایستگی مشاهده شود، آن‌ها را به مردم معرفی نموده و رسوا و سرافکنده‌شان خواهند کرد؛ در واقع فقط کافی است تعداد کمی از آن‌ها را تنبیه کنند تا بقیه حساب کار دستشان بیاید. سیاستمداران قادرند تهدید کنند که برای مهار سازمان‌هایی که از حوزه مشروع خود تخطی کنند قوانینی به تصویب خواهند رساند. آن‌ها هم چنین می‌توانند با هدف بالا بردن سطح استانداردها و عملکردها و به منظور جلوگیری از زیاده‌روی‌های دیوان‌سالاران، مشوق‌هایی را در شکل قوانین جدید به تصویب برسانند.

بنابراین، شاید کنترل و مدیریت دستگاه دیوان‌سالاری نیاز به نظارت‌های مشروع و مطول نداشته باشد. اما حتی در صورت نیاز به چنین نظارت‌هایی، باز هم سیاستمداران ممکن است در اعمال کنترل بر دیوان‌سالاران بهتر از آن عمل کنند که نیسکانن و دیگران در ابتدا فکر

1. game theory

می کردند. مقررات مربوط به سازمان های دولتی اغلب نه توسط کل دستگاه قانون گذاری، بلکه توسط کمیته های تخصصی در قوه مقننه بررسی و تصویب می گردند. قانون گذارانی که در این کمیته های تخصصی حضور دارند و بر کار کرده ای دولتی نظارت و مدیریت می کنند احتمالاً در مورد آن کار کرده اا به اندازه دیوان سالارانی که تصدی آنها را بر عهده دارند خبره و آگاه هستند. همین خبرگی و آگاهی خود ممکن است بتواند برای اعمال کنترل مناسب و دقیق کفایت کند.

با وجود این، تلاش های عملی برای افسار زدن به دیوان سالاری در حال رشد تنایج ناخوشایندی به بار آورده است. برای سیاستمداران بسیار ساده تر است که سازمان های جدید ایجاد کنند تا این که بخواهند آنها را بر چینند یا محدود سازند. به علاوه، در گسترده سازی نفع سیاسی بیشتری هست تا در محدود سازی. ممکن است کسی این گونه استدلال کند که رشد و نمو دیوان سالاری صرفاً عارضه ای بیمار گونه است که نشان از نادرستی بنیادین تر اموری دارد که در ذات نظام دموکراتیک ما و در نحوه کار کردنش وجود دارند. دانشوران «انتخاب عمومی» اصرار دارند که آن چه ما برای درمان این بیماری ها نیاز داریم بازرسی های بسیار بهتر از طریق قوانین اساسی است.

۱۰- نقش قوانین اساسی

منطق نظریه «انتخاب عمومی» بنا ندارد که ما را محاکوم سرنوشتی محروم بداند که در آن راه گریزی از بهره کشی‌های گروه‌های ذینفع، قانون‌گذاران، و دستگاه دیوان‌سالاری برایمان متصور نباشد. رهیافت «مکتب ویرجینیا»^۱، که یکی از شاخه‌های «انتخاب عمومی» است، تأکید ویژه‌ای بر نقش قوانین اساسی می‌نمهد که به واسطه اش مردم می‌توانند از خود در مقابل این قبیل سوء استفاده‌ها محافظت کنند. مکتب ویرجینیا هم چنین به کنکاش و بررسی آن نوعی از قانون اساسی می‌پردازد که افراد عقلاتی با منافع شخصی (یعنی همه آدم‌های عادی) برای محافظت از خویش در مقابل بهره کشی‌ها ایجاد خواهند کرد.

«جیمز بیوکِنن»^۲ و «گوردون تالاک»^۳ در کتاب «محاسبه رضامندی»^۴ بحث را با توضیح این مطلب آغاز می‌کنند که در وهله نخست ما اصولاً چرا به دولت نیاز داریم. به گفته این دو، آنارشی وضعیتی خواستنی و خوشایند نیست. افراد ضعیف در چنین وضعیتی مورد سوء استفاده قوی‌ترها قرار می‌گیرند اما حتی قوی‌ترها نیز صلح و ثبات پربار را بر تهدید دائم و ویرانگر دشمنی از سوی دیگران ترجیح می‌دهند. در این گونه وضعیت‌ها، در همان حال که مردم در تلاش برای رهایی از هرج و مرج بین خود توافقات و قراردادهای یک به یک به وجود می‌آورند، نهاد دولت نیز رفته شکل می‌گیرد و رشد می‌کند.

1. Virginia School
2. James Buchanan
3. Gordon Tullock
4. *Calculus of Consent*

با توافق بر سر خویشتن داری دو جانبه، افراد می‌توانند از میزان قرار گرفتن در معرض شکار و چپاول از سوی دیگران بکاهند؛ با توافق بر سر این که هر کس در این حفاظت متقابل به نوبهٔ خود سهم و نقشی ایفا کند افراد می‌توانند در بخشی از هزینهٔ سنگین محافظت از خویشتن صرفه‌جویی کنند؛ و با توافق بر سر کنش جمعی، افراد امکان پرداختن به طرح‌های سازندهٔ بسیار عظیمی را خواهند یافت که انجامشان از عهدهٔ فرد فرد آن‌ها برنمی‌آمد.

اما شکل دادن و ساختن یک چنین نظامی از توافق، مستلزم تشکیل یک انجمان فیزیکی از همهٔ افراد نیست. بیوکِن و تالاک این نظام را چونان پیامدی از بی‌شمار توافقات یک‌به‌یکی میان افراد می‌نگرنند. شبکهٔ توافقات رفته گسترده می‌شود و نظامی طراحی نشده را شکل می‌دهد؛ درست همان گونه که بی‌شمار داوری‌های دادگاه‌های مدنی رفته نظامی از قوانین عام کشوری را شکل می‌دهند، یا بی‌شمار معاملات دو جانبه سرانجام نهاد بازار را شکل می‌دهند. در ابتدا ممکن است چنین به نظر بیاید که شکل‌گیری مزبور به واسطهٔ یک طرح کلی آگاهانه صورت پذیرفته است، اما به واقع این نظم اجتماعی به گونه‌ای طبیعی و از بطنِ کنش‌های افرادی پدیدار می‌شود و رشد می‌کند که همگی آن‌ها آدم‌هایی هستند عقلانی و دارای منافع شخصی.

هزینه‌های تصمیم‌گیری

باید توجه داشت که هیچ کس را به زور و ادار به ورود به این شبکهٔ توافقات نمی‌کنند. از نظر بیوکِن و تالاک، پذیرش و موافقت مردم برای ورود به این شبکه تمامًا داوطلبانه است. مردم برای این که بخشی از این توافق یا قرارداد عام اجتماعی باشند و از مزایای آن سهمی ببرند ناگزیر می‌باشد برخی محدودیت‌ها در رفتار خودشان را پذیرند، اما آن‌ها این محدودیت‌ها را به بودن در وضعیت هرج و مرج ترجیح می‌دهند. بنابراین، توافق مزبور کاملاً متفق القول است: هیچ کس به زور مجبور به ورود به توافقی که به ضرر ش باشد نمی‌شود، همان گونه که در یک بازار آزاد نیز هیچ کس را نمی‌توان به زور و ادار به پذیرش معامله‌ای نامطلوب کرد.

اما مشکلات از جایی آغاز می‌شوند که زمانِ تصمیم فرا می‌رسد، تصمیم در مورد این که دقیقاً کدام کنش‌های جمعی را قرار است بر عهده بگیریم. گرچه این گونه کنش‌ها به واقع

ممکن است موجب ارتقای حفاظت متقابل گردد، اما در عین حال امکان دارد جهت بهره کشی از اقلیت‌ها نیز استفاده شوند. اگر تصمیمات جمعی بر اساس اتفاق آرا گرفته شوند هیچ امکانی برای بروز این گونه بهره کشی‌ها متصور نخواهد بود، زیرا هر کس احساس کند که طرح یا سیاست به رأی گذاشته شده تهدیدی علیه او محسوب می‌شود به سادگی می‌تواند آن را وتو کند. اما اتفاق آرا به معنای بالا بودن «هزینه‌های تصمیم‌گیری» است. اگر قرار باشد هر یک نفر از رأی‌دهندگان قادر به جلوگیری از تصویب هر پیشنهادی باشد، حصول اجماع بسیار دشوار می‌شود و تقریباً بر سر هیچ موضوعی نمی‌توان به توافق رسید. در چنین وضعیتی، ممکن است از «هزینه‌های جانبی» بهره کشی بالقوه اجتناب گردد، اما قاعده اتفاق آرا در عین حال می‌تواند به معنای از کف رفتن بسیاری از دستاوردهای بالقوه کنش جمعی نیز باشد زیرا ما هیچ‌گاه برای انجام هیچ کنشی به توافق نخواهیم رسید. بر عکس، قاعده‌ای که مستلزم حد نصابی کمتر از اتفاق آرا باشد شاید که گرفتن تصمیمات را ساده‌تر کند، اما به هر حال عده‌ای را با این خطر مواجه می‌سازد که مورد بهره کشی واقع شوند.

بنابراین عقیده بیوکِن و تالاک، راه بروز رفت از این معما بغرنج این است که یک فرایند دو مرحله‌ای داشته باشیم. مرحله نخست، مرحله قانون اساسی است که در آن مردم بر سر حوزه‌هایی که نیازمند تصمیم‌گیری جمعی هستند به توافق می‌رسند و هم‌چنین قواعدی را که تصمیمات آینده باید بر مبنای آن گرفته شوند تعیین می‌کنند. تنها پس از اخذ تصمیم و حصول توافق در مورد دستور کار و قواعد تصمیم‌گیری است که می‌توانیم به مرحله دوم عزیمت کنیم، یعنی مرحله گرفتن تصمیم جمعی در مورد این که واقعاً چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم. مرحله قانون اساسی ناظر بر این است که چه چیز باید به تصمیم درآید و چگونه؛ و پس از این مرحله است که توجه ما به گزینش‌گری در عینیت و عمل معطوف می‌گردد. به طور مثال، بنا به اظهار بیوکِن و تالاک، حفاران نفتی در وهله نخست ممکن است توافق کنند که مدیریت یک حوزه نفتی می‌بایست جمعی باشد و این که تصمیمات در مورد حقوق حفاری چگونه باید اتخاذ شوند؛ اما در مرحله دوم، و وقتی آن تصمیمات در عینیت گرفته می‌شوند، احتمال دارد بر سر مقدار سهمیه مشخصی که به هر یک تخصیص داده می‌شود با هم موافق نباشند.

به گفته بیوکِن و تالاک، توافق قانون اساسی الزاماً توافقی است به اتفاق آرا: هیچ شخص عاقلی که منافع شخصی اش را دوست داشته باشد هرگز حاضر نمی‌شود مجموعه‌ای از قواعد تصمیم‌گیری را پذیرد که فکر می‌کند در آینده ممکن است تصمیماتی پدید بیاورد که موجب بهره‌کشی از او خواهد شد. رسیدن به چنین حدی از اتفاق آرا شاید به نظر کاری بسیار دشوار بیاید، اما مردم برای بهره‌مندی از حفاظت جامعه و گریز از هرج و مرج به طور کلی مشتاق رسیدن به توافق خواهد بود؛ و از آن جا که هیچ کس به درستی نمی‌داند که تصمیمات آینده دقیقاً به چه نحوی بر او و زندگی اش تأثیر خواهد گذاشت، احتمالاً همه افراد کما بیش بر انواع مشابهی از نظارت‌ها و حفاظت‌ها تأکید و اصرار خواهند داشت.

محتوای یک قانون اساسی

آن چه را که یک قانون اساسی می‌بایست از همان ابتدا تکلیفش را مشخص نماید میزان اکثریتی است که قرار است در گرفتن تصمیمات جمعی آتی معیار و حد نصاب باشد.

گرایشی طبیعی در بین مردم هست که اکثریت ساده را قاعدة درستی در گزینش‌های گروهی فرض کنند. به هر حال تمکین به رأی اکثریت همان چیزی است که ما در اغلب تصمیمات روزانه‌مان در جمع دولستان و همکاران مطابق آن عمل می‌کنیم. اما قواعد ممکن و پرشماری برای رأی‌گیری وجود دارند و قاعدة اکثریت ساده هیچ چیز ممتاز و ویژه‌ای نسبت به دیگر قواعد ندارد. در واقع، یک شرکت، زمانی که می‌خواهد اساسنامه‌اش را تدوین کند، برای انواع تصمیمات مختلف قواعد رأی‌گیری مختلفی در نظر می‌گیرد. اعضای یک کلوب هم همین رویه را دارند. به نظر نمی‌رسد که یک گروه ۵۱ درصدی از یک جمعیت چندان اختیار مشروع بیشتری نسبت به یک گروه ۴۹ درصدی داشته باشد؛ با وجود این، در سیستم رأی اکثریت، گروه نخست بر گروه دوم چیرگی می‌یابد.

بیوکِن و تالاک اشاره می‌کنند که برای برخی از رأی‌گیری‌ها شاید معقول‌تر باشد که بر اکثریت‌های بزرگ‌تر یا «مشروع‌ط» تأکید شود، به ویژه در جایی که خطر بهره‌کشی از گروه‌های اقلیت بالاست، و در جایی که میزان بالقوه این بهره‌کشی خیلی شدید است. به واقع این دو معتقدند که افراد عقلانی طبعاً خواهان این گونه تدبیر حفاظتی قانون اساسی

هستند و بر برقراری آن‌ها اصرار می‌ورزند. در مرحله قانون اساسی، افراد با موضوع «عدم اطمینان»^۱ در آینده مواجهند؛ آن‌ها نمی‌دانند که در آینده چه پیشنهادات راهبردی مطرح خواهد شد و این که آیا آنان بعد از طرح آن پیشنهادات (و در صورت تصویشان) در طرف برندگان خواهند بود یا در طرف بازنده‌گان. بنابراین، افراد مایلند از خودشان در مقابل احتمال زیان‌های کلانی که ممکن است به دست اکثریت بر آنان تحمیل گردد محافظت کنند. افراد ممکن است پذیرند که الزام اتفاق آرا در همه رأی‌گیری‌ها بی‌اندازه دشوار و مایه زحمت خواهد بود، اما برای تعدادی از تصمیمات (به ویژه آن‌هایی که بالقوه می‌توانند تبعات بسیار زیان‌باری به دنبال داشته باشند) شاید پذیرش برخی از اکثریت‌های مشروط، مثلًاً قاعدة دو سوم آرا، راه حل معقول و مناسبی به نظر بیاید.

آن قانون اساسی که افراد علاقه‌مند به منافع شخصی تدوینش کرده باشند برای اختیار اعطای شده به قانون‌گذاران نیز محدودیت‌هایی در نظر خواهد گرفت. هر چند معقول‌تر است که مردم برای اخذ تصمیمات، نمایندگانی را تعیین کنند و به مجلس بفرستند تا این که خودشان رأساً در گیر جزئیات هر طرح و پیشنهادی شوند و برای فهم مفاد آن تقداً کنند، اما در عین حال اعطای اختیار کامل تصمیم‌گیری به مقامات و نمایندگان نیز امری بسیار خطروناک خواهد بود. اعطای اختیار نامحدودی نه تنها به این معناست که افراد و اقلیت‌ها ممکن است در نتیجه تصمیمات قانون‌گذاران متحمل آسیب‌های جدی شوند، بلکه ما به تجربه دریافت‌هایم که قدرت فساد به بار می‌آورد و نمی‌توان به نمایندگانی که قدرت بی حد و حصر در اختیار دارند اعتماد کرد. بنابراین، قانون اساسی باید آن چه را که قانون‌گذاران، و البته دیوان‌سالاران، مجاز به تصمیم‌گیری در موردش هستند محدود نماید.

قانون اساسی مالیاتی جیمز بیوکنن

بنا به نظر جیمز بیوکنن، خط مشی مالیاتی حوزه‌ای است که نظارت‌های دقیق و ویژه‌ای می‌طلبد، زیرا در همین حوزه است که تصمیمات اکثریت می‌توانند برای گروه‌های اقلیت آسیب‌های مشخصاً شدیدی به بار بیاورند. بنابراین، قواعد مالیاتی می‌بایست از همان ابتدا به

1. uncertainty

روشنی تعریف و بیان شوند - و افراد عقلانی طبعاً نسبت به تعریف دقیق این قواعد (و درج آن در قوانین اساسی) اطمینان حاصل خواهند کرد. به طور مثال، می‌شود تصور کرد که آن‌ها که فقیرترند به احتمال زیاد به آن دسته از قواعد مالیاتی رأی خواهند داد که بار سنگین مالیات را بر دوش ثروتمندان قرار می‌دهد؛ اما قوانین اساسی نمی‌توانند یک بام و دو هوا باشند و قرار است تا مدت‌ها پایدار بمانند. از طرفی بازیینی مداوم آن‌ها نیز کاری بی‌اندازه طاقت‌فرساست؛ و با در نظر گرفتن میزان معقولی از تحرک اجتماعی، هیچ کس به درستی نمی‌داند که در طی چند سال آینده در چه وضعیتی خواهد بود. شما شاید امروز در گروه اکثریت باشید (و طرفدار اخذ مالیات‌های سنگین از اقلیت ثروتمند)، اما وضعیت شما لزوماً به همین صورت باقی نخواهد ماند (و شاید فردا خودتان جزو اقلیت ثروتمند باشید). گزینش عقلانی، برای فقیر و ثروتمند به یکسان، آن است که از یک نظام مالیاتی حمایت شود که با همه گروه‌ها به مساوات رفتار می‌کند.

همین مسئله در مورد هزینه‌ها نیز صادق است. بیوکن معتقد است که در مرحله قانون اساسی فقط هزینه برای نفع عموم است که به اتفاق آرا مورد موافقت قرار می‌گیرد. وقتی معلوم نیست که شما طی چند سال آینده جزو کدام یک از گروه‌های اجتماعی خواهید بود طبعاً تلاش برای پیچاندن قواعد به گونه‌ای که به نفع گروه امروزین شما باشد تلاشی بیهوده و بی‌معناست. بیوکن تصدیق می‌کند که وضعیت کنونی ما هیچ شباهتی به تحلیل عاقلاته‌ای که گفتیم ندارد چرا که حجم ابوبهی از هزینه‌های دولتی از پیش توسط گروه‌های ذینفع و در جهت منافع خودشان قبضه شده است. عزیمت از این وضعیت کنونی به سمت آن نوع قانون اساسی غیرتبعیض‌آمیزی که، به اعتقاد او، افراد عقلانی خواهانش هستند کاری بس دشوار خواهد بود. احتمالاً ما پیش از آن که بتوانیم احکام یک قانون اساسی غیرتبعیض‌آمیز را مستقر نماییم، ناچار خواهیم بود که به نوعی رضایت برخی از این گروه‌ها را (مثلاً بهره‌مندانِ مزایای رفاهی را) جلب کنیم.

به اعتقاد بیوکن، قواعد مالیاتی پایدار و منطقی مبتنی بر قانون اساسی، مجموع بار مالیاتی را محدود کرده و تضمین کننده آن است که پایه‌ای که مالیات بر بنای آن وصول می‌شود در جهت تأمین منافع خاص دستکاری نشود. به واقع در مرحله قانون اساسی، قواعدی لازم است

تا تعیین نماید که بار مالیاتی و مزایای هزینه‌های دولتی را تا چه حد می‌توان در بین گروه‌های مختلف جابه‌جا کرد. هم‌چنین نیاز مبرمی به یک بودجهٔ متوازن است تا اکثریت به سادگی قادر نباشد «جایه‌جایی زمانی»^۱ انجام دهنده، یعنی نتوانند با قدرت رأی خود امروز مزایایی را به نفع خودشان خریداری کنند و پرداخت هزینه‌اش را به نسل‌های فردا انتقال دهنند. تخصیص مالیات‌ها به اهداف باید نشان‌دار و معلوم باشد تا در آینده مشخص گردد که هر مالیاتی دقیقاً برای چه منظور و هدفی وصول شده بود. هم‌چنین می‌بایست قواعد استواری در باب مالکیت اموال وجود داشته باشد و مشخص باشد که دولت تا کجا مجاز به دست‌اندازی به اموال خصوصی و فرسایش حق مالکیت است. و تولید پول (یا چاپ اسکناس) توسط دولت نیز نیازمند قواعدی روشن است تا نتوان به سادگی از ارزش پول ملی کاست، زیرا چاپ اسکناس خود به نوعی یک جور مالیات پنهان و دزدکی است که بر عموم مردم تحمیل می‌شود؛ نوعی مالیات که برای برخی گروه‌ها (مانند پس‌انداز کنندگان) زیانی به مراتب بیشتر از برخی دیگر (مانند بدھکاران) دارد.

بیوکن استدلال می‌کند که بدون قواعدی از این دست که مستلزم اتفاق آرا هستند، همواره این خطر هست که دولت مدام بزرگ‌تر شود، از برخی گروه‌های خاص جانبداری کند، بار مشکلات را بر دوش دیگران بگذارد، و به طور کلی انگیزه‌ها را تضعیف کند.

فردالیسم

راه دیگر محدودسازی قدرت، تقسیم کردن آن است، و مکتب ویرجینیا بسیار مشتاق این‌گونه «منطقه‌گرایی و فدرالیسم»^۲ است. در تصمیم‌گیری‌های مرکزی و منطقه‌ای (یا محلی) بین هزینه‌ها و منافع نوعی حالت بده بستان وجود دارد (برای به دست آوردن چیزی باید چیزی را از دست داد). رسیدن به تصمیم در گروه‌های کوچک، در مقایسه با گروه‌های بزرگ، آسان‌تر است و بنابراین، عاقلانه‌تر است که تصمیمات تا حد امکان به صورت محلی گرفته شوند. دولت‌های ملی ممکن است خیلی با ابهت به نظر برسند، اما حجم و گستردگی رأی دهنده‌گان رسیدن به توافق را سخت‌تر می‌کند.

1. time-shift (*and time-shifting*)

2. localism and federalism

در این میان عامل دیگری نیز دخیل است: «تجانس جمعیتی»^۱. رسیدن به توافق در میان جمعیتی که رأی‌دهندگانش اهداف و ارزش‌ها و رهیافت‌های مشترکی با هم داشته باشند بسیار آسان‌تر از جمعیتی است که افرادش تنوع بیشتری در نظرات و عقاید دارند.

اگر جمعیتی به شدت بزرگ و به شدت نامتجانس باشد چه بسا رسیدن به تصمیمات جمیعی در بسیاری از امور به هیچ عنوان امکان‌پذیر نباشد. در چنین مواردی، بهترین حالت آن است که گزینش‌ها به کنشِ خصوصی محول شوند تا کنشِ عمومی – و احتمالاً نیز همین وضعیت پیش خواهد آمد. ایالات متحده آمریکا شاید نمونه‌ای از یک چنین جامعه بزرگ و متنوعی باشد. اما اگر جمعیتی کوچک و متجانس باشد توافقات ساده‌تر صورت می‌پذیرند و می‌شود انتظار داشت که تصمیمات بیشتری به شکل جمیعی اتخاذ شوند؛ همان‌گونه که به طور مثال این موضوع عموماً در مورد جوامع کوچک و متجانس در کشورهای اسکاندیناوی صدق می‌کند.

بدون تردید تصمیماتی نیز هستند که فقط باید در سطح ملی اتخاذ شوند؛ مثلاً سیاست اقتصادی ملی، یا تمهیدات مربوط به شبکه دفاع ملی. هم‌چنین سیاست‌هایی هم هستند که ممکن است برای یک منطقه جغرافیایی سودمند باشند، اما برای منطقه‌ای دیگر مشکلاتی به بار بیاورند؛ مانند زمانی که یک مجتمع جدید صنعتی باعث آلودگی آب در مسیر پایین‌دست رودخانه در شهرهای دیگر می‌شود.

به طور کلی، گزینش‌های سیاسی بهتر است تا سر حد امکان به صورت محلی اتخاذ شوند. به هر حال، برخی تصمیمات (مثلاً تصمیم در مورد دادن جواز به یک کلوب شبانه) تأثیری کاملاً محلی دارند و تلاش برای رسیدن به توافق عام بر سر آن‌ها در سطح ملی بیهوده و غیرمنطقی است. نظام فدرال هم‌چنین امکان می‌دهد تا ساختارها، خدمات، قوانین و مقررات دولتی متناسب با نیازهای مشخص هر منطقه طراحی شده و شکل بگیرند.

از دیگر امتیازات منطقه‌گرایی این است که برای شما راه گزینی فراهم می‌آورد تا بتوانید در صورت نارضایتی از آن چه مورد تصمیم قرار گرفته از آن منطقه یا ایالت خارج شوید. اگر گروه اکثریت در منطقه تهدیدی برای بهره‌کشی از شما محسوب شود، به سادگی می‌توانید

1. *the homogeneity of the population*

به منطقه‌ای دیگر نقل مکان کنید. البته این نقل مکان شاید آن قدرها هم آسان و خوشایند نباشد، خصوصاً اگر شما در زادگاه یا شهر محل زندگی تان ریشه‌ها و وابستگی‌های عمیقی داشته باشید؛ اما همین که امکانِ رفتن برای شما (و دیگران) هست خود به نوعی توانایی مقامات محلی در بهره‌کشی از اقلیت‌ها را محدود و مقید می‌سازد.

مشکلات و مبانی

نظرگاه قانون اساسی مکتب ویرجینیا همه افراد را متلاعنه نمی‌کند. بسیاری از منتقدین استدلال می‌کنند که مردم آن گونه هم که بیوکنن و تالاک آن‌ها را به تصویر می‌کشند ریسک‌گریز نیستند و این که شاید از نظر مردم مزایای بالقوه عظیم تصمیمات جمعی واقعاً ارزش آن را دارد که به خاطرش مجبور به پرداخت مالیات‌های سنگین باشند.

و نکته دیگر آن که ما به واقع قوانین اساسی و معاهداتی داریم که به اتفاق آرا و با رضایت مطلق همگانی انتخاب نشده‌اند. مردم امروزه خود را در بند و مقید به احکام قوانین اساسی قدیمی می‌یابند که نیاکانشان تدوین کرده‌اند و آن‌ها خود هیچ نقش و نظری در وضع آن قوانین نداشته‌اند. بسیاری از قوانین اساسی دنیا توسط اکثریتی حداقلی تدوین شده‌اند و یا توسط گروه‌های ذینفع به گروگان گرفته شده‌اند و یا بندهای آن توسط اکثریتی ساده در مجالس قانون‌گذاری قابل تغییر و تجدید نظر هستند. به طور مثال، تصمیمات اکثریت در پارلمان بریتانیا ترکیب اعضا و دامنه اختیارات «مجلس اعیان»^۱ آن کشور را تغییر داده‌اند و بسیاری از وظایف آن را به نهادهای اتحادیه اروپا واگذار کرده‌اند، بدون آن که در هیچ یک از این موارد از عموم مردم بریتانیا (چه به صورت اتفاق آرا و چه به روش‌های دیگر) اجازه گرفته باشند. در ضمن، حاکمیت در بریتانیا با پارلمان است: هیچ گونه محدودیت قانون اساسی بر اختیارات پارلمان در وصول مالیات یا مصادره اموال وجود ندارد. اما این واقعیت که اکثر مردم بریتانیا در کشورشان مانده‌اند و مهاجرت را بر نگزیده‌اند نمی‌تواند شاهدی باشد بر این که با «قانون اساسی» بریتانیا تلویحاً موافق دارند.

1. The House of Lords

با وجود این، تئوری قانون اساسی مکتب ویرجینیا دگرگونی تعیین‌کننده‌ای در تئوری اقتصادی و سیاسی پدید آورد. اقتصاددانان زمانی تصور می‌کردند که می‌دانند چگونه ابتكارات راهبردی شجاعانه‌ای طراحی کنند که سطح کلی رفاه جامعه را بالا ببرد. اما مکتب ویرجینیا روشن ساخت که اقتصاددانان نمی‌توانند بینند که در ذهن و قلب افراد چه می‌گذرد و آن تغییرات راهبردی را چگونه ارزیابی می‌کنند. تنها راه برای آگاهی یافتن از ضمیر مردم آن است که از ایشان پرسیده شود آیا حس می‌کنند وضعشان بهتر شده است یا نه؛ اما حتی در آن صورت نیز ما نمی‌توانیم ضرر یک فرد را با سود فرد دیگری مقایسه کنیم. ما فقط در یک صورت می‌توانیم با اطمینان اظهار کنیم که راهبرد جدید به واقع راهبردی سودمند بوده است، و آن هم زمانی است که در بین همه افراد موافقت کامل وجود داشته باشد؛ و وقتی می‌خواهیم یک قانون اساسی پایدار تدوین کنیم (قانونی که قرار است تعیین کننده چگونگی تصمیم‌گیری‌های آینده باشد) این موافقت کامل بین همه افراد موضوعی است که درست بنیان نهادنش از اهمیتی ویژه برخوردار است.

۱۱- دستاوردها و مشکلات

نظریه «انتخاب عمومی» تحول بزرگی در طرز نگاه دانشمندان علوم اقتصادی و سیاسی، و حتی عامة مردم، نسبت به چگونگی کارکردهای فرایند سیاسی به وجود آورد. نهادهای سیاسی ما، و منافع شخصی افراد دخیل در آنها، شکل دهنده تصمیماتی هستند که به نام مردم گرفته می‌شوند، و نظریه «انتخاب عمومی» چگونگی این روند و مکانیسم آن را توضیح می‌کند. پرسش این جاست که برخی از بخش‌های این رهیافت تا کجا با دنیای واقعی تطبیق دارند، به ویژه وقتی نظام‌های مختلف سیاسی در جهان تا این اندازه فراوانند. اما شاید این امر خود حاکی از آن باشد که «انتخاب عمومی» یک رشتہ علمی نوپاست با امکانات بالقوه فراوانی در پیش رو.

برخی دستاوردها

نظریه «انتخاب عمومی» بدون تردید در به چالش کشیدن این فرض نسبجیده و فکرناشده اقتصاددانان که مداخله دولتی را بهترین راه حل برای «ناکامی بازار» می‌پنداشند موفق بوده است. این نظریه به ما یادآور می‌گردد که «ناکامی دولتی» نیز واقعیتی است انکارناپذیر، و این که برخی کاستی‌ها (از جمله انحصارات، اطلاعات ناقص، و تأثیر مخرب برخی کنش‌ها بر ناظران بی‌طرف) در امور سیاسی شایع‌ترند تا در بازارها. فرایند تصمیم‌گیری دولتی در ذات خود یک فرایند ناقص است چرا که عوامل متعددی در تحریف آن دخیل هستند؛ عواملی نظیر آشتگی‌ها و غرایب نظام‌های رأی‌گیری، قدرت ائتلافات گروه‌های ذینفع، رأی تاکتیکی، و منافع شخصی قانون‌گذاران و مقامات حکومتی. شاید در بسیاری موارد برای همه ما سودمندتر باشد که صرفاً پذیرای واقعیات بازار باشیم و به هیچ عنوان از ابزار حکومتی برای مداخله در امور استفاده نکیم.

«انتخاب عمومی» پایه‌های یکی دیگر از پیش فرض‌های اقتصاددانان را نیز متزلزل کرده است؛ پیش فرضی که «منفعت عمومی» را امر مشخصی می‌پندارد که نخبگان قادرند شناسایی اش کنند و می‌شود از طریق یک سیاست آگاهانه به آن نائل گردید. برخلاف این پندران نادرست، به تعداد تک‌تک آدم‌ها در دنیا عقیده و نظر در مورد «منفعت عمومی» وجود دارد، و این نظرات و ارزش‌های این فرد‌های انسانی نظراتی شخصی و مربوط به خودشان هستند و نمی‌توان از طریق فرمول‌های حساب ریاضی آن‌ها را با هم جمع و تفریق کرده یا از آن‌ها میانگین گرفت.

یکی دیگر از دستاوردهای «انتخاب عمومی»، متصرکر کردن توجهات به نحوه کارکردهای دولت بوده است و نیز واداشتن ما به پرسش‌گری از خودمان نسبت به این که نهادهای سیاسی فعلی تا چه میزان در خدمت به ما خوب و درست عمل می‌کنند. نظریه «انتخاب عمومی» ماهیت، خاستگاه‌ها، و تأثیرات سیاسی پیرامونی پدیده‌هایی را توضیح می‌کند که تشکیل دهنده فرایند سیاسی‌اند؛ پدیده‌هایی نظیر گروه‌های ذینفع، ائتلاف‌ها، همیاری در رأی، رانت‌جویی، رشد دولت، رأی تاکتیکی، و ناآگاهی عقلانی رأی دهنده‌گان. تمکن این نظریه بر منافع شخصی رأی دهنده‌گان، قانون‌گذاران، و مقامات دولتی به ما کمک می‌کند تا بهتر دریابیم که چرا عموم مردم تا این اندازه نسبت به سیاست بدگمان هستند. این نظریه هم‌چنین به ما نشان می‌دهد که ماهیت نهادهای سیاسی حاکم بر ما تا چه حد تعیین کننده‌ای تأثیر و تفاوت ایجاد می‌کند در این که کدام انتخاب‌ها و تصمیمات جمعی در یک جامعه گرفته شوند. نظریه «انتخاب عمومی» نشان می‌دهد که چرا و چگونه نهادهای دولتی به دفعات ناکام می‌مانند؛ و به ما یادآور می‌شود که در فرایند سیاسی شقوق دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند چاره‌ساز باشند - شقوقی نظیر رأی اکثریت مشروط و رأی‌گیری بر اساس امتیازدهی به نامزدها (رأی ترجیحی) یا سیستم‌های رأی انتقال‌پذیر، و نیز بهسازی قانون اساسی، که همگی می‌توانند در کاهش میزان ناکامی دولتی کمک کنند.

موضوع نفع شخصی

با وجود تمام این دستاوردها، بخش‌هایی از رهیافت «انتخاب عمومی» هم‌چنان بحث‌برانگیز باقی می‌مانند. به طور مثال، عده‌ای می‌پرسند که آیا فردگرایی عقلانی (که این نظریه بر بنیان

آن قرار گرفته) واقعاً تعریف مناسبی از شخصیت انسانی به دست می‌دهد؟ به هر حال ما همگی حیواناتی اجتماعی هستیم و زمینه حیوانی و اجتماعی ما شکل‌دهنده افکار و اعمال ما هستند. شخصیت ما به میزان زیادی تحت تأثیر عنصر ژنتیک است که شاید کنترل عقلانی چندانی بر آن نداشته باشیم. ما اصولاً به صورت گروهی کار می‌کنیم. در حقیقت، بسیاری از افراد به بخش مالی و «ذهنیت گله‌ای» آن در پیروی از گرایشات سرمایه‌گذاری انتقاد دارند. خیلی از گزینش‌هایی که ما انجام می‌دهیم (و شاید قسمت عمده آن‌ها) بیش از آن که محصول محاسبات عقلی ما باشند غریزی هستند و یا نتیجه طبیعی سال‌ها فشار اجتماعی‌اند. آیا ما واقعاً به همان اندازه که دانشوران «انتخاب عمومی» می‌پنداشند عقلانی و فردگرا هستیم؟

یا بهتر است بپرسیم: آیا اصلاً دنیای سیاست در باره افراد عقلانی است که با هدف منفعت رساندن به خودشان با هم مبادله می‌کنند؟ یا این که سیاست در اصل معطوف به قدرت است که در آن افراد و گروه‌های مختلف می‌کوشند تا دیگران را مجبور به پیروی از خواسته‌های خودشان بکنند؟ دانشوران «انتخاب عمومی» می‌گویند که سیاست آن مورد اول است (یا حداقل مورد دوم پیامد اولی است) اما با تحقیق و تفحص در قدرت گروه‌های اکثریت و گروه‌هایی که منافع مرکز دارند، بیشتر توجه‌شان را به مورد دوم معطوف می‌کنند.

البته پرسش بجایی در این میان هم‌چنان به قوت خود باقی می‌ماند و آن این که افراد به اصطلاح عقلانی اصلاً چرا باید به خود زحمت شرکت در انتخابات بدهند چون بسیار بعد است که تک رأی یک فرد تأثیری در سرنوشت انتخابات داشته باشد؛ و حتی در صورت تأثیرگذاری، پیامدهای آن تک رأی برای فرد رأی‌دهنده بی‌اندازه نامشخص خواهد بود. نکند ما به توضیحی عمیق‌تر از آن چه این رهیافت اقتصادی ارائه می‌کند نیازمند باشیم، مثلاً توضیحی مبنی بر روان‌شناسی اجتماعی؟

در پاسخ به این شباهت، دانشوران «انتخاب عمومی» استدلال می‌کنند که اهمیتی ندارد که انگیزه‌های مردم دقیقاً چگونه و از کجا نشأت می‌گیرند. موضوع مهم این است که ما آدم‌ها دارای انگیزه‌ها، ارزش‌ها، و خواسته‌هایی هستیم و فارغ از این که این انگیزه‌ها و خواسته‌ها

چه باشد، مدام در پی بیشینه‌سازی آن‌ها هستیم. ما ممکن است بخواهیم جزئی از یک جمع باشیم، سودای کمک به همنوعانمان را داشته باشیم، با شرافت زندگی کنیم، یا بی‌شمار بلندهمتی‌های دیگر داشته باشیم. با پی‌گیری این اهداف ما در واقع داریم به خواسته‌های خودمان (و در اصل به منافع خودمان) خدمت می‌کنیم. شاید ما بر اثر سخاوتمندی و بخشش پول به نیازمندان باعث فقیرتر شدن خودمان شویم، اما حتی در آن صورت نیز هم‌چنان خودمان را به واسطه آن سخاوتمندی تواناتر و داراتر محسوب می‌کنیم. دانشوران «انتخاب عمومی» هم‌چنین استدلال می‌کنند که بهتر است به حکم احتیاط عقلی فرض را بر این بگذاریم که منفعت شخصی یک عامل برانگیزاننده در نظام سیاسی خواهد بود، نه این که همه آدم‌ها را همیشه و در تمام شرایط برخواهد انگیخت.

مشکلات مربوط به قانون اساسی

پرسش‌های دیگری نیز هم‌چنان مطرح هستند. اگر سیاستمداران (و به نوعی رأی‌دهندگان نیز) واقعاً به دنبال منافع شخصی خود باشند، آیا هیچ مجموعه‌ای از قواعد قانون اساسی خواهد توانست آن‌ها را مهار کرده و منافع آن‌ها را با منافع عموم مردم همسو گرداند؟ «جیز بیوکن» استدلال می‌کند که قانون اساسی آمریکا دربردارنده درستی‌های فراوان است – از جمله مؤلفه تفکیک قوا بین دو مجلس قانون‌گذاری، یک ریس جمهور و یک قوه قضائیه، رأی اکثريت مشروط قوای قانون‌گذار در مقابل قدرت وتوی ریس جمهور، و متمم‌های قانون اساسی. اما به رغم تمام این‌ها، حوزه سیاست در آمریکا باز هم مشحون از همیاری در رأی و رانت‌جویی است، و گسترش نقش و قدرت قانون‌گذاران و مقامات دولتی هم‌چنان ادامه دارد. این موضوع، به تعبیر بیوکن، بیش از آن که جلوه‌ای از یک دولت محدود باشد نمادی از یک «آنارشی مبتنی بر قانون اساسی»¹ است.

برخی متقدان نگرانی‌های کلی تری در باره تأکید و تمرکز «مکتب ویرجینیا» بر قانون اساسی دارند. حتی قانون اساسی آمریکا نیز موضوعی نیست که بر سر آن موافقی به اتفاق آرا وجود داشته باشد. آیا ما واقعاً می‌توانیم اظهار کنیم که مردمی که هرگز به این قانون اساسی

1. *constitutional anarchy*

رأی نداده‌اند به گونه‌ای خاموش و تلویحاً از آن رضایت دارند؟ متأسفانه این حقیقتی غم‌انگیز است که جمعیت‌ها گاه برای مدتی بس طولانی و شکفت‌انگیز انواع بی‌عدالتی‌های سیاسی را تحمل می‌کنند و دم برنمی‌آورند. فشار اجتماعی برای همنگی با جماعت، و احتمالاً زور قدرت مافوق، از جمله عوامل نیرومندی هستند که به این سکوت و رضا دامن می‌زنند. شاید برای رهایی از آثارشی مبتنی بر قانون اساسی به یک انقلاب نیاز باشد، اما نخبگان فعلی قطعاً هیچ علاقه‌ای به پیشبرد چنین انقلابی ندارند؛ و منافع پراکنده عموم مردم احتمالاً به این معناست که برای اصلاحات نیز هیچ جرقه و نقطه آغازی در کار نخواهد بود.

و آیا می‌شود تصور کرد که مردم (آن گونه که نظریه پردازان قانون اساسی در مکتب ویرجینیا اشاره می‌کنند) در تلاش برای گریز از وضعیت هرج و مرج، واقعاً نگرانی چندانی به خود راه دهند از این که به دولت‌ها قدرت و اختیار بدھند؟ آیا نمی‌شود گفت که مردم در واقع به شکلی خودخواسته ریسک استثمار شدن در آینده را به جان می‌خرند تا شاید بدین وسیله خود را از مزایای کلان و آشکارِ کنش جمعی برخوردار کنند؟

این‌ها از جمله پرسش‌هایی هستند که «اقتصاد تجربی»^۱ هم اکنون دارد به ما کمک می‌کند تا پاسخ‌هایی در خور برایشان بیاییم. به طور مثال، «جان رالز»^۲ نظریه معروفی دارد که می‌گوید اگر مردم ناچار به گزینش یکی از ترتیبات اجتماعی می‌شوند بی آن که از پیش نسبت به جایگاهشان در آن‌ها خبر داشته باشند، به جای ریسک کردن و پذیرفتن خطر زندگی در فقری فرمایه، آن نظم و ترتیبی را بر می‌گزینند که درآمد حداقلی در آن بالا باشد. اما آزمایشات تجربی که دکتر «نورمن فرولیش»^۳ و دیگران در سال ۱۹۸۷ در کلاس‌های درسی خود انجام دادند نشان داد که دانشجویان هرگز چنین ترتیبی را بر نمی‌گزینند و به احتمال بسیار زیاد جامعه‌ای را ترجیح می‌دهند که در آن میانگین درآمد به حداقل می‌رسد؛ هر چند با میزانی از کف درآمد، اما کفی بسیار پایین. به عبارت دیگر، آن‌ها حتی وقتی پای آینده خودشان در میان باشد باز هم ریسک پذیر هستند و مایلند که

1. experimental economics

2. John Rawls

3. Norman Frohlich

لاقل میزانی از خطر را پذیرند (و به درآمد حداقلی بسنده نکنند). پس آیا، برخلاف نظر بیوکن و تالاک، این امکان وجود ندارد که مردم در مورد توافقات مربوط به قانون اساسی نیز مایل به پذیرفتن خطرات باشند؟

آیا نظریه «انتخاب عمومی» هم منفعت شخصی خودش را دارد؟

یکی دیگر از انتقاداتی که به طرفداران نظریه «انتخاب عمومی» وارد می‌شود این است که آن‌ها نیز نفع شخصی خودشان را در این نظریه و رشته علمی ملحوظ می‌کنند. بسیاری از دانشوران «انتخاب عمومی»، نظیر جیمز بیوکن، ویلیام نیسکانن، و گوردون تالاک از مکتب ویرجینیا، و «گری بکر»^۱، و «جرج استیگلر»^۲ از مکتب شیکاگو و دیگران، خودشان را لیبرال (بیشتر در معنای اروپایی آن تا در معنای آمریکایی اش) محسوب می‌کنند. با این حساب آیا می‌شود گفت محدودیت‌هایی که این دانشمندان برای دولت پیشنهاد می‌کنند صرفاً علامتی نشانگر بیزاری ایشان از قدرت دولتی است؟

پاسخ این افراد ساده است. دانشوران «انتخاب عمومی» به خوبی آگاهند که بازارها در حد کمال نیستند، اما نظریه «انتخاب عمومی» در عین حال آشکار می‌سازد که کنش دولتی نیز از کاستی‌های بنیادین رنج می‌برد. بسیار ساده می‌توان نشان داد که تأثیر نهایی رأی اکثریت، و حضور گروه‌های ذینفع، رانت‌جویی و دیگر عارضه‌هایی که پیشتر اشاره شد، همگی منجر به ایجاد یک بخش دولتی می‌شوند که به طرزی ناکارامد عریض و طویل است. این یک ادعا و بیانیه سیاسی نیست بلکه موضوعی است مبنی بر واقعیات عملی و اقتصادی. دانشوران «انتخاب عمومی» می‌گویند که هدفشان صرفاً این است که معضل فوق را توضیح کنند و در برخی موارد نیز تغییراتی نهادی پیشنهاد کنند که ممکن است بتواند در حل و اصلاح این معضل راهگشا باشد.

مکتب شیکاگو، به طور اخص، بیشتر بر جنبه محض اقتصادی دولت تمرکز دارد. این مکتب موضوعات «انتخاب عمومی» را از جنبه تئوری «اقتصاد خُرد محض»^۳ تحلیل می‌کند و

1. Gary S. Becker

2. George J. Stigler

3. *pure microeconomic theory*

ابزاری‌هایی مانند تئوری قیمت نوکلاسیک، «آنالیز تعادل»^۱، و گرینش عقلانی را در این تحلیل به کار می‌بندد. این مکتب از قضاوتهای ارزشی پیرامون ماهیت فرایندهای تصمیم‌گیری عمومی اجتناب می‌کند، و در عوض به دولت چونان یک «بازار سیاسی» می‌نگردد، بازاری که در آن عاملان نفع جو، عقلانی، و اقتصادی در پی منافع خود و خواهان باز توزیع ثروت در گستره جامعه هستند. به طور مثال، مکتب شیکاگو در حوزه سیاسی به تصمیمات راهبردی چونان «نرخی» می‌نگردد که میان «عرضه» قوانین و مقررات دولتی با « تقاضای» موجود برای این قوانین از سوی عموم، تعادل برقرار می‌کند. پرسش مکتب شیکاگو آن است که این بازارهای سیاسی چه قدر خوب کار می‌کنند و به لحاظ فنی تا چه اندازه کارآمد هستند. به طور مثال، اگر مردم خواهان حفاظت و حمایت از مشاغل کشاورزی باشند، آیا یارانه‌های کشاورزی روشنی کارآمد برای رسیدن به خواسته‌شان محسوب می‌شوند؟ گروه‌های ذینفع تا چه اندازه در هدایت منابع اجتماعی به سمت خودشان با موفقیت عمل خواهند کرد؟

همین شیوه به کار بستن اقتصاد خُرد محض در موضوعات «انتخاب عمومی»، دانشوران مکتب شیکاگو، از جمله «گری بکر» را بر آن داشت تا آنالیزهای مشابه را در موضوعات راهبردی مرتبط (نظیر اقتصاد جرایم، آموزش و پرورش، خانواده، مهاجرت و نوع دوستی) به کار بrede و به نتایج جالب و گاه شگفت‌انگیزی نیز برسند.

به طور کلی، نتیجه‌گیری‌های مکتب شیکاگو معمولاً چندان متفاوت از نتیجه‌گیری‌های مکتب ویرجینیا نیست، هر چند که شاید نسبت دادن اتهام نفع جویی شخصی به رهبران مکتب شیکاگو (که به کلی از ایدئولوژی مبرا هستند و رهیافتی سرد و کاملاً علمی به امور دارند) کاری دشوارتر باشد. با وجود این، اگر انتقادی هم به مکتب شیکاگو وارد باشد این است که بسیاری از مفروضات این مکتب (مفروضاتی نظیر این که تشکیل ائتلاف بسیار ساده است، یا این که سواری مجانی گرفتن را می‌شود مهار کرد، یا گروه‌های ذینفع به شکلی مؤثر کار می‌کنند) بی‌اندازه رقیق و پالایش‌یافته هستند. این مفروضات (به صورتی

عامدانه) شبیه مفروضات «رقابت بی عیب و نقص»^۱ در علم اقتصاد هستند: همه ما می‌دانیم که این دنیای بی عیب و نقص هرگز در عالم واقعیت نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما به هر حال سر در آوردن از اصول و مبانی آن بینش‌های جالب و مفیدی به ما ارائه خواهد کرد. مشکل از آن جا آغاز می‌شود که مردم تئوری انتزاعی را با واقعیت اشتباہ می‌گیرند. به طور مثال، در حالی که از نظر دانشمندان علوم اقتصادی ممکن است بین خرید رأی در حوزه سیاسی و خریدن یا تطمیع مردم در محیط بازار تفاوت چندانی نباشد و حتی به لحاظ اقتصادی، خرید رأی نیز مانند خرید و فروش کالا در بازار کار مؤثری محسوب گردد، اما از نگاه عموم مردم اشاره به موضوع رشوه علنی برای کسب رأی امری عمیقاً تکان‌دهنده و هولناک است.

۱۲- افق‌های کنونی و آینده

«نسل دوم» دانشوران نظریه «انتخاب عمومی» ایده‌های «نسل اولی» «دانکن بلک، آتنونی داونز، منسر السُن جیمز بیوکن، گوردون تالاک، و ویلیام ریکر» را مورد بررسی عمیق و موشکافانه قرار داده و آن‌ها را با طیف گسترده‌تری از مفروضات و نظام‌های سیاسی آزمودند. یک رشته از تحقیقات نسل دومی‌ها این بود که با دقت بیشتری به بررسی این موضوع پردازند که نظرات فردی رأی‌دهندگان را چگونه می‌توان به بهترین وجه در گونه‌ای از تصمیم جمعی متراکم کرد که حقیقتاً بازتاب دهنده نظرات افراد باشد.

توجه محققین به طور اخص مطعوف به این بود که چگونه می‌توان فرایندی «پاد استراتژی»^۱ (یا مصون از نفوذ استراتژی) به وجود آورد؛ به عبارت دیگر، چگونه می‌توان گروه‌های رأی‌دهندگان را از دستکاری کردن نتیجه رأی‌گیری (از طریق دروغ گفتن در باره ترجیحات واقعی‌شان و دادن رأی تاکتیکی به جای رأی صادقانه) بازداشت. این مسئله هم برای دموکرات‌ها اهمیت دارد (که حتی تصور چنین دستکاری‌هایی توسط گروه‌های ذینفع برایشان ناخوشایند است) و هم برای سیاستمداران و دانشمندان علوم سیاسی، که از هیچ راهی نمی‌توانند بفهمند که آیا یک گزینش جمعی به واقع بازتاب دهنده نظرات رأی‌دهندگان هست یا خیر، مگر آن که رأی‌دهندگان واقعاً نظرات خود را صادقانه بروز دهند.

اما فیلسوف آمریکایی «آلن گیبارد»^۲ به همراه اقتصاددان «مارک ساتررویت»^۳ در قضیه منطقی معروف خود اشاره کردند که انتخابات دموکراتیک همیشه در معرض رأی استراتژیک قرار

1. *strategy-proof*

2. Allan Gibbard

3. Mark Satterthwaite

دارند. و البته این مشکل نیز همچنان به قوت خود باقی است که سیستم‌های مبتنی بر «هر یک نفر یک رأی» (درست مانند مورد دو گرگ و یک گوسفند) هیچ‌گاه آشکار‌کننده شد احساسات فرد رأی‌دهنده نیستند. لذا به جای تمرکز بر سیستم‌های موجود رأی‌گیری، توجه دانشمندان به این معطوف شد که چه نوع سیستمی ممکن است ترجیحات واقعی مردم را آشکار سازد؛ چیزی که دانشوران «انتخاب عمومی» از آن به «مکافـهـةـ تقاضـاـ»^۱ یاد می‌کنند.

بنا به استدلال «ادوارد اچ کلارک»^۲ و «تئودور گروز»^۳، یک راه برای فاش ساختن شدت واقعی خواسته‌های مردم این است که از آن‌ها نوعی «مالیات انگیزشی»^۴ گرفته شود که مقدار آن برابر با هزینه‌هایی باشد که تصمیمات آن‌ها بر دیگران تحمیل می‌کند. چنین مالیاتی گرگ‌ها را مجبور می‌کند تا تأثیر تصمیمات خود بر گوسفند را در نظر بگیرند. از طرفی، «دنیس سی مولر»^۵ نیز برای آشکارسازی ترجیحات واقعی مردم یک رویه سه مرحله‌ای ابداع کرد. انواع دیگری از پیشنهادات ریاضی و عملی نیز ارائه و آزمایش شده‌اند؛ از جمله پیشنهاد انتخابات با چندین مرحله گزینش نظیر شیوه‌ای که در انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا و فرانسه مرسوم است. تحقیقات مزبور ما را با پرسش‌های جالب توجه دیگری نیز مواجه می‌کنند: مثلاً این که رأی‌دهنده‌گان تا چه حد عقلانی هستند؟ آیا مردم خودشان را با تجربه رأی‌گیری‌های قبلی و فقیر می‌دهند (و از تجارب پیشین عبرت می‌گیرند) یا این که اکثرشان به واقع نآگاه و کوتاه‌نظر هستند؟

از سوی دیگر، کارهای تحقیقاتی دانشوران «انتخاب عمومی» در طی دهه ۱۹۸۰ اشاره داشت به این که تصمیمات جمعی تولید شده در نظام دو حزبی (که دانشوران نسل اولی بر آن تمرکز داشتند) به واقع بهتر از آن چه پیشتر تصور می‌شد بازتاب دهنده ترجیحات رأی‌دهنده‌گان هستند. دلیل این امر آن است که رقبابت بین احزاب، مانند رقبابت در محیط بازار، موجب می‌گردد که احزاب مواضع خود را تعديل کرده و مرامنامه‌های حزبی و خط مشی‌هایی ارائه دهند که واقعاً برای بخش‌های بزرگی از عموم مردم جذاب هستند.

1. *demand revelation*

2. Edward H. Clarke

3. Theodore Groves

4. *incentive tax*

5. Dennis C. Mueller

با وجود این، بسیاری از نظام‌های سیاسی دنیا نظام‌های چند حزبی هستند که تشکیل دولت در آن‌ها مستلزم تشکیل ائتلافی از احزاب مختلف است. بنابراین، توجه دانشوران نسل دومی، به رهبری «مکتب روچستر»^۱، معطوف به این گردید که احزاب چگونه تشکیل ائتلاف می‌دهند و این ائتلاف‌ها تا چه مدت ممکن است دوام داشته باشند. این موضوع به طرح ایده «ائتلاف برندۀ حداقلی»^۲ از سوی ویلیام اچ ریکر و متعاقباً به طرح این قضیه منطقی انجامید که احزاب بزرگ مرکزی، که لازمه ضروری هر ائتلافی هستند، می‌توانند با اتکا به معاهدات مورد به مورد در رأی‌گیری، به جای ورود به مشارکت‌های رسمی، دولت‌های اقلیت تشکیل دهند (که اغلب نیز چنین می‌کنند).

و در اخیرترین این بررسی‌ها «راجر کانگلتون»^۳، استاد اقتصاد «دانشگاه جرج میسون»^۴، در کتابی به نام «به کمال رساندن پارلمان»^۵ تاریخچه قانون‌گذاری در ۶ کشور مهم را دنبال کرده و به توضیح اهمیت نفع شخصی، ایده‌های اجتماعی، مذهب، وضعیت موجود نهادها، حکومت، و روابطی که در توسعه قواعد رأی‌گیری و قانون‌گذاری تعیین‌کننده هستند می‌پردازد. در این بررسی به وضوح می‌توان دید که اکثر کشورها از آن نوع ترتیبات عقلانی مبتنی بر قانون اساسی (که بیوکن و تالاک مطرح کرده‌اند) کاملاً دور هستند.

بازنگری در ایده‌های قدیمی

گذشته از بسط نظریه «انتخاب عمومی» به حوزه‌های جدیدی نظیر نظام‌های چند حزبی، دانشوران نسل دومی شروع کرده‌اند به آزمودن درستی برخی از مفاهیم بنیادین این نظریه، و گاه حتی تا مرز ابطال این مفاهیم هم پیش رفته‌اند.

به طور مثال، تحقیقات کاربردی تردیدهایی در مورد درستی اصل «رأی‌دهنده میانه»^۶ به وجود آورده است. گرچه به نظر می‌رسد که احزاب، درست پیش از برگزاری انتخابات،

1. Rochester School
2. *minimum winning coalition*
3. Roger Congleton
4. George Mason University
5. *Perfecting Parliament*
6. *median voter principle*

میل به میانه روتیر شدن در موضع خود دارند، اما چندان با عجله هم به پیشواز حمایت از هر آن چه که به نظرشان ممکن است برای رأی دهنده‌گان میانه رو جذاب باشد نمی‌روند. به هر حال هر حزبی، جدای از یک مجموعه تثیت شده راهبردی (که موظف به حفظ آن است)، در پشت سرش ایدئولوژی و تاریخچه‌ای از فعالیت سیاسی دارد. کنش‌گران فعال در هر حزبی، که خود در ایجاد آن مجموعه راهبردی و دستورکار سیاسی زحمت کشیده‌اند، در مقابل هر گونه مصالحه و کم رنگ شدن مبانی ایدئولوژیک حزب مقاومت خواهند کرد. در ضمن، رأی دهنده‌گان نیز ممکن است چرخش ناگهانی موضع حزب به سمت جناح میانه را نوعی فرصت‌طلبی ناشی از بی‌اصولی و دمدمی مزاجی تلقی کنند و آن را نپذیرند.

هم‌چنین تئوری ساده رأی دهنده میانه بخشی از ارزش و اعتبارش را در زمینه‌های دیگر نیز از دست می‌دهد: مثلاً زمینه‌هایی نظری نظام سیاسی چند حزبی، موضوعات پیچیده و به هم مرتبط، نظام‌های دارای دو مجلس قانون‌گذاری، و جمعیت‌های رأی دهنده بسیار بزرگ و متنوع. به میزانی که رهیافت «انتخاب عمومی» مبانی اش را در گستره وسیع تری از نظام‌های سیاسی به کار می‌بندد، از ربط موضوعی و محوری این تئوری ساده باز هم بیشتر کاسته می‌شود.

ایده دیگری که مورد بازیبینی قرار گرفته، ایده «سواری گرفتن مجاني»¹ است که برای توجیه تدارک اجباری کالاهای عمومی به کار می‌رود. تحقیقات اخیر در نظریه «انتخاب عمومی» اشاره دارند که گرچه سواری گرفتن مجاني یک واقعیت است، اما مردم ممکن است بسیار کم‌تر از آن چه قبلًا تصور می‌شد به این کار مبادرت ورزند. انسان‌ها احتمالاً موجوداتی هستند بسیار اجتماعی‌تر و دارای روحیه عمومی و همکاری بیشتر از آن چه که ما به آن‌ها نسبت می‌دهیم. اما چنین نگرشی به انسان به همان میزان هم می‌تواند چالش دیگری برای ایده فردگرایی اکید و منفعت‌جویی شخصی باشد، که بنیان تفکر نظریه «انتخاب عمومی» را تشکیل داده‌اند.

1. *free-riding*

مباحث نسل دومی

نسل دوم متفکران «انتخاب عمومی» شامل چهره‌هایی است نظیر ویلیام نیسکانن و جرج استیگلر. یکی دیگر از متفکران دنیس سی مولر است که در مورد سیاستمداران و مقامات عالی رتبه و چگونگی استفاده این افراد از اطلاعات داخلی برای پیشبرد دستور کار و توسعی امپراطوری خودشان به هزینه عموم مردم، به تحقیق و بررسی پرداخت و نشان داد که مدیران شرکت‌های بزرگ نیز کمایش به همین شیوه، و البته به هزینه سهامداران شرکت، عمل می‌کنند. با وجود این، اشتراک نگاه بدینانه این متفکران با نسل اولی‌ها توسط برخی دیگر از دانشوران جدید «انتخاب عمومی» به پرسش کشیده شده است.

به طور مثال، نظر نیسکانن مبنی بر امکان ناپذیری کنترل و نظارت قانون‌گذاران بر دیوان‌سالاران مورد سوال قرار گرفته است: کمیته‌های تخصصی در مجالس قانون‌گذاری گاه ثابت کرده‌اند که نسبت به امور جاری در ادارات دولتی به خوبی مطلع و آگاه هستند، ولذا این احتمال هست که برای مهار دیوان‌سالاران، نظارت‌های گسترده از کارامدی کافی برخوردار باشند.

نظر بدینانه استیگلر نیز (که معتقد است ادارات تنظیم مقررات فقط به تسخیر گروه‌های ذینفع ویژه و سازمان‌یافته درنمی‌آیند، بلکه اصولاً به منظور نفع رساندن به این گروه‌ها تأسیس می‌گردند) در سال‌های اخیر مورد انتقاد شدید قرار گرفته است. به طور مثال، «گری اس بکر» که یکی از همکاران نسل سومی استیگلر در مکتب شیکاگو است، استدلال می‌کند که در واقع قدرت رأی گروه‌های پراکنده به مراتب بیشتر است از آن‌چه استیگلر (و شاید اُلسُن منسِر) می‌پنداشت. در همین حال، اقتصادان دانش آموخته مکتب شیکاگو، «جیمز ویلسون»^۱ اشاره به مورد دیگری دارد. به نظر او ترکیب مزایای متمن‌کز و هزینه‌های پراکنده که نهادهای نظارتی را همچون میوه رسیده‌ای آماده چیدن و صید توسط سیاستمداران و گروه‌های ذینفع می‌کند، در واقع فقط یک مورد خاص است زیرا ترکیبات متعدد دیگری نیز به لحاظ نظری امکان‌پذیرند. البته گرچه دیدگاه ویلسون از نظر تئوریک صحیح است، اما صید نهادهای نظارتی هم‌چنان بیشتر از هر چیز دیگری افراد دموکرات را آزار می‌دهد.

1. James Q. Wilson

یکی دیگر از متفکران نسل دومی، «وینست استروم»^۱، به دنبال یافتن راهی برای برونو رفت از بدینی غالب در نظریه «انتخاب عمومی»، موضوع را از این دید بررسی کرد که چگونه می‌شود تصمیم‌گیری جمعی را با تقسیم فرایند تصمیم‌گیری بین مراکز متفاوت بهبود بخشد. این رهیافت در ذات خود مشابه رقابت در بخش بازار است؛ رقابتی که عموماً فرض می‌شود نسبت به انحصار، نتایج بهتری به بار می‌آورد. بنا به استدلال وینست استروم، «تصمیم‌گیری چند مرکزی»^۲ کیفیت و پایداری گزینش‌های جمعی را بهبود می‌بخشد و با تنوع ذاتی جمعیت سازواری بهتری دارد.

مرزهای نسل سوم

«گری اس بکر» و همکارانش در مکتب شیکاگو تلاش کرده‌اند تا در تئوری محض اقتصادی سیاست پیشتر رفته و ژرف‌تر بیان دیشند. آن‌ها سیاست را چونان یک «بازار» می‌نگرند که در آن تقاضاهای مختلف سیاسی به تعادل می‌رسند، درست همان گونه که تقاضاها برای کالاهای و خدمات در بازارهای تجاری به تعادل می‌رسند.

اما برخی از دانشوران مکتب ویرجینیا نظیر «چارلز کی راولی»^۳ (که به خاطر کارهایش در زمینه اهمیت دولت محدود از مقام برجسته‌ای برخوردار است) نگرش گری بکر و همکارانش را مورد انتقاد قرار داده و آن را نگرشی انتزاعی می‌دانند که از بسیاری از نهادها (از جمله نهاد «قانون شبه-جرم»^۴ و موانع طولانی مدت تجاری در آمریکا) به عنوان نهادهایی «به لحاظ اقتصادی کارامد» دفاع می‌کند در حالی که این نهادها به واقع از نظر سیاسی غیر قابل دفاع هستند.

برخی دیگر از صاحب‌نظران نظیر «برونو اس. فری»^۵ استدلال می‌کنند که زندگی سیاسی را نمی‌توان به عوامل محض اقتصادی محدود کرد و این که انگیزه‌های غیر مالی مانند عزت نفس از اهمیتی تعیین‌کننده در زندگی سیاسی برخوردارند. در واقع، دانشورانی نظیر «بری

1. Vincent Ostrom

2. *polycentric decision-making*

3. Charles K. Rowley

4. US Tort Law

5. Bruno S. Frey

وینگست^۱ رهیافت مکتب شیکاگو را تقریباً معکوس کرده‌اند و به جای بررسی تأثیر اقتصاد در سیاست، در حال تحقیق و تفحص در این زمینه هستند که چگونه ملاحظات سیاسی ماهیت بازارهای تجاری را شکل می‌دهند.

در همین حال، برخی دیگر از دانشوران نسل سومی نظریه «انتخاب عمومی» را به مسیرهای تازه جالبی کشانده‌اند. به طور مثال، «رابرت دی تالیسون»^۲ نشان داده است که چگونه ظهور پارلمان در اوخر دوره قرون وسطاً موجب زوال انحصارات گردید، زیرا ایجاد انحصارات (برخلاف گذشته که صرفاً با رضایت پادشاه صورت می‌گرفت) از آن پس مستلزم تصویب اکثریت در مجلس قانون‌گذاری بود. و در این نکته شاید که درس‌هایی برای نهادهای امروزین ما نهفته باشد.

نظریه بازی

نظریه بازی (و به طور اخص آن چه به «نظریه بازی فرگشتی»^۳ معروف شده) یکی از جنبه‌های عملی و ثمربخش در رهیافت «انتخاب عمومی» مدرن است. نظریه بازی به کاوش در کنش آدم‌ها پرداخته و بررسی می‌کند که مردم وقتی گزینش‌هایشان به شدت وابسته به کنش‌های دیگران است چه می‌کنند. نمونه کلاسیک در این زمینه «معماً زندانی»^۴ است که در آن دو زندانی از ترس این که در صورت سکوت کردن شاید دیگری بر علیه او چیزی بگوید (و بدین ترتیب مجازات شدیدتری در انتظارش باشد) هر دو به جرم اعتراف می‌کنند.

این نوع استدلال بسیار به وضعیت‌های رأی‌گیری ربط پیدا می‌کند، به ویژه در وضعیت‌هایی که مردم ممکن است سعی کنند حدس بزنند که دیگران چگونه رأی خواهند داد و سپس خودشان به صورت استراتژیک رأی بدهنند تا بدین ترتیب بخت پیروزی نامزدها یا نتایج مورد علاقه خود را بالا ببرند یا دیگران را از موفقیت در انتخابات بازدارند. از طریق محاسبه

1. Barry Weingast

2. Robert D. Tollison

3. *evolutionary game theory*

4. *prisoner's dilemma*

و سر در آوردن از این که مردم با گزینش‌های پیش روی خود چگونه «بازی» می‌کنند، ما ممکن است قادر به طراحی سیستم‌هایی باشیم که ترجیحات واقعی مردم را آشکار می‌سازند و نتیجه‌ای تولید کنیم که با خواسته‌ها و آرزوهای واقعی مردم هماهنگی بیشتری داشته باشد؛ نتیجه‌ای که گروه‌های ذینفع سازمان‌یافته قادر نباشند آن را به آسانی در جهت منویات خود دستکاری کنند.

هم‌چنین استفاده شگفت‌انگیز دیگری نیز برای این نظریه بازی وجود دارد. «پیتر اُردرشوک^۱»، که تربیت‌یافته مکتب روچستر، و به همراه ویلیام اچ ریکر، نویسنده کتاب «محاسبه رأی‌گیری» است، با تمرکز ویژه بر دموکراسی‌های نوپا در بلوک اتحاد جماهیر شوروی سابق، از نظریه بازی شناسایی تقلب انتخاباتی استفاده می‌کند.

اقتصاددانان، با دور شدن از تئوری محض بازی‌های انتخاباتی، نظریه بازی را در انجام آزمایشات تجربی عملی ابزاری مفید و ثمربخش یافته‌اند، به ویژه آزمایشات تجربی بر روی این موضوع که مردم واقعی به هنگام مواجهه با گزینش‌هایی نظری آن چه در انتخابات و سیاست با آن‌ها روبرو هستند در عمل چگونه رفتار می‌کنند. به طور مثال، برنده نوبل اقتصادی، «ورنن اسمیت^۲»، آزمایشاتی انجام داد تا بینند ترجیحات واقعی مردم چگونه ممکن است بروز نمایند وقتی که نه با «انتخابات تک موردی»^۳ بلکه با «گزینش‌های تکرار شونده»^۴ مواجه می‌شوند، زیرا برخلاف انتخابات تک موردی، در گزینش‌های تکرار شونده مردم این امکان را دارند تا بینند که دیگران در هنگام رای دادن چه رفتاری از خود نشان دادند. در این آزمایشات، ورنن اسمیت متوجه شد که دانشجویان داوطلب عموماً گرایش داشتند که با دیگران به سازش‌هایی برسند که وضع همه را بهتر می‌کرد، بدون آن که وضع برخی را خراب‌تر کند؛ یعنی همان ایده‌آل مطلوب یا «بهینه پارتو»^۵ که همه اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی رؤیاییش را در سر می‌پرورانند. این موضوع نشان می‌دهد که احتمالاً در آن دسته از نظام‌های انتخاباتی که متکی بر رأی‌گیری‌های تکرار شونده هستند فضیلتی

1. Peter Ordershook

2. Vernon Smith

3. *one-off elections*

4. *iterated choices*

5. *Pareto optimality*

هست. آزمایشات ورنن اسمیت همچنین نشانگر این نکته است که رسیدن به رأی متفق القول در چنین وضعیت‌هایی به واقع امکان‌پذیر است؛ یافته‌ای که می‌بایست برای تئوری‌سینهای قانون اساسی در مکتب ویرجینیا موجب امیدواری و قوت قلب باشد.

پتاسیل آینده

پیدایش و رشد دموکراسی‌های نوپا به نظریه «انتخاب عمومی» اهمیت تازه‌ای بخشیده است زیرا ملت‌های جدید با رجوع به یافته‌های این نظریه درس‌های فراوانی گرفته و می‌آموزند که قانون اساسی و نظام‌های قانون‌گذاری و انتخاباتی خودشان را چگونه باید بنا کنند. نظریه «انتخاب عمومی» در روند تحول خود ناگزیر بوده تا از مدل‌های سنتی رأی اکثریت دو حزبی آمریکا و بریتانیا (که برای بنیان‌گذاران این نظریه مدل‌هایی آشنا بوده‌اند) فراتر برود و به طیف بسیار وسیع‌تری از نظام‌های مختلف پردازد.

دموکراسی‌های دیرپا و قدیمی نیز از نظریه «انتخاب عمومی» درس‌هایی آموخته‌اند. اینک به یمن آموزه‌های «انتخاب عمومی»، مشکل منافع خصوصی قانون‌گذاران و دیوان‌سالاران (و نیاز به مهار آنان) بیشتر به رسمیت شناخته شده است. تحت تأثیر این نظریه، سیاست‌های ذیل به تدریج رواج بیشتری می‌یابند: قوانینی که با لحاظ شرط پایان‌پذیری، عمر ادارات و برنامه‌های دولتی را محدود می‌کنند؛ خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی؛ ساده‌سازی مالیات؛ رقابت مابین ادارات دولتی و در درون این ادارات؛ «بازار آزمایی برای تدارک دولتی»؛ تعیین سقف در قانون اساسی برای قرض دولتی؛ و موازین دیگر.

در همان حال که توجهات رفته به حوزه‌هایی ورای نظام‌های سنتی آمریکا و بریتانیا معطوف می‌گردد، دانشوران «انتخاب عمومی» در کار کرد برخی موضوعات بسیار عمیق‌تر شده‌اند، به ویژه در کار کرد مکانیسم‌هایی نظیر نمایندگی تنسیبی و سیستم‌های تعدد فهرست‌های حزبی و کرسی‌های نمایندگی برای یک حوزه انتخابیه. همچنین در زمینه

۲. امروزه در اکثر نظام‌های لیبرال دموکراسی در اروپا و آمریکای شمالی بخش دولتی برای تهیه و تدارک خدمات عمومی موظف است تا پیش از واگذاری ارائه این خدمات به مستخدمین دولت ابتدا بازار را بیامید و از نز ارائه آن خدمات توسط بخش خصوصی مطلع گردد و در صورت لزوم ارائه خدمات را به بخش خصوصی واگذار کند. به این کار بازار آزمایی برای تدارک دولتی (*market testing for public provision*) می‌گویند- مترجم)

تأثیرات ساختارهای متفاوت قانون‌گذاری، قواعد مختلف پارلمانی، نقش حزب یا رهبری ملی در تعیین دستور کار، و در بسیاری زمینه‌های دیگر، تحقیقات و بررسی‌های بیشتری صورت گرفته است. اثبات قطعی این نتیجه‌گیری عام که طراحی نهادهای سیاسی اهمیتی تعیین کننده در تصمیمات جمعی گرفته شده در هر جامعه‌ای دارند همچنان به قوت خود باقی است؛ اما حداقل درستی جهان شمول آن اینکه بر ما روشن شده است.

فرهنگ واژگان و اصطلاحات

agenda setter

تعیین‌کننده دستور کار: کسی که قاعده بازی را تعیین می‌کند؛ شخص تصمیم‌گیرنده (مثلاً رئیس هیئت مدیره یک کمیته) که با بهره‌برداری از تسلسل پارادوکس سنگ، کاغذ، قیچی تعیین می‌کند که رأی‌گیری به چه ترتیبی برگزار شود.

Chicago School

مکتب شیکاگو: شاخه‌ای از نظریه «انتخاب عمومی» که جرج استیگلر و گری بکر از پیشگامان آن هستند و تمرکزش بر کاربرد تئوری اقتصادی محض در «محیط بازار» سیاسی است.

cycling

دور یا تسلسل: پدیده‌ای که توسط فیلسوف و ریاضی‌دان قرن هیجدهم فرانسه، ماری دو گُندورس مورد توجه قرار گرفت و در آن (مانند بازی سنگ، کاغذ، قیچی) هیچ برنده مشخصی وجود ندارد که قادر باشد دیگران را شکست دهد.

demand revelation problem

مشکل مکافهه تقاضا (یا آشکارسازی تقاضا): اشاره این موضوع به این مشکل است که اکثر نظام‌های رأی‌گیری مکانیسمی برای سنجش میزان شدت احساسات رأی‌دهندگان در باره گزینه‌های به رأی گذاشته شده را ندارند و این که برخی از رأی‌دهندگان ممکن است به جای رأی صادقانه به صورت تاکتیکی رأی بدهنند. لذا همواره این احتمال هست که نتیجه نهایی فرایند رأی‌گیری بازتاب‌دهنده باورها و ترجیحات واقعی رأی‌دهندگان نباشد.

free-rider problem

مشکل سواری گرفتن مجانی: وضعیتی که در آن نمی‌توان مردم را از دایرۀ بهره‌مند شدن از مزایای کالاهای «عمومی» (نظری پارک‌ها یا دفاع ملی) بیرون نگه داشت، و به همین خاطر عده بسیاری ضمن بهره‌مندی از این مزایا، در تأمین هزینه آن‌ها مشارکت نمی‌کنند. این مشکل ممکن است به کاستی در تدارک یا حتی عدم تدارک چنین کالاهایی بیانجامد.

game theory

نظریه بازی: مدل‌سازی ریاضی از وضعیت‌هایی که انتخاب‌های فرد متکی بر کنش‌های دیگران است. محققین از این مدل‌سازی‌های ریاضی برای پیش‌بینی محتمل‌ترین نتایج استفاده می‌کنند.

government failure

ناکامی دولتی: وضعیتی که در آن مداخله دولتی (در مقایسه با عدم مداخله دولتی) ممکن است منجر به تخصیص ناکارامدتر منابع گردد.

impossibility theorem

قضیه امکان ناپذیری (یا قاعدة محال بودن): نتیجه‌گیری اقتصاددان آمریکایی و برنده نوبل اقتصادی، «کینت جی. آرو»، مبنی بر این که هر گاه رأی‌دهندگان بیش از دو گزینه برای انتخاب داشته باشند، هیچ سیستم رأی‌گیری دموکراتیکی نمی‌تواند انتخاب‌های جمعی‌ای تولید کند که حقیقتاً بازتاب دهنده ماهیت، برتری، و شدت ترجیحات فرد رأی‌دهنده باشند.

logrolling

همیاری در رأی: معامله آرا به قصد نفع متقابل که بر دو گونه است: «همیاری آشکار» (مانند این که: «تو به موازین پیشنهادی من رأی بده و من نیز به موازین پیشنهادی تو رأی می‌دهم») و «همیاری ضمنی» که در آن رأی‌دهندگان باستهای از موازین مواجهند که از پیش به قصد صید آرای گروه‌های مختلف طراحی شده است و شامل ملغمة نامربوطی از طرح‌های گوناگون است.

median voter theorem

قضیه رأی‌دهندۀ میانه: فرضیه «دانکن بلک» مبنی بر این که در موضوعات ساده، احزاب سیاسی عقره‌پیشنهادات راهبردی خود را به سمت جناح میانه نظرات تنظیم می‌کنند (یعنی جایی که احتمالاً بیشترین تعداد آرا در آن متمرکز شده است) و بدین ترتیب برای رأی‌دهندگان امکان گزینش واقعی چنانی باقی نمی‌گذارند. البته تحقیقات اخیر قدرت تأثیر این قضیه را زیر سؤال برده است.

minimum winning coalition

ائلاف برندۀ حداقلی: ایده «ویلیام اچ ریکر» که معتقد است نظر به این که حفظ ائتلاف‌های بزرگ‌کاری دشوار خواهد بود، گروه‌های ذینفع در پی آن هستند که ائتلافی تشکیل دهنده که فقط تا آن اندازه بزرگ و فراگیر باشد که برای تحصیل اهداف مشترکشان کفایت کند.

prisoners' dilemma

معمای زندانیان: یکی از موارد فرضی نظریه بازی که در آن دو زندانی وجود دارند. در صورتی که هر دو زندانی هم به جرم خود اعتراف کرده و هم دیگری را شریک در جرم بدانند مجازاتی سبک‌تر خواهند داشت و چنانچه یکی‌شان اعتراف نکند و دیگری او را به عنوان منهم معرفی کند، شدت مجازاتِ مجرم سنگین‌تر خواهد بود. گرچه در این وضعیت هر دو زندانی می‌توانند با سکوت خود و اعتراف نکردن به هیچ جرمی از مجازات رهایی یابند، اما محتمل‌ترین نتیجه این است که هر دوی آن‌ها هم به جرم خود اعتراف کنند و هم دیگری را شریک جرم بدانند.

public good

کالای عمومی: کالایی نظیر پارک ملی یا دفاع ملی که بسیاری از افراد می‌توانند یکسره از مزایای آن بهره‌مند شوند و مستثنی کردن مردم از آن‌ها دشوار است. این قبیل کالاهای دلیل مشکل سواری گرفتن مجانی ممکن است دچار کاستی در تدارک شوند (یعنی ارائه کننده کالا – که طبیعتاً بخش دولتی است – در تهییه و عرضه کالا با مشکل مواجه خواهد بود).

rational ignorance

ناآگاهی عقلانی: بنا به عقیده «آنتونی داونز»، نظر به این که احتمال تأثیر رأی یک نفر در سرنوشت انتخابات بسیار اندک است، و حتی به فرض مؤثر بودن آن تک رأی، معلوم نیست که تأثیراتِ سیاست یا راهبرد پیروز و اتخاذ شده در انتخابات چه خواهد بود، برای رأی‌دهندگان مقرر به صرفه نیست که بخواهند وقت و تلاش خود را جهت مطالعه و آگاهی یافتن از موضع احزاب و سیاست‌های آن‌ها صرف کنند.

rational maximizing

بیشینه‌سازی عقلانی: یکی از فرضیات کانونی در علم اقتصاد مبنی بر این که افراد عموماً سعی در بیشینه‌سازی رضایت شخصی خود دارند و در جهت نیل به این بیشینه‌سازی به شکلی هدفمند عمل می‌کنند. این فرض دلالت بر خودمحور یا حریص بودن مردم ندارد؛ بخشی از رضایت شخصی افراد ممکن است از تلاش آن‌ها در جهت بهبود وضع زندگی دیگران (مثلاً دوستان، خانواده یا عموم مردم) نشأت بگیرد.

rent seeking

رافت‌جویی: ایده «گوردون تالاک» مبنی بر این که تصمیمات جانبدارانه دولت می‌تواند چنان پاداش‌ها و مزایای کلانی برای برخی گروه‌ها در برداشته باشد که برای گروه‌های ذینفع مقرر به صرفه است که پول و وقت و تلاش عظیمی صرف رایزنی و جلب نظر دولت کنند.

Rochester School

مکتب روچستر: شاخه‌ای از نظریه «انتخاب عمومی» به پیشگامی «ولیام اچ ریکر». مکتب روچستر تکنیک‌های تحلیل آماری، نظریه بازی، و اقتصاد تجربی را وارد عرصه مطالعه تصمیم‌گیری سیاسی کرد.

strategic voting

رأی دهنده استراتژیک: پدیده‌ای که در آن رأی دهنده‌گان به قصد جلوگیری از بروز نتیجه‌های نامطلوب‌تر، به نامزد یا گزینه‌ای رأی می‌دهند که معرف ترجیحات واقعی آن‌ها نیست.

time shifting

جابه‌جایی زمانی: رأی دادن به مزایایی که امروز از آن بهره‌مند می‌شویم (نظیر مستمری‌های دولتی بالاتر یا ساخت جاده با استقرارض دولتی) اما هزینه‌اش را مالیات‌دهنده‌گان آینده می‌پردازند.

Virginia School

مکتب ویرجینیا: شاخه‌ای از نظریه «انتخاب عمومی» به پیشگامی «جیمز آم. بیوکن» و «گوردون تالاک»، که تئوری سیاسی را در تحلیل نهادهای سیاسی در دنیای عینی به کار برد و بر مبنای یافته‌های خود توصیه‌هایی ارائه می‌کند. یکی از مضامین قدرتمند این مکتب اهمیت ترتیبات قانون اساسی برای ایجاد مانع در مقابل بهره‌کشی از اقلیت‌ها است.

vote motive

انگیزه رأی: این عبارت در قیاس با «انگیزه سود» در بازار تجاری، و برگرفته از عنوان مقاله‌ای است که گوردون تالاک در سال ۱۹۷۶ برای « مؤسسه امور اقتصادی » نوشته بود. انگیزه رأی معرف نیروی برانگیزاننده و محرك در بازار سیاسی است.

جدول زمانی «انتخاب عمومی»

نجیبزاده فرانسوی، «^۱کُنت شارل بوردا»، کارایی رأی اکثریت ساده را به پرسش می‌کشد و سیستمی پیشنهاد می‌کند که در آن مردم با رتبه‌بندی نامزدها یا گرینه‌ها به آن‌ها امتیاز می‌دهند.

۱۷۸۱

فیلسوف و ریاضی‌دان فرانسوی، «مارکی دو کندورسه»^۲، پیشنهاد شارل بوردا را به دلیل آسیب‌پذیری آن از ناحیه گروه‌های ذینفع، مورد انتقاد قرار می‌دهد. مارکی در انتقاد خود به توضیح پارادوکسی می‌پردازد که در آن رأی اکثریت می‌تواند نتایج نامنسجم به بار بیاورد. او در «قضیه ژوری»^۳ نیز به توضیح دانایی توده‌ها می‌پردازد.

۱۷۸۵

ریاضی‌دان انگلیسی، «چارلز داجسون»^۴ (که مردم او را بیشتر به نام «الوئیس کارول»^۵ خالق داستان‌های «آلیس در سرزمین عجایب» می‌شناسند) ایده‌های فیلسوفان فرانسوی را کشف می‌کند و برای حل پارادوکس «مارکی دو کندورسه» سیستم رأی‌گیری پیچیده‌ای طرح می‌کند که به شکلی منسجم و ترجیحی برنده‌گانی داشته باشد.

۱۸۷۶

مقاله «کنوت ویکسل»^۶ با عنوان «قاعده جدید مالیات عادلانه»^۷ ضمن تصدیق کش جمعی، استدلال می‌کند که فقط با رأی متفق القول می‌توان نسبت به توزیع عادلانه مالیات اطمینان حاصل کرد و از بهره کشی اقلیت‌ها اجتناب نمود.

۱۸۹۶

«دانکن بلک»^۸ ایده‌های بوردا و کندورسه را مجددًا کشف می‌کند، آن‌ها را توسعه داده و به طور گسترده در اختیار عموم قرار می‌دهد. او خطوط کلی «قضیه رأی‌دهنده میانه» را طرح می‌کند. قضیه مزبور دلالت بر این دارد که احزاب

۱۹۴۸

1. Count Charles de Borda
2. Marquis de Condorcet
3. *jury theorem*
4. Charles Dodgson

5. Lewis Carroll
6. Knut Wicksell
7. A new principle for just taxation
8. Duncan Black

سیاسی با جلب نظر رأی دهنده‌گان جناح میانه سیاسی امکان پیروزی بیشتری در انتخابات دارند. دانکن بلک را به عنوان بنیان‌گذار «اقتصاد مدرن انتخاب عمومی»^۱ می‌شناسند.

«کیت آرو»^۲ نشان می‌دهد که هیچ رویه عملی و مطلوب رأی‌گیری قادر به غلبه بر پارادوکس کندورسه نخواهد بود.

۱۹۵۰

«آتنونی داونز»^۳ ایده‌های اقتصادی را در رأی‌گیری به کار می‌بندد؛ نظر دانکن بلک را تأیید می‌کند که احزاب سیاسی به سمت میانه همگرایی دارند؛ قدرت و مزایایی را که در دسترس ائتلاف‌های گروه‌های ذینفع هستند بر جسته می‌سازد؛ و نشان می‌دهد که چرا رأی دهنده‌گان نسبت به موضوعات سیاسی «عاقلانه جاهم»^۴ می‌مانند.

۱۹۵۷

«جیمز بیوکن» و «گوردون تالاک» در کتاب «محاسبه رضامندی»^۵ ایده نفع شخصی را در سراسر گستره علوم سیاسی به کار می‌بندند. این دو نشان می‌دهند که چگونه دشواری حصول موافقت به شیوه اتفاق آراء، به استفاده از سیستم‌های دیگری (نظیر قاعدة اکثریت) می‌انجامد و چگونه این سیستم‌ها به اکثریت امکان می‌دهند تا از اقلیت بهره کشی کنند. به منظور اجتناب از چنین نقیصه‌ای، بیوکن و تالاک چاره کار را در توافق متفق‌القول بر سر قواعد قانون اساسی می‌دانند، قواعدی که بر تمام دیگر ترتیبات رأی‌گیری حاکم باشند. آن‌ها هم‌چنین به بررسی پدیده همیاری در رأی می‌پردازند که در آن گروه‌های ذینفع به موازین پیشنهادی یکدیگر رأی می‌دهند و در نتیجه باعث بزرگ شدن بدنۀ دولت می‌شوند.

۱۹۶۲

«ولیام اچ ریکر»^۶ با تشریح اهمیت ائتلاف‌ها در انتخابات توضیح می‌دهد که چرا برخی ائتلاف‌ها از برخی دیگر موفق‌تر عمل می‌کنند. مطالعات ولیام اچ ریکر از نخستین نمونه‌های کاربرد «نظریه بازی» در تحلیل فرایندهای سیاسی است.

۱۹۶۲

«منسیر لُسْن»^۷ قاعده گرینه عقلانی اقتصاددانان را در امور سیاسی به کار می‌بندد و نشان می‌دهد که چگونه گروه‌های نسبتاً کوچک قادرند انتخابات را به نفع خویش

۱۹۶۵

1. modern Public Choice economics
2. Kenneth Arrow
3. Anthony Downs
4. rationally ignorant

5. The Calculus of Consent
6. William H. Riker
7. Mancur Olson

جدول زمانی «انتخاب عمومی»

تحت تأثیر قرار دهنده، در حالی که گروههای بزرگ‌تر معمولاً این گونه تأثیرگذاری را دشوار می‌یابند.

جیمز بیوکن و گوردون تالاک برای ترویج مباحث مربوط به نظریه انتخاب عمومی «انجمن انتخاب عمومی» را ایجاد می‌کنند. رفته این انجمن شکوفا شده و رشد می‌کند. سه تن از رؤسای این انجمن (جیمز بیوکن، ورنن اسمیت^۱، (الینور اوستروم)^۲) جوایز نوبل علوم اقتصادی را از آن خود می‌کنند.

گوردون تالاک نشریه‌ای را بنیان می‌گذارد که بعداً تبدیل به ژورنال انتخاب عمومی می‌گردد.

گوردون تالاک استدلال می‌کند که ارزش بالقوه انحصارات ناشی از زد و بندهای سیاسی به قدری زیاد است که گروههای ذینفع را برای به دست آوردن آن انحصارات به فعالیت‌های ستادی و تبلیغاتی وامی دارد؛ رفتاری که متعاقباً توسط اقتصاددان آمریکایی «آن آزبورن کروگر»^۳ «راتجوبی» نامیده می‌شود.

«ویلیام نیسکانن»^۴ استدلال می‌کند که دیوان سالاران در جهت بیشینه‌سازی بودجه‌هایشان تلاش می‌کنند. وی سپس به بررسی تبعات این موضوع در زمینه‌های تصمیم‌گیری و حجم دولت می‌پردازد.

«ادوارد اچ. کلارک»^۵ و «تئودور گروز»^۶ (۱۹۷۳) ضمن تحقیق و بررسی این ایده که مردم برای برخورداری از مزایای عمومی که دیگران مجبور به پرداخت هزینه‌هایش هستند صادقانه رأی نمی‌دهند، نشان دادند که چگونه می‌شود رأی دهنده‌گان را (از طریق واداشن ایشان به تقلیل هزینه‌ای که تصمیمات آنها بر اقلیت تحمیل می‌کند) به آشکارسازی ترجیحات واقعی شان ترغیب کرد. به دنبال بررسی‌های این دو اقتصاددان، انواع دیگری از سیستم‌های «مکافهفة تقاضا» مطرح شدند.

ورنن اسمیت آزمایشاتی روی نظامهای رأی‌گیری و امکان‌پذیری قاعدة رأی متفق‌القول انجام می‌دهد. وی در سال ۲۰۰۲ به پاس کارهای مطالعاتی‌اش در اقتصاد تجربی، برنده جایزه نوبل در علوم اقتصادی می‌شود.

۱۹۶۵

۱۹۶۶

۱۹۶۷

۱۹۷۱

۱۹۷۱-۷۲

۱۹۷۹

1. Vernon Smith
2. Elinor Ostrom
3. Anne Osborn Krueger

4. William A. Niskanen
5. Edward H. Clarke
6. Theodore Groves

۱۹۸۰ دهه مقالات گوناگون اقتصادی با مشاهده نوعی «دست نامرئی» که در امور سیاسی دخیل است، اشاره می‌کنند که نظام‌های دو حزبی در بازتاب دادن ترجیحات عمومی بهتر از آن چه برخی می‌پنداشتند عمل می‌کنند

۱۹۸۶ جیمز بیوکن برای کار در زمینه مبانی تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی از منظر قانون اساسی، برنده جایزه نوبل می‌شود.

۱۹۸۷ «نورمن فرولیش»^۱، «جو ای. اوپنهاایمر»^۲ و «شریل ال ایوی»^۳ ضمن بررسی این که چه نوع قانون اساسی ممکن است به موافقت عام بیانجامد، متوجه می‌شوند که (برخلاف نظر «جان رالر»^۴ که تصور می‌کرد مردم درآمد حداقلی بالا را ترجیح می‌دهند) دانشجویان به آن گونه قواعد قانون اساسی رأی می‌دهند که ضمن تعیین یک حداقل اجتماعی، بیشینه‌سازی درآمد متوسط را امکان‌پذیر می‌سازد.

۱۹۹۰ «پیتر ون روزنداال»^۵ توضیح می‌دهد که یک حزب جناح میانه چگونه می‌تواند با تکیه بر دیگران در جناح‌های چپ و راست، یک دولت اقلیت تشکیل دهد.

۲۰۰۰ دهه انجام آزمایشات تجربی و مدل‌سازی‌های ریاضی بیشتر روی انتخاب‌های سیاسی؛ گسترش و راهیابی ایده‌های نظریه انتخاب عمومی به بسیاری از کشورها.

۲۰۰۲ ورنن اسمیت جایزه نوبل علوم اقتصادی را به خاطر کارهای تجربی‌اش (از جمله در زمینه انتخاب‌های جمعی) دریافت می‌کند.

۲۰۰۴ «برایان کپلن»^۶ در کتاب «افسانه رأی‌دهنده عقلانی»^۷ استدلال می‌کند که رأی‌دهنده‌گان تعصباتی غیرعقلانی از خود بروز می‌دهند (نظیر برنامه‌های کارتراشی‌های زاید، بیگانه سنتیزی، بدینی، بازار سنتیزی) که ناکامی‌های جدی در فرایندهای دموکراتیک تولید می‌کنند.

۲۰۰۹ «الینور اُستروم» جایزه نوبل علوم اقتصادی را به پاس کارهای علمی‌اش دریافت می‌کند؛ از جمله به خاطر تحقیق و مطالعه درباره این که گروه‌ها چگونه بر سر منابع محدود تصمیمات جمعی می‌گیرند.^۸

1. Norman Frohlich

5. Peter van Roozendaal

2. Joe A. Oppenheimer

6. Bryan Caplan

3. Cheryl L. Eavey

7. *The Myth of the Rational Voter*

4. John Rawls

۸. الینور اُستروم نخستین دانشمند زن بود که موفق به دریافت جایزه نوبل علوم اقتصادی شد. این دانشمند بر جستهٔ آمریکایی در ماه ژوئن سال ۲۰۱۲ در سن ۷۸ سالگی درگذشت - مترجم

Public Choice

- A Primer

Eamonn Butler

Translated By Bardia Garshasbi

«ناکامی بازار» اصطلاحی است که سیاستمداران، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و استادان رشته اقتصاد به کرات از آن استفاده می‌کنند. اما کسانی که این اصطلاح را به کار می‌برند اغلب نسبت به توانایی دولت در تصحیح ناکامی‌های بازار هیچ درک درستی ندارند. این ناآگاهی تا حدی ناشی از فقدان دانش عمومی و نیز فقدان پوشش رئوس مطالب اقتصاد «انتخاب عمومی» است.

نظریه اقتصادی «انتخاب عمومی» بینش‌ها و دریافت‌های واقع‌گرایانه پیوامون رفتار انسانی را در فرایند دولت به کار می‌بندد و فهم اصول این نظریه برای تمام کسانی که به سیاست عمومی علاقه دارند، یا در این زمینه کار می‌کنند، بی‌نهایت مفید خواهد بود. اگر ما این فرض را پذیریم که حداقل برخی از دست‌اندرکاران فرایند سیاسی - از نمایندگان منتخب گرفته تا دیوان‌سالاران، تنظیم کنندگان مقررات، کارکنان بخش دولتی، یا رأی‌دهندگان در انتخابات - به هر حال تا حدودی برای منافع خودشان کار می‌کنند تا برای منفعت عمومی، آن گاه نسبت به توانایی دولت در «تصحیح» ناکامی بازار اطمینانی به مراتب کمتر خواهیم داشت. «ایمون بالر» این حوزه پیچیده از علم اقتصاد را در مقدمه‌ای با وضوح بسیار خلاصه کرده است. نویسنده به خواننده کمک می‌کند تا محدودیت‌های توانایی دولت در تصحیح ناکامی بازار را به درستی درک کند. وی همچنین به توضیح دلالت‌های ضمنی اقتصاد انتخاب عمومی برای طراحی سیستم‌های دولتی می‌پردازد - موضوعی که عمیقاً با مباحث سیاسی معاصر مرتبط است.

متن حاضر افاضه ارزشمند و مهمی است برای همه کسانی که در پی فهم بهتری هستند از نقشی که دولت می‌بایست در زندگی اقتصادی مردم ایفا کند.



تهران، میدان غاصی، خیابان یکم، پلاک ۱۷، طبقه پنجم
تلفن: ۰۲۱-۸۸۶۸۳۳۵ - www.goto847.ir



ISBN: 978-064-5800-02-4
9 780645 800924